

# ملاحظاتی در تاریخ ایران

(علل تاریخی عقب ماندگی های جامعه، ایران)

علی میرفطروس

چاپ چهارم

Kavehsara.com

فریادی از ژرفای ۱۴۰۰ سال سیاهی



# ملاحظاتی در تاریخ ایران

علل تاریخی عقب ماندگی های جامعه ایران

نگاهی به هجوم ایل ها، استقرار اسلام، زمینه های پیدایش

و فلسفه سیاسی "اسلام راستین"

علی میرفطروس

چاپ چارم

با تجدید نظر و اضافات

## فهرست مطالب

### مقدمه چاپ سوم

### مقدمه

۹-۱۰

۷-۸

۱۱-۵۶

۱-۳۰

۱۱-۵۷

۱-۳۱

۱-۳۲

۱-۳۳

۱-۳۴

۱-۳۵

۱-۳۶

۱-۳۷

۱-۳۸

۱-۳۹

۱-۴۰

۱-۴۱

۱-۴۲

۱-۴۳

۱-۴۴

۱-۴۵

۱-۴۶

۱-۴۷

۱-۴۸

۱-۴۹

۱-۵۰

۱-۵۱

۱-۵۲

۱-۵۳

۱-۵۴

۱-۵۵

۱-۵۶

۱-۵۷

۱-۵۸

۱-۵۹

۱-۶۰

۱-۶۱

۱-۶۲

۱-۶۳

۱-۶۴

۱-۶۵

۱-۶۶

۱-۶۷

۱-۶۸

۱-۶۹

۱-۷۰

۱-۷۱

۱-۷۲

۱-۷۳

۱-۷۴

۱-۷۵

۱-۷۶

۱-۷۷

۱-۷۸

۱-۷۹

۱-۸۰

۱-۸۱

۱-۸۲

۱-۸۳

۱-۸۴

۱-۸۵

۱-۸۶

۱-۸۷

۱-۸۸

۱-۸۹

۱-۹۰

۱-۹۱

۱-۹۲

۱-۹۳

۱-۹۴

۱-۹۵

۱-۹۶

۱-۹۷

۱-۹۸

۱-۹۹

۱-۱۰۰

۱-۱۰۱

۱-۱۰۲

۱-۱۰۳

۱-۱۰۴

۱-۱۰۵

۱-۱۰۶

۱-۱۰۷

۱-۱۰۸

۱-۱۰۹

۱-۱۱۰

۱-۱۱۱

۱-۱۱۲

۱-۱۱۳

۱-۱۱۴

۱-۱۱۵

۱-۱۱۶

۱-۱۱۷

۱-۱۱۸

۱-۱۱۹

۱-۱۲۰

۱-۱۲۱

۱-۱۲۲

۱-۱۲۳

۱-۱۲۴

۱-۱۲۵

۱-۱۲۶

۱-۱۲۷

۱-۱۲۸

۱-۱۲۹

۱-۱۳۰

۱-۱۳۱

۱-۱۳۲

۱-۱۳۳

۱-۱۳۴

۱-۱۳۵

۱-۱۳۶

۱-۱۳۷

۱-۱۳۸

۱-۱۳۹

۱-۱۴۰

۱-۱۴۱

۱-۱۴۲

۱-۱۴۳

۱-۱۴۴

۱-۱۴۵

۱-۱۴۶

۱-۱۴۷

۱-۱۴۸

۱-۱۴۹

۱-۱۵۰

۱-۱۵۱

۱-۱۵۲

۱-۱۵۳

۱-۱۵۴

۱-۱۵۵

۱-۱۵۶

۱-۱۵۷

۱-۱۵۸

۱-۱۵۹

۱-۱۶۰

۱-۱۶۱

۱-۱۶۲

۱-۱۶۳

۱-۱۶۴

۱-۱۶۵

۱-۱۶۶

۱-۱۶۷

۱-۱۶۸

۱-۱۶۹

۱-۱۷۰

۱-۱۷۱

۱-۱۷۲

۱-۱۷۳

۱-۱۷۴

۱-۱۷۵

۱-۱۷۶

۱-۱۷۷

۱-۱۷۸

۱-۱۷۹

۱-۱۸۰

۱-۱۸۱

۱-۱۸۲

۱-۱۸۳

۱-۱۸۴

۱-۱۸۵

۱-۱۸۶

۱-۱۸۷

۱-۱۸۸

۱-۱۸۹

۱-۱۹۰

۱-۱۹۱

۱-۱۹۲

۱-۱۹۳

۱-۱۹۴

۱-۱۹۵

۱-۱۹۶

۱-۱۹۷

۱-۱۹۸

۱-۱۹۹

۱-۲۰۰

۱-۲۰۱

۱-۲۰۲

۱-۲۰۳

۱-۲۰۴

۱-۲۰۵

۱-۲۰۶

۱-۲۰۷

۱-۲۰۸

۱-۲۰۹

۱-۲۱۰

۱-۲۱۱

۱-۲۱۲

۱-۲۱۳

۱-۲۱۴

۱-۲۱۵

۱-۲۱۶

۱-۲۱۷

۱-۲۱۸

۱-۲۱۹

۱-۲۲۰

۱-۲۲۱

۱-۲۲۲

۱-۲۲۳

۱-۲۲۴

۱-۲۲۵

۱-۲۲۶

۱-۲۲۷

۱-۲۲۸

۱-۲۲۹

۱-۲۳۰

۱-۲۳۱

۱-۲۳۲

۱-۲۳۳

۱-۲۳۴

۱-۲۳۵

۱-۲۳۶

۱-۲۳۷

۱-۲۳۸

۱-۲۳۹

۱-۲۴۰

۱-۲۴۱

۱-۲۴۲

۱-۲۴۳

۱-۲۴۴

۱-۲۴۵

۱-۲۴۶

۱-۲۴۷

۱-۲۴۸

۱-۲۴۹

۱-۲۴۱

۱-۲۴۲

۱-۲۴۳

۱-۲۴۴

۱-۲۴۵

۱-۲۴۶

۱-۲۴۷

۱-۲۴۸

۱-۲۴۹

۱-۲۴۱

۱-۲۴۲

۱-۲۴۳

۱-۲۴۴

۱-۲۴۵

۱-۲۴۶

۱-۲۴۷

۱-۲۴۸

۱-۲۴۹

۱-۲۴۱

۱-۲۴۲

۱-۲۴۳

۱-۲۴۴

۱-۲۴۵

۱-۲۴۶

۱-۲۴۷

۱-۲۴۸

۱-۲۴۹

۱-۲۴۱

۱-۲۴۲

۱-۲۴۳

۱-۲۴۴

۱-۲۴۵

۱-۲۴۶

۱-۲۴۷

۱-۲۴۸

۱-۲۴۹

۹۷-۱۵۵

### فصل سوم:

انقلاب مشروطیت و مستله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال - دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقط ماتریالیسم و ایدهآلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفم ارضی و اجتماعی سال های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه های روحانیون / مرتضی مظہری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت الله خمینی، مرتضی مظہری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوده اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیتاریسم / نتیجه و پایان سخن.

۱۵۷-۱۷۹

### منابع و مأخذ:

۱۸۱-۲۰۲

### فهرست راهنمای:

نام های تاریخی، جغرافیائی، اسمای فرقه ها، نشریات و مقالات.

## مقدمه چاپ سوم

حدود ۱۰ سال از تأليف و انتشار اين كتاب مى گذرد. عنایت خوانندگان ارجمند باعث گردید تا در فاصله يکسال، كتاب حاضر به چاپ دوم برسد. اين استقبال با توجه به تيراز چشمگير كتاب و مشكلات عظيم انتشار و توزيع آن در خارج از کشور، برای مؤلف مى تواند نوعی توفيق بشمار آيد. بر زمينه اين عنایت و استقبال است که پس از سال ها تأخير، مؤلف کوشیده است تا چاپ سوم كتاب را كامل تر و با حروف چيني جديد منتشر کند. مؤلف وظيفه خود مى داند از دوستانی که در چاپ و انتشار اين كتاب، همت کرده اند صميمانه سپاسگزاری نماید.

موضوع اين كتاب، جستجو و بررسی علل عقب ماندگی های جامعه ايران در پرتو حوادث و رویدادهای تاريخی است. شناخت اين علل و عوامل مى تواند زمينه روشنی برای درک بخشی از جريانات سياسي- فكري ايران معاصر و از جمله پيدايش و گسترش نظرية "اسلام راستين" باشد.

بقول فرزانه‌ای: تاریخ مردم ایران، نامه‌ای طولانی و پایان ناپذیر است که گذشته دور، آن را انشاء می‌کند و آینده دور آن را خواهد خواند و شک نیست که در عمر تاریخ "برین نامه بر

سالها بگذرد..."

امید است که این کتاب کوچک، پرتو کمنگی در شناخت

تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید.

۴۰۳

پاریس - اکتبر ۱۹۹۷

## مقدمه

بررسی تاریخ اجتماعی ایران، شناخت جنبش‌ها و جریان‌های تاریخی- فرهنگی، آگاهی از چگونگی حملات و هجوم‌های پی درپی اقوام بیگانه و قبایل بیابانگرد و نتایج ویرانگر این حملات در فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و گست‌های فرهنگی جامعه ایران و خصوصاً آگاهی از حمله اعراب و چگونگی استقرار اسلام و نتایج اجتماعی- فرهنگی آن در حیات تاریخی جامعه ما، از جمله مسائل مهمی هستند که باید به آنها پرداخت، زیرا این گذشته تاریخی ضمن اینکه بخش بزرگی از هویت تاریخی و آگاهی ملی ما را شکل می‌دهد، در عرصهٔ پرatiک اجتماعی نیز عامل مهمی در چگونگی رفتار اجتماعی و روحیهٔ فرهنگی ما بشمار می‌رود.

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن اینکه ما را با انبوهی از جنبش‌های عدالتخواهانه و با بسیاری از متفکران آزاداندیش آشنا می‌کند، باعث غنای حافظهٔ تاریخی جامعه نیز می‌گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می‌سازد.

کتاب حاضر - براساس "ملاحظات" خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره‌ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار آشфтگی و آوارگی در خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارک لازم، باعث

گردیده تا مسائل مطروحه در این کتاب از انسجام کافی برخوردار نباشند، هم از این رو است که مؤلف معتقد است که هریک از مسائل مطروحه در این "ملاحظات"، تحقیق و تدقیق بیشتری را طلب می‌کند.  
بی شک پاره‌ای از تحلیل‌ها و تیجه‌گیری‌های این کتاب، "خوشآیند" بعضی از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف امیدوار است که این دوستان - با بردازی و متناسب - ضمن تأمل در محتوای کتاب و نقد و بررسی آن، در شناخت بهتر تاریخ ایران و اسلام همت نمایند. بقول عین القضاط همدانی:

بستردنی است آنچه بنگاشته ایم

افکنندنی است آنچه افراشته ایم

علی میرفطروس

ژانویه ۱۹۸۸ - پاریس

## فصل اول

نگاهی به تاریخی اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران - در مجموع - تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادرنشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است.

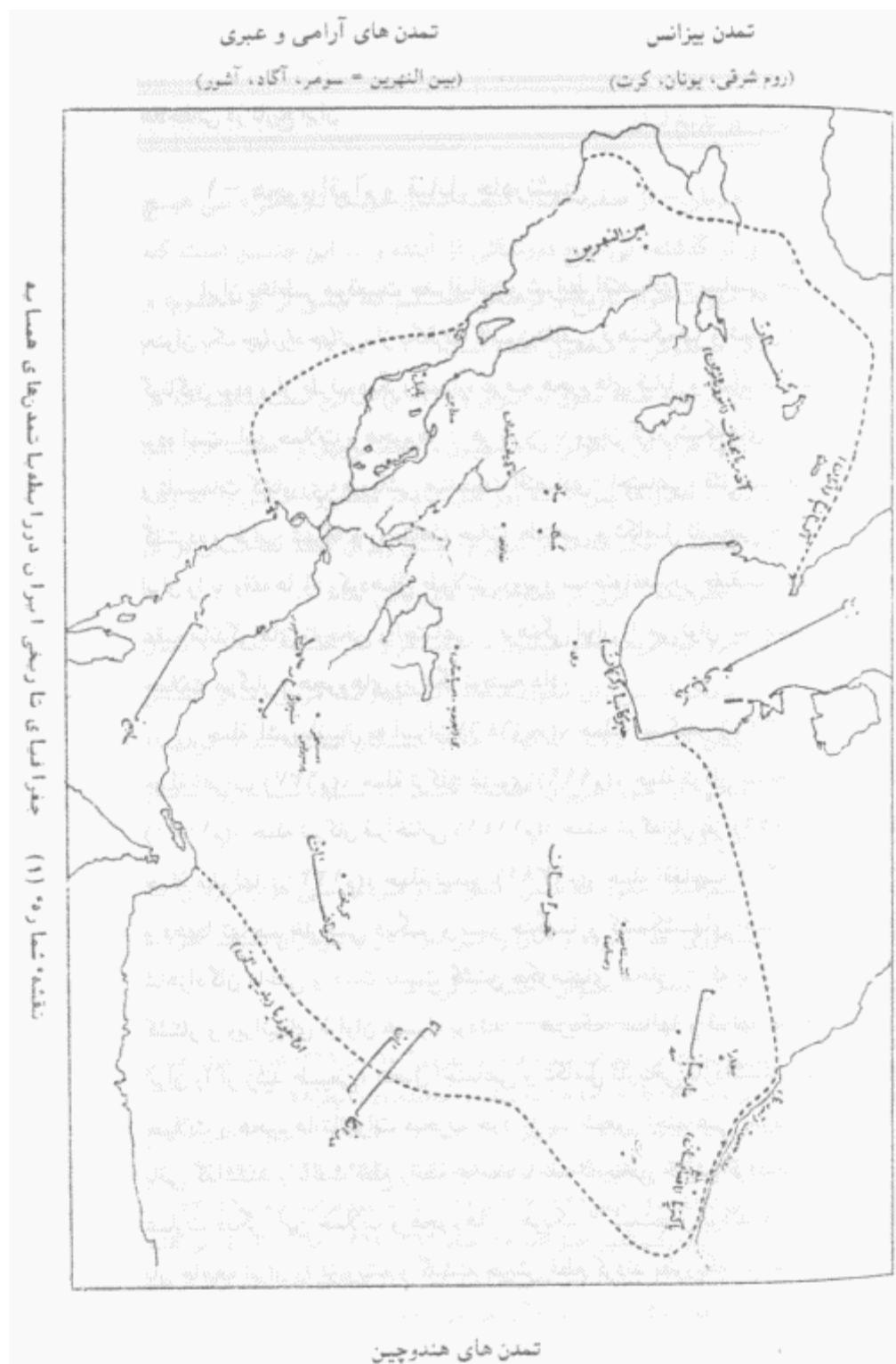
گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز (مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپانی (غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند.

منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایرہ وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی- اجتماعی جوامع غربی است.

در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر - ظاهراً - درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران - در کلیت ظاهری خود - تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی- اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و

تکامل اجتماعی وجود ندارد. تاریخی که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی پیشین را تجدید و تکرار کرده است.

بررسی و نقد نظریه‌های موجود در باره علل این به اصطلاح "وضعیت طبیعی" و چرانی بازتولید و تکرار مناسبات اقتصادی- اجتماعی در ایران، موضوع "ملاحظات" ما نیست. هدف ما - در این بخش - ارائه گزارشی کوتاه از هجوم‌های متعدد قبایل و عشایر چادرنشین به ایران و نتایج سهمگین این هجوم‌ها در ویران‌سازی شهرها، فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و ایجاد گستاخانه‌های تاریخی- فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران است. در این راستا به نقش حوادث طبیعی (قطعی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها...) و نیز به تاثیر جنگ‌های داخلی امیران و شاهزادگان محلی و کشمکش فرقه‌های مذهبی در غارت و ویرانی شهرهای مهم ایران اشاراتی خواهیم کرد. بنظر ما این موارد، نکات بسیار مهمی هستند که در بررسی علل تاریخی عقب ماندگی جامعه ایران توجه چندانی به آن‌ها نشده است.



## ۱- هجوم اقوام و قبایل چادرنشین

ایران بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط اقتصادی- سیاسی خود،  
بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی فرهنگ‌ها و تمدن‌های  
گوناگون بوده و از طرف دیگر، همواره عرصه هجوم‌های قبایل و اقوام مختلف  
بوده است. این حملات و هجوم‌ها - هر بار - با ویران کردن شبکه‌های آیاری  
و تأسیسات کشاورزی، فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی، قتل عام‌های  
گسترده و خرابی شهرها و روستاهای طولانی روبرو ساخته‌اند. در حقیقت، علت  
ایران را با وقه‌ها و رکودهای طولانی روبرو ساخته‌اند. در حقیقت، علت  
عقب ماندگی‌های تاریخی و اجتماعی - فرهنگی ایران را می‌توان با اینگونه  
حملات مرگبار و هجوم‌های ویرانگر توضیح داد:

حمله آشوریانیپال به ایران (۱۴۶ق.م)، حمله اسکندر (۳۳۴ق.م)،  
حمله اعراب (۶۳۷م)، حمله ترکان غزنی (۹۹۹م)، حمله ترکان سلجوقی  
(۱۰۳۰م)، حمله ترکان قراختانی (۱۱۴۱م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶م)،  
حمله مغولها (۱۲۲۰م)، حمله تیمور (۱۳۸۱م)، حمله افغانها (۱۷۲۰م)  
و دهها تهاجم خارجی دیگر و نیز جنگها و کشمکش‌های امیران و  
شاهزادگان داخلی و دست بدست گشتن حکومتهای محلی - که با تاراج و  
کشتار و ویرانیهای فراوان همراه بودند - هریک، سالها و قرنها جامعه  
ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این  
حملات و هجوم‌ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی مردم ما  
باقی گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. به  
عبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هریک - شمشیری بودند که هر  
بار جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور

شدیم - هریار - از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است.

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۱۹۲۰م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصدوچهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند<sup>۱</sup>. مغول‌ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هرکس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوريکه "اثری از عمارت‌آن شهر باقی نماند"<sup>۲</sup>.

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصدهزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهریک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مروی برای کشتن رسید و "چنان کشtar کردند که گودال‌ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می‌کردند"<sup>۳</sup>.

در سمرقند، مغول‌ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه‌وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حشر" برگرداند.<sup>۴</sup>

۱ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ طبقات ناصری، قاضی منهاج السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۴-۲۶۳.

۳ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۲۸ و ۱۲۸.

۴ - جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۶۴. "حشر" به افرادی می‌گفتد که مغول‌ها از میان جوانان شهرها اسیر می‌کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می‌رانند و در واقع "بالاگردان" یا "سپر بلا"ی خود می‌کردند.

در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردمان بخارا - که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود - وضعیت بخارا را چنین تعریف کرد: "آمدند و کندند و سوختند و کشتند و برداشتند".<sup>۵</sup>

جرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر - که از نظر آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه وری، حرفه و صناعت و داشتن کتابخانه ها و مدارس بزرگ از شهرهای بسی نظیر و معروف آن عصر بود - پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه ها) ی نفت، دور محلات می سوختند... و تمام خلق را کشتند... و آنچه ارباب حرفه و صناعت بود - زیادت از صدهزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری برداشتند". در خجدد نیز "محترفه و صناع را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حشر بیرون آوردند".<sup>۶</sup> مغول ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به

۵ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۳۵۰، ۱۱۰، صص ۵۹-۶۳.

۶ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۰۱-۱۰۱؛ روضه الصفا، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامي، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنجان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": ظفرنامه، صص ۱۶، ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.ب. تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۲۸-۱۲۴۷.

آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می‌ریخت.<sup>۷</sup>

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرمجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.<sup>۸</sup>

شهرهای دیگر ایران - بجز چند شهر - همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.<sup>۹</sup>

آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۳ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند. شهرهای مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات - هریک - ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگرچه اغراق‌آمیز بنظر می‌رسند، اما بهره‌حال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می‌باشد.

- همچنین: برده کردن بیش از صدهزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانه تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه‌وری و حرفه و صنعت - یعنی نطفه‌های بورژوازی - در آن عصر می‌باشد.

در زمینه فرهنگی نیز عواقب حمله مغول‌ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر - فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت

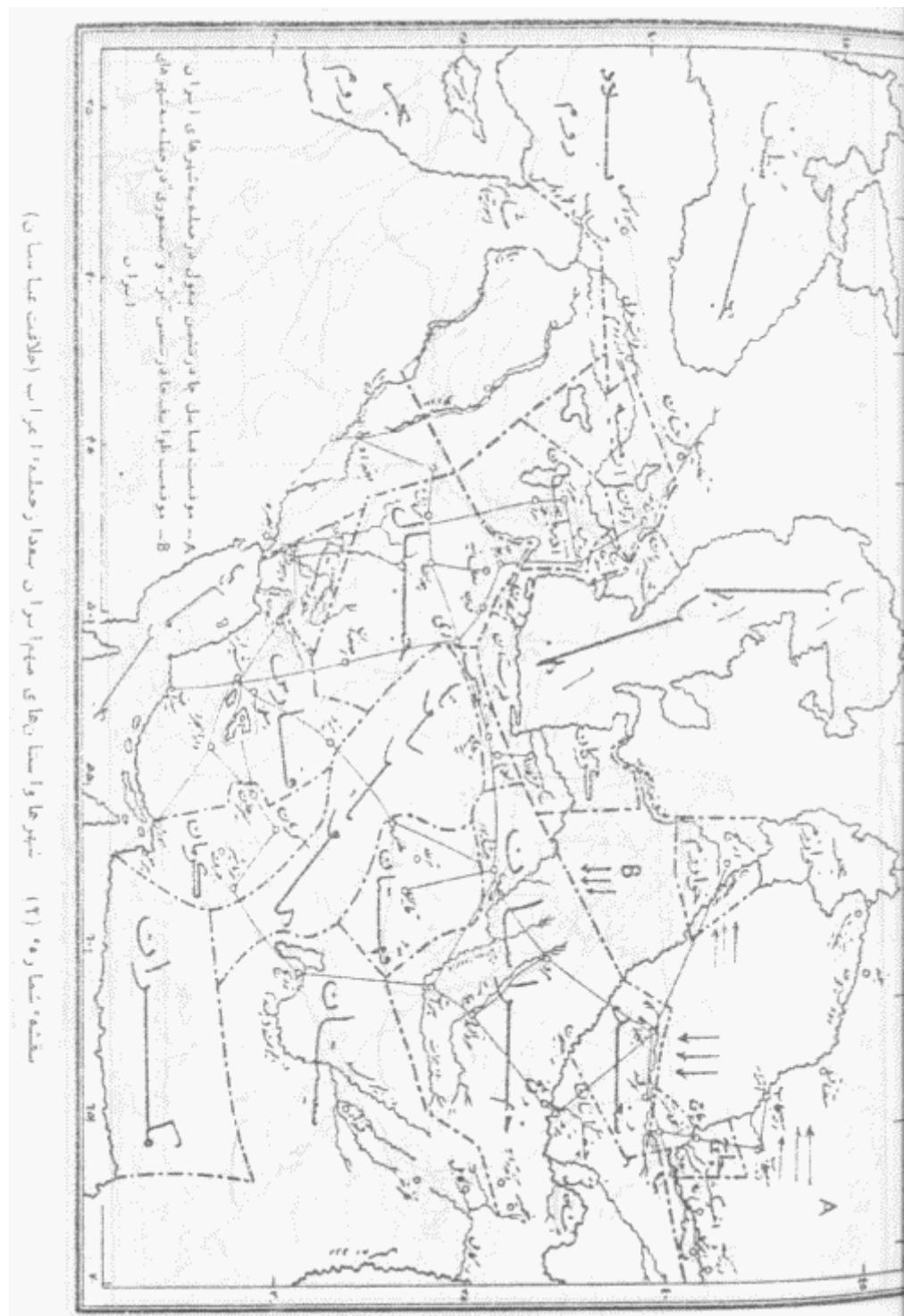
۷ - جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

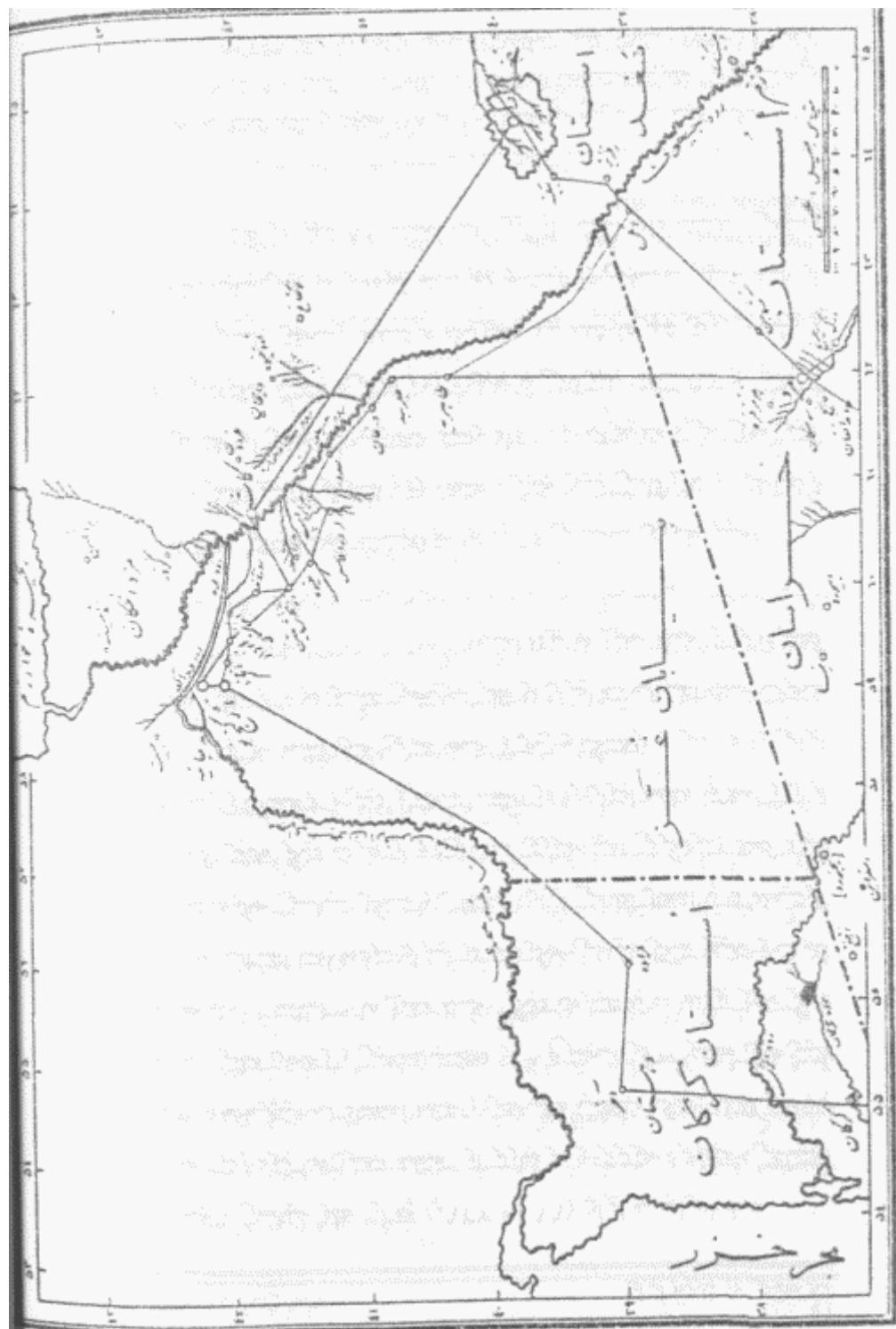
۸ - روضات الجنات...، ج ۲، ص ۹۴؛ تاریخ نامه هرات، ص ۸۰.

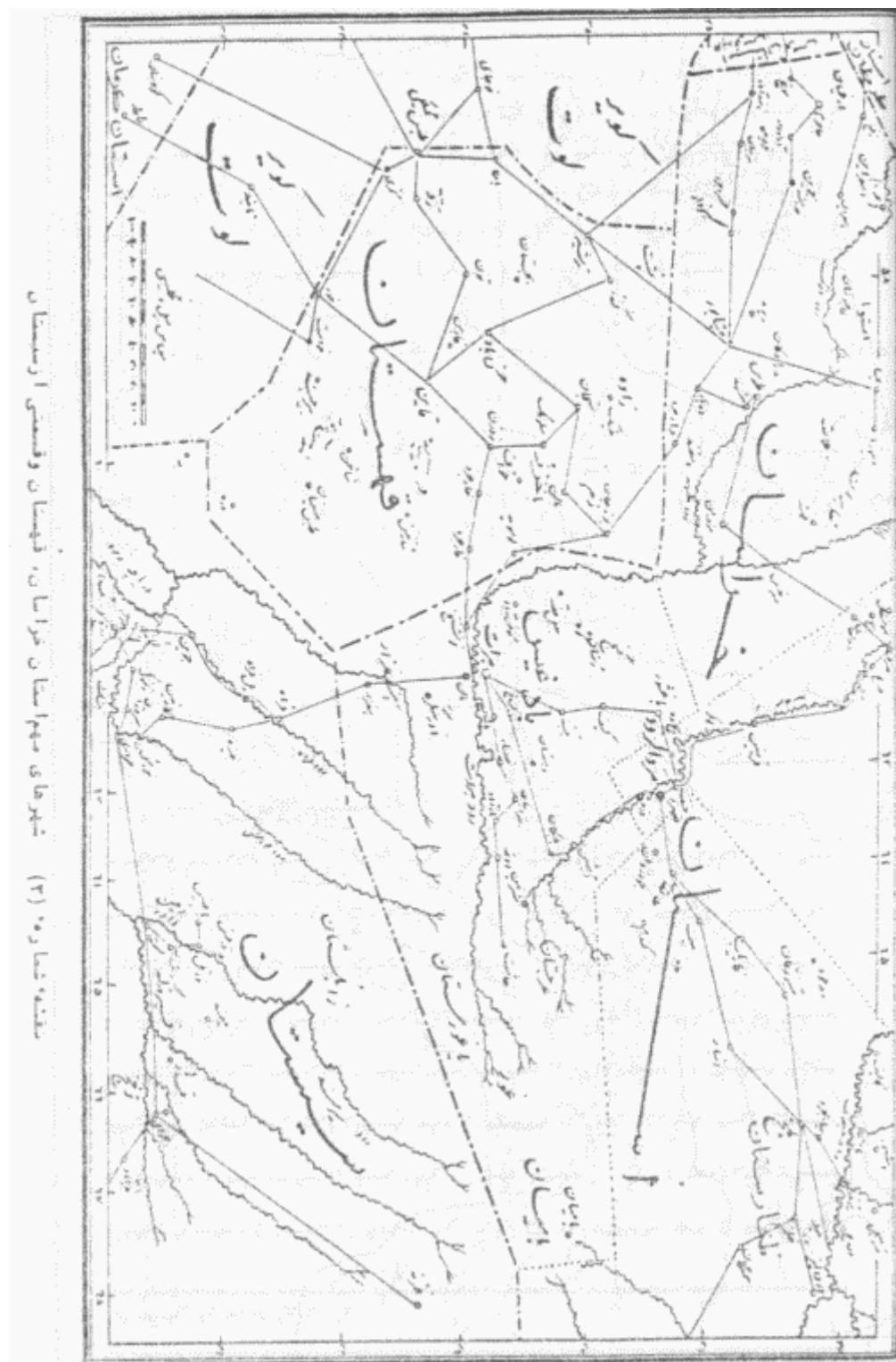
۹ - از جمله نگاه کنید به: جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۲۸۰ و ۲۸۱-۲۸۳.

واقعی طبیعت و انسان را هموار می کرد) رو به انحطاط نهاد و صوفیگری و مذهب و مقوله های غیرعقلی - بار دیگر - رشد و پرورش یافت: بطوریکه جوینی در باره وضع علم و فلسفه در این روزگار می نویسد: "مدارس درس؛ مندرس و عالم علم؛ منظمس (نابود شده) و طبقه طلبه در دست لگدکوب حوادث، متواری ماندند. هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد... اکنون بسیط زمین - عموماً - و بلاد خراسان - خصوصاً - خالی شد. کذب و تزوير را، وعظ و تذکیر دانند... هر خسی؛ کسی، هر نادری؛ قادری، هر آزادی؛ بسی زادی و هر رادی؛ مردودی... و هر دستاربندی؛ بزرگوار داشتمندی...".

۱۰ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۳-۵؛ مقایسه کنید با گزارش معین الدین اسفرازی در حمله تیمور به نواحی خراسان: روضات الجنات، ج ۲، ص ۴۵. برای آگاهی از عواقب شوم حمله مغول ها به ایران، نگاه کنید به: تاریخ ادبیات ایران، ذیبح الله صفا، ج ۳، ص ۷۷-۸۶؛ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پتروفسکی، ج ۱، ص ۴۶-۶۳ و ۶۷-۷۴؛ مالک و زارع در ایران، لمبتوون، ص ۲۰۱؛ تاریخ غزنویان، باسورث، ص ۲۶۳-۲۶۴؛ تاریخ فتوحات مغول، ساندرز، ص ۶۱ و ۶۸ و ۱۲۷-۱۲۶؛ دیدگاه ها، علی میرفطروس، ص ۶۵-۷۸.







حمله اعراب به ایران (۱۶ = ۶۳۷ م) چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم‌تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول‌ها بود زیرا مغول‌ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچیک از آدیان و آثین‌های معتبر – در مجموع – از تعصب مذهبی و رجحان ملتی بر ملتی دیگر بدور بودند<sup>۱۱</sup>. به عبارت دیگر: حمله مغول‌ها – اساساً – متوجه تصرف قدرت و تغییر شکل سیاسی حکومت در ایران بوده، اما اعراب از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی حل کنند. از این‌رو: نتایج مخوب حمله اعراب به ایران از نظر تاریخی عمیق‌تر و از نظر جغرافیائی گسترده‌تر از حمله مغول‌ها بوده است.

امپراطوری ساسانی در پرتو موقعیت جغرافیائی خویش، پل ارتباطی و بازرگانی بین چین، هند، روم شرقی (بیزانس) و دیگر کشورهای حوزه مدیترانه بود. داد و ستد تجاری با چین از طریق "جاده ابریشم" و مناسبات بازرگانی با بابل و روم شرقی، باعث شکوفایی اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوریکه هرتسفلد (محقق آلمانی) نام بیش از صد شهر ساسانی را ثبت و فهرست کرده و در این باب اطلاعات وسیعی بدست داده است. از این رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ایران (در

۱۱ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنین نگاه کنید به مقاله جرج ورناؤسکی در: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۲، سال ۱۳۲۸، صص ۱۵۹-۱۶۱؛ مسائل عصر ایلخانیان، منوچهر مرتضوی، صص ۲۶۸-۲۵۹.

مسیر حمله اعراب) قرار داشت.<sup>۱۲</sup> این پیشنهاد نا را می‌توان به عنوان تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت شیشه سازی و قالی بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ‌های خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن (دست ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش سازی (کفشگری)، اسلحه سازی (نیزه و شمشیرسازی) و حرفه‌های مربوط به امور اسب (زین نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه زیادی از مردم ولایات به این پیشه‌ها اشتغال داشتند. براساس منابع موجود، محققان نشان داده‌اند که "پیشه‌وران ایرانی در این عصر، تشکیلات مخفی و جشن‌های صنفی مخصوص داشتند"<sup>۱۳</sup>. روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری، مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت"<sup>۱۴</sup>. در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران - قبل از حمله اعراب - از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می‌رفت. در این دوره، دانش طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت<sup>۱۵</sup>. بسته شدن مدرسه

۱۲ - تاریخ غزنویان، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات ارزشمندی درباره شهرهای دوره ساسانی بدست می‌دهد. نگاه کنید به: Pigulevskaja, N : Les villes de l'Etat iranien aux époques Parthe et Sassanide, Paris, 1963.

۱۳ - تاریخ ایران، پیگولوسکایا، پژوهش‌سکی و...، ص ۱۸۱.

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۱۵ - درباره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذیع اللہ صفا، ج ۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، د. اویزی؛ فرهنگ

آتن و مهاجرت عده‌ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول - شوستر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروف‌ترین و بزرگ‌ترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود.<sup>۱۶</sup> در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله‌ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه‌ها باقی نمی‌گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز - بجز قرآن - را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب، و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه‌های است" (إنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَ "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لارطب ولايابس الا فی كتاب مبين) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملت‌ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله‌ای و احساس و اندیشه‌ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متعدد (مانند ایران و مصر) بسی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه‌ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملت باستانی را به "تون" (آتشدان) حمام‌ها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام‌های مصر از

ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ معارف اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ سخن علمی، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلو نیلنو، صص ۲۱۵-۲۱۸.

۱۶ - در باره جندی شاپور نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، صص ۲۲۹-۲۵۳.

سوختن این کتابها گرم می شد.<sup>۱۷</sup>

در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین "سیاست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عمر نیز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست"<sup>۱۸</sup>.

با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قتبیه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (بسال ۵۹۰-۷۰۹م) مورخین، متفکرین و دانشمندان این نواحی را "بکلی فانی و معدهوم الاشر کرد" و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ایشان" (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند... و اهل خوارزم، امی (بیساد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند".<sup>۱۹</sup>

نابود کردن کتب علمی و فلسفی و ویران ساختن آثارهای و بناهای تاریخی، سیاست عملی همه مهاجمین (از اسکندر تا اعراب، از ترکان

۱۷ - یاقوت حموی - سیاح عرب - تعداد حمام های مصر در این زمان را ۴۰۰-۴۱ ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتابهای سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۱۸ - نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۳۲-۳۴؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، صص ۴۳۶-۴۳۴؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محدثی، صص ۳۹-۳۶؛ حلاج، علی میرنطروس، چاپ سیزدهم، صص ۸۷-۸۹.

۱۹ - آثار الباقیه، ابو ریحان بیرونی، ص ۴۸. مقایسه کنید با روایت ابن خلدون در حمله مغول ها به خراسان: مقدمه، ج ۲. در مورد قتل عام های قتبیه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی این مناطق در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

غزنوی تا سلجوقیان و مغول‌ها و تیموریان) بود و چنانکه خواهیم دید، در نظر اقوام و قبایل مهاجم، ویران کردن شهرها و شبکه‌های آبیاری و آتش زدن کتابخانه‌ها نوعی "فتح" بشمار می‌رفت. بهمین جهت اگر ما مثلاً از دوران اشکانیان و هخامنشیان آثار چندانی در دست نداریم عجیب نیست، گویا برای مصون ماندن از همین حملات و هجوم‌ها بود که پادشاهان هخامنشی (مثل داریوش و شاپور) فرمان‌های خوبی را بر فراز کوهها و بر سنگ‌های بیستون حکمی کردند و شگفتا که اگر از این دوران اطلاعات ناقیزی داریم، هم از بقایای همین سنگبشت‌ها است.

آشوریانی‌پال در حمله به شوش (۶۴۶ق.م) ضمن ویران کردن این شهر پیشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائی را که نشانده‌نده درجه تمدن و هنر ایلامی بود با خود به نینوا برد و شهر را ویران کرد بطوریکه می‌گفت: "آواز انسان و صدای سم چهارپایان بزرگ و کوچک و فریادهای شادی بدست من از شوش رخت بربست".

اسکندر نیز در حمله به ایران، به ویرانی و نابودسازی مظاهر تمدن و فرهنگ پارسی پرداخت و به انتقام ویرانی آتن، شهر پرسپولیس (تخت جمشید) را به آتش کشید و مردم شهرها را قتل عام کرد بطوریکه در سعد، صدوبیست هزار نفر را از دم تیغ گذراند<sup>۲۰</sup>. او که پادشاهی فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره کتب موجود در کتابخانه‌های ایران، ابتدا فرمان داد تا کتب علمی و فلسفی را ترجمه نمایند و سپس دستور داد تا

۲۰ - تاریخ و تمدن ایلام، یوسف مجیدزاده، ص ۱۰۳، برای آگاهی از تمدن ایلام نگاه کنید به: فصل‌های سوم و چهارم همان کتاب؛ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانی‌های نخستین کنگره تاریخ و فرهنگ ایران، مقاله شیرین بیانی، صص ۵۱-۶۰. ۲۱ - ایران باستان، صص ۱۹۴ و ۱۲۲۳؛ تاریخ گردیزی، ص ۵۹.

این کتابخانه‌ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری/ ۱۱ میلادی) در باره یکی از این کتابخانه‌ها می‌نویسد: "... دژنشست که در آن کتاب بسیار بود - از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی - اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنشست را بسوختند با هرچه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجھولان مانده بود اندر زاویه‌های ولایت"<sup>۲۲</sup>.

آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنیشته‌ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم‌های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش‌های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجاییکه سیستان از دوران داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش‌های مرزی و مورد حمله‌های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته‌ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰

۲۲ - تاریخ گردیزی، صص ۵۸-۵۹، نظامی گنجوی نیز در ذکر "ویران کردن آتشکده‌های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب‌های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: کلیات خمسه نظامی، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب‌ها و نسخ خطی کتابخانه‌های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران، پطر کبیر به کتابها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پطرزبورگ منتقل ساخت. همچنین او زب سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پطرزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به ارديسل - که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود - مقامات ذیریط را متلاعده کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پطرزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایرانشناسی در شوروی" نوشته موریل اتكین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد- تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.

هجری (۱۳۰۰ م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوك" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۶۱۷/۱۰۲۷ هـ). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰-۱۸۴۰ م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسائل، شجره نامه‌های خاندان‌های محلی، فرمان‌ها، تقسیم نامه‌ها، دفترها و نوشته‌های نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برده و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره‌ای از این اسناد باقی مانده را، عده‌ای - پنهان - از این دو برادر به یغما برداشته و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴ م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان‌های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته‌های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کدخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیش‌دستی کردند و زمانی نگذشت که دسته‌ها و بسته‌ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته‌های گردآمده (که هریک صدھا بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک برآورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته‌ها (سنگ‌های قبور، سنگ‌های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و

نقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ‌ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ‌ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آوردن. پس از جمع‌آوری سنگ‌ها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ‌ها را با پتک خرد کردند و از میان برداشتند.<sup>۲۳</sup>

بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۸۴۴ هـ/۲۳۰-۸۲۸ م) می‌نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسنده) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه و امثال و عذر است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی‌ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهرجا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند".<sup>۲۴</sup>

در میان حکومت‌های ایرانی، می‌توان از صفاریان، سامانیان و آل

۲۳ - احیاء الملوك، مقدمه منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷.

۲۴ - تذکره الشعرا، ص ۲۶.

بویه یاد کرد که در ترویج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمایت از زبان و ادب فارسی کوشای بودند. در عصر سامانیان (۸۱۹-۹۹۹ م) بخارا یکی از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتی این شهر، دارای ذخایر عظیمی از کتب نفیس و ارزشمند بود که شهرتی بسیار داشت. بقول ابن سینا: ”این کتابخانه عظیم، دارای بخش‌های جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غیره بود و در آن کتابهایی بود که من هیچگاه ندیده بودم. این کتب دارای فهرستی مخصوص بود“<sup>۲۵</sup>. ابن سینا، خود از این کتابها استفاده بسیار کرد. این کتابخانه عظیم کمی پس از دیدار ابن سینا به آتش کشیده شد. کتابخانه صاحب بن عباد (وزیر نوح سامانی) در ری نیز حدود صدهزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده مجلد بود. بخش اعظم این کتابخانه در سال ۱۰۵۳ میلادی به آتش کشیده شد<sup>۲۶</sup>. ثعالبی نیز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسیاری دارد<sup>۲۷</sup>. اما پیروزی ترکان غزنی و انقراض سامانیان (۹۹۹-۳۹۵ م) باز دیگر کتابخانه‌های عظیم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نسود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پریشانی و آوارگی ساخت.

سلطان محمود غزنوی که بخاطر تعصّب شدید مذهبی بقول بیهقی:

”بهر عباسیان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطی می‌جست و بر دار می‌کشید... و صدهزار کس از بدینان را از جهان برداشته بود“<sup>۲۸</sup>.

<sup>۲۵</sup> - تاریخ یمنی، عتبی، ص ۱۷۸؛ معجم الادبا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنین نگاه کنید به: A. Mazaheri : La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.

<sup>۲۶</sup> - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۵۴؛ همچنین نگاه کنید به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، صص ۱۵۱-۱۵۲.

<sup>۲۷</sup> - تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.

پس از شکست مجددالدُوله دیلمی و تصرف ری (۵۴۲۰=۱۰۲۹) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (=۱۵,۰۰۰ کیلو) از کتاب‌های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد<sup>۲۸</sup>. سلطان محمود در سرکوب ملحدين و فلاسفه آنچنان کوشان بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرين روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مبتدعان، فلاسفه و زناقه و ملاحده و قرامطه که علم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید<sup>۲۹</sup>. عتبی تأکید می‌کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مُسخر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند"<sup>۳۰</sup>.

در سال ۴۴۴ ه (۱۰۴۸) کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹ م توسط مسلمانان متعدد غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت<sup>۳۱</sup>.

در حملات متعدد ترکان غز به نیشابور، مردو سرخس (بسال ۵۴۳۱=۱۰۲۹ و ۵۴۸=۱۱۶۸ و ۵۴۹=۱۱۶۹) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، ۷ کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب‌های بسیار "مجموع به نوخ کاغذ و مقوا بفروختند"<sup>۳۲</sup>.

۲۸ - مجلل التواریخ و القصص، ص ۴۰؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۴۲۰.

۲۹ - تاریخ یهقی، ص ۲۸۶ و ۴۷۳.

۳۰ - تاریخ یمنی، ص ۳۳۲.

31- La vie quotidienne des Musulmans, p 149.

۳۲ - راحه الصدور، ص ۱۸۱-۱۷۷؛ کامل، ابن اثیر، حوادث سال های ۵۴۸ و ۵۴۹.

۳۳ - هجری؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۲۵-۲۴۵؛ تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی، ۵۵۶

در حمله علا الدین جهانسوز غوری به غزنی (۱۱۶۱=۵۵۶هـ) مدت هفت شبانه روز شهر غزنی در آتش سوخت و بی شک کتاب‌های بسیاری در این قتل و غارت گشته از میان رفت از جمله بنظر می‌رسد که بخش عمدهٔ ۳۰ جلد کتاب "تاریخ بیهقی" در این حمله نابود شده باشد.  
محمدبن علی راوندی در بیان غارت غلامان ترک اتابک محمدبن ایلدگز (۵۶۸-۵۸۱هـ=۱۱۷۲-۱۱۸۵م) در فارس و عراق عجم و آذربایجان گواهی می‌دهد: "همچنین دیدم که مصاحف و کتب و قفسی - که از دارالكتب‌ها غارت کرده بودند - در همدان به نقاشان می‌فرستادند و ذکر وقف، محو می‌کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می‌ساختند و به یکدیگر تحفه می‌ساختند"<sup>۳۳</sup>.  
یاقوت حموی - که چند ماه قبل از قتل عام مردم و ویرانی شهر مرو توسط مغول‌ها (۱۲۰م) از این شهر دیدن کرده - یادآور می‌شود: "در این شهر ده خزانه از کتب نفیس وجود داشت. مثلاً تنها در کتابخانه خزانه عزیزیه حدود دوازده هزار جلد کتاب بود... مراجعه و استفاده از کتابخانه‌ها بسیار آسان بود بطوریکه من - همواره - دوست جلد کتاب به امانت در خانه خوش داشتم"<sup>۳۴</sup>. نسوی نیز از کتابخانه‌های عظیم جوجانیه - به هنگام حمله مغول - یاد می‌کند<sup>۳۵</sup>.

۳۳ - صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انوری در باره بی‌رحمی‌ها و غارتگری‌های ترکان غز در نواحی خراسان، قصیده جانگذاری دارد که با این دو بیت آغاز می‌شود:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به پر خاقان بر  
نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان نامه ای مقطع آن: درد دل و خون جگر

در این باره نگاه کنید به مقاله تحلیلی "بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر..."، علی میرفطروس، در: ایرانشناسی، شماره ۱۱، سال ۱۲، آمریکا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۴ - راهه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۵ - معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵ - سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۴۸.

مسلماً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه‌های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه‌های این دوران اطلاعات دقیق‌تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمة علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می‌کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابومشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی‌دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب‌ها را بدید و مبهوت شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گردید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد"<sup>۳۶</sup>. این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکوخان به بغداد (۱۱۶۹-۵۶۵) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکوخان مغول، کتاب‌های علمی و فلسفی را به دجله ریختند و آنچه کتب قطرور بود - بجای آجر - در ساختن آخر اسیان بکار بردنده و جعبه‌های کتاب را هم کاهدان کردند<sup>۳۷</sup>.

شهر بخارا که در حمله مغول‌ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر - آباد و معمور شد بطوریکه جویسی یادآور می‌شود که درحوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲) از نظر جمعیت

۳۶ - معجم الادباء، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: نشوار المحاضره، قاضی محسن تنوخي، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۱ در حمله مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه‌های این شهر. هلاکوخان در حمله به قلعه الموت و فتح آن (در سال ۱۲۵۶) نیز دستور داد تا کتابخانه سیدنا (متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کرددند.

و ”رونق علم، هیچ شهری در مقابله و موازات آن نمی‌افتد...“ و در هر یک از دو مدرسه خانی و مسعودیه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند<sup>۳۸</sup>. با اینحال در سال ۱۲۷۱ه (۱۲۷۲) شهر بخارا - بار دیگر - مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت بطوریکه شیخ فضل الله همدانی (وزیر ایلخانیان) تأکید می کند: ”... و مدرسه مسعودیگ (مسعودیه) را - که معظم ترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفتنه به قتل و غارت اشتغال نمودند...“ چنان شهری معظم و ولایت آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود<sup>۳۹</sup>.

خواجه رشیدالدین فضل الله در وصیت نامه خود از دو کتابخانه بزرگ یاد می کند که دارای ۶۰ هزار جلد کتاب ”در انواع علوم و تواریخ و حکایات“ بود<sup>۴۰</sup>. این دو کتابخانه عظیم پس از قتل فجیع خواجه رشیدالدین (۱۳۱۸ه=۷۱۸) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمی از کتابها سوخت. کتابخانه ”ربع رشیدی“ در تبریز از آن جمله بود. این کتابخانه در زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد (پسر ادیب و دانشمند رشیدالدین فضل الله) آباد شد اما با قتل غیاث الدین محمد (۱۳۳۵ه=۷۳۶) نیز بار دیگر ”ربع رشیدی“ بوسیله اراذل و اویاش غارت گردید و بسیاری از کتب نفیس آن به تاراج رفت.

در سال ۱۲۶۰ه (۱۳۵۸) امیر محمد مبارز الدین (حاکم فارس) ”به بازوی تقویت دین“ در حوالی فارس، کرمان، یزد و صفاها ن ”حدود سه

۳۸ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷. در باره رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه کنید به: بخارا؛ دستاورده قرون وسطی، زیگارد فرای، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰ - مکاتبات رشیدی، مکتوب ۳۶.

چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست“<sup>۴۱</sup>. شاه شجاع - پسر امیر مبارز الدین - نیز بسیاری از کتب ضاله و منوعه (محرمہ الاتفاف) را از میان برداشت.<sup>۴۲</sup>

در سال ۹۸۴ هـ (۱۵۷۶ م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رقعت و اسناد نفیس آن سوخت.<sup>۴۳</sup> چند سال بعد (سال ۹۹۰-۱۵۸۲ هـ) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قلچیان (خدمه لشگر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: ”مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریال کرده، هیچ چیزی (باقي) نگذاشتند“. بازارها را آتش زدند“ و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود - سوختند“<sup>۴۴</sup>.

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ هـ (۱۵۸۵ م) یادآور می شود که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز ”قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب‌ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود - نابود ساخت...“<sup>۴۵</sup>. قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم‌ها و غارت‌های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ هـ (۱۵۸۹ م) نیز می نویسد: ”ازیک‌های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین

<sup>۴۱</sup> - راهنمای کتاب، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقاله ”کتابشویان“، محمد تقی دانش پژوه.

<sup>۴۲</sup> - تاریخ آل مظفر، محمد کتبی، ص ۴۹.

<sup>۴۳</sup> - نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندریک ترکمان، ج ۱، ص ۴۲۹ خلاصه التواریخ، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

<sup>۴۴</sup> - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

<sup>۴۵</sup> - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۷۴.

هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اکثر آنها را به باغ شاهی بردند، آن حوض را انباشتند...<sup>۴۶</sup> در سال ۱۳۳۹ هـ (۱۹۲۰ م) کتابخانه بزرگ شهر طبس - که بیش از ۸۰ سال سابقه تاریخی داشت - در حمله سپاهیان نایب حسین کاشی به این شهر در آتش سوخت. در این کتابخانه قدیمی حدود هشت هزار جلد کتاب نفیس خطی، ضبط و نگهداری می‌شد.<sup>۴۷</sup> ما - در صفحات قبل - به تعداد جمعیت بزرگترین شهرهای اروپا در مقایسه با جمعیت شهرهای مانند مرو و بخارا اشاره کرده‌ایم، در اینجا نیز یادآور می‌شویم: در حالیکه کتابخانه کلیساي جامع شهر کنستانتز (در آلمان) در قرن نهم میلادی، فقط سیصد و پنجاه و شش کتاب و کتابخانه دیر بندیکتی (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ میلادی کمی بیش از صد جلد کتاب و کتابخانه کلیساي جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ میلادی فقط نود و شش جلد کتاب داشت<sup>۴۸</sup>، اسناد و ارقام ازانه شده در باره تعداد کتب کتابخانه‌های ایران در قرون وسطی و کیفیت آنها، از غنای فرهنگی جامعه ایران آن زمان حکایت می‌کند.<sup>۴۹</sup>

۴۶ - خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۷۵۱-۷۶۱.

۴۷ - برای گزارش ارزشمندی از کتابخانه‌های ایران در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به: کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران، رکن الدین همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنین مقالات همین نویسنده در: مجله هنر و مردم، شماره‌های ۱۳۴۵، ۵۴-۴۳ و شماره‌های ۱۳۴۶، ۷۵-۵۵؛ نشریه تلاش، شماره ۱، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۸۴؛ همچنین نگاه کنید به: نقش ایران در فرهنگ اسلامی، علی سامي، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146-151.

۴۸ - تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدم متر، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹ - در باره پیشرفت علوم و خصوصاً ریاضیات (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریه مقدماتی اعداد) در این دوران نگاه کنید به: زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی از سده سوم

در مورد فرهنگ و دانش توده‌های مردم (عوام) نیز اطلاعات جالبی در دست است. مثلاً مقدسی بهنگام دیدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) ضمن توصیف آبادی، کثرت جمعیت و بازارها و بزرگ‌ترین های بزرگ و مجالس پر جماعت شهر تأکید می‌کند: "اگر کسی در این شهر زندگی کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد یافت".<sup>۴۹</sup>

ابن حوقل نیز گزارش جالبی در همین دوران (۵۳۱-۹۴۲هـ) از برخورد با مردم خوزستان دارد و یادآور می‌شود: "عوام و پیشه وران آنجا مانند خواص و دانشمندان به علم کلام آشنائی دارند و در باره آن گفتگو می‌کنند چنان که حمالی را دیدم که باری سنگین بر دوشش بود و با حمالی دیگر - که او نیز بار برداشته بود - راه می‌رفتند و در همان حال در تأویل و حقایق کلام گفتگو می‌کردند بدون آنکه به حالتی که دارند متوجه باشند".<sup>۵۰</sup>

شهر هرات نیز که از پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای ایران در قرون وسطی بود، طی حملات اعراب، مغول‌ها و دیگر قبایل مهاجم - بارها - ویران گردید. حمدالله مستوفی که در حوالی سال ۷۳۰هـ (۱۳۲۹م) از هرات دیدن کرده، گواهی میدهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسیاب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاہ و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود".<sup>۵۱</sup> این شهر در حمله تیمور (۷۸۵-۱۳۸۳م) بار

تا سده یازدهم هجری، ابوالقاسم قریانی؛ *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، ذیبح الله صفا،

ج ۱؛ پارسی نامه، ابوالقاسم قریانی؛ *تاریخ ایران* (کمبریج)، ج ۴، صص ۳۶۴-۳۳۰.

۵۰ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۸۰، چاپ لیدن، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۵۱ - صوره الأرض، صص ۲۶-۲۷.

۵۲ - تزهه القلوب، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنین نگاه کنید به: سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۹۶.

دیگر ویران شد و مردم آن قتل عام گردیدند.<sup>۵۳</sup> اصفهان نیز بر اثر حملات قبایل مهاجم - بارها - آسیب دید. این شهر از نظر رونق پیشه‌وری و صنعت در قرون وسطی اهمیت فراوانی داشت بطوریکه ناصر خسرو در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ضمن اشاره به کاروانسراهای متعدد، آبادانی و رونق تجارت و پیشه‌وری در اصفهان، تأکید می‌کند که: "من در همه زمین پارسی گویان، شهری نیکوتر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم"<sup>۵۴</sup>. ابن بطوطه نیز در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ضمن وصف جمعیت و آبادانی و رونق اقتصادی اصفهان، از پیدایش و رشد اصناف و دستجات پیشه‌وری در این شهر یاد می‌کند<sup>۵۵</sup>. در همین زمان، تیمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۱۳۸۷=۵۷۸۹) مالیات سنگینی بر پیشه‌وران و صنعتگران این شهر بست و مبلغ هنگفتی بعنوان "مال امامتی" از مردم مطالبه کرد. مأموران مالیاتی تیمور با چنان خشونتی به اخذ مالیات پرداختند که باعث شورش مردم اصفهان گردید بطوریکه سیاری از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور برای انتقام و سرکوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را کشتند و هفتاد هزار تن را سر بریدند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشانندند...".<sup>۵۶</sup>

۵۳ - نگاه کنید به: روضات الجنات، ج ۲، صص ۴ و ۴۴ و ۴۵-۴۹ و ۹۴ و ظفرنامه، نظام الدین شامي، صص ۸۳-۸۴. در مورد حملة مغول به هرات نگاه کنید به: صفحه ۱۹ کتاب حاضر.

۵۴ - سفرنامه، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۵ - سفرنامه، ص ۲۱۲.

۵۶ - ظفرنامه، شرف الدین على يزدي، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواریخ، معین الدین نطنزی، ص ۳۳۶؛ تاریخ آل مظفر، کتبی، ص ۱۱۴؛ روضه الصفا، میرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵هـ=۱۷۲۲) نیز بنا به فتوای ملاز عفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران راضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند<sup>۵۷</sup>، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی‌ها از میان رفت. چند سال بعد (۱۱۶۳هـ=۱۷۵۰) سریازان و سپاهیان زند نیز - که از عشایر لرستان بودند - وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند"<sup>۵۸</sup>. شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه‌وری ایران بود بطوریکه ادوریک دوپردن - Odoric de Pordenone - که در حوالی سال ۱۳۲۰هـ=۱۷۶۰ از تبریز دیدن کرده، می‌گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاهای بہترین شهر عال است، این شهر برای ایلخانیان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد"<sup>۵۹</sup>. اما این شهر پرجمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (بسال ۹۹۴هـ=۱۵۸۵) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشك بلاد عا - بود به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت‌ها را بریده بودند..."<sup>۶۰</sup>.

۵۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، ص ۲۵۸.

۵۸ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ، ابوالحسن گلستانه، صص ۴۵۸ و ۳۹۰؛ مقایسه کنید با: رسم التواریخ، رسم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: سفرنامه، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزه‌ها به شهرهای آذربایجان: شهریاران گمنام، احمد کسری، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-۱۹۹.

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم‌های قبایل و کشمکش‌های امیران داخلی آسیب‌های فراوان دید. مثلاً: یزید بن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده‌ها (۷۱۶=۹۸هـ) ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت<sup>۶۱</sup>. یزید بن مهلب در این حمله، گرگان را چنان غارت کرد که در نامه‌ای به خلیفه اموی نوشت: "چندان غنائم برد اشم که قطارِ شتر تا به شام رسد"<sup>۶۲</sup>. در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم‌ها، غارت‌ها و قتل عام‌های متعدد بود بطوریکه بدنبال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۷۵۹=۱۴۲هـ) "یک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد" شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مامور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان‌های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردان زدند بطوریکه در پایان آرزوی "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود... و دیده (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال‌ها آباد نشد... و املاک مردم به زور می‌بردند"<sup>۶۳</sup>.

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجهوی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمهکی و برادرش (موسى) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک‌های ارباب به قهر می‌خریدند و تغلب (چیرگی)‌ها کردند... و از خوف فضل و

۶۱ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲ - تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد”<sup>۶۴</sup>.

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت‌های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷=۸۵۱م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمدبن اوش را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی ”هر سال سه خراج ستندندی: یکی برای محمدبن اوش و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی“. ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستاییان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه‌ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند<sup>۶۵</sup>.

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از چنگ حکومت‌های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستاییان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی- مذهبی، خاطره شهدای کربلا، مرثیه‌ها و ظلم و ستم هائی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می‌شد، زمینه مناسبی بود تا روستاییان و ستمدیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستاییان مجاور - متفق شدند و بسال ۲۵ هجری (۸۶۴م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از

۶۴ - تاریخ طبرستان، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن الفقیه، ص ۳۲؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵ - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵.

وی درخواست کردند تا حکومت طبرستان و مازندران را پذیرد "تا به برکات او، این ظلم، خدای از روستاییان بزدارد." بدین ترتیب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسله سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد.<sup>۶۶</sup> حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیراللحم" (گوشت‌آسود) و در اجرای نماز و آئین‌های شیعه بسیار سخت گیر بود، او به محض تحکیم قدرت خود، با روستاییان به خشونت رفتار کرد و بقولی: "جمله غله ولایت بسوخت." حکومت حسن بن زید آنجنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل‌های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکری نماند." او برای آنکه پایه‌های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش‌های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عربستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳ هـ (۸۶۶ م) به عدد اوراق اشجار (برگ‌های درختان)، سادات علویه و بنو‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پای در رکاب آوردی سیصدنفر علوی شمشیر کشیده گردانگرد او کله بستنده<sup>۶۷</sup>.

جانشین حسن بن زید (محمدبن زید یا داعی صغیر) نیز آنجنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نفس برنتوانستند کشید"<sup>۶۸</sup>. نامیدی مردم در استقرار عدل بوسیله سادات علوی و ظلم و ستم

۶۶ - تاریخ طبرستان، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، مرعشی، ص ۱۳۵.

۶۷ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳.

مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهانی خوبی - بار دیگر - چاره‌اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰ هـ (۸۷۱ م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمدبن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل‌ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پل‌ها را شکسته و راهها را خراب کردند"؛<sup>۶۸</sup> اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت‌های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز "... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه‌ای نامرعي نگذاشت"<sup>۶۹</sup> بطوریکه: "نیک و بد نگذاشت که بکشت، و خانه‌ها را از بن برکند، و به شکنجه و عقویت، خراج دو ساله - به یک بار - از مردم بستد تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند".<sup>۷۰</sup>

رافع بن هرمته (حاکم خلیفة عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافتند بود (۲۷۳ هـ = ۸۸۴ م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقویت حاصل کردند و غله بسوزانید و درخت‌ها ببرید و سنگ آسیا بشکست".<sup>۷۱</sup>

**افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم - در باره حملة غزها**

۶۸ - حبیب السیر، خواندن میر، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۴۰۸.

۶۹ - تاریخ طبرستان، ص ۲۴۵-۲۴۷؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۶.

۷۰ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۴؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۹. مقایسه کنید

با تاریخ یهقی، ص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط

سپاهیان سلطان سعید غزنوی.

(بسال ۱۱۸۹=۵۸۵ م) و احمد علی خان وزیری در باره حمله آقا محمد خان قاجار به کرمان (۱۲۰۹=۱۷۹۴ م) و حاج میرزا حسن فسائی و نیز ویلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان‌ها به اصفهان و شیراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵=۱۷۲۰ و ۱۷۲۲ م) و قحطی و گرسنگی حاصل از این هجوم‌ها، اوضاع این سه شهر را شبیه گزارش عتبی (در باره حمله غزها به کرمان) روایت می‌کنند: "مردم از فرط گرسنگی و قحطی، هسته‌های خرما را آرد کرده، می‌خوردند و پس از اتمام هسته‌ها، گرسنگان، نطع‌ها (سفره‌های چرمین) کهنه و دلوهای دریده را می‌سوختند و می‌خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم می‌شدند که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک می‌بردند... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نمایند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود... صدهزار آدمی در پنجه و چنگال نکال (شکنجه)ی ایشان (غزها) افتادند و در زیر طشت آتش گرفتار شدند... (غزها) هر کجا ناحیتی معمور بود یا خطة مسكون دیدند آثار آن، مطموس (تابود) و مدروس گردانیدند... تا کار به جائی رسید که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سعد و سمرقند لاف زیادی میزد - امروز در خرابی، دیار لوط و زمین سبا را سه ضربه نهاد"<sup>۷۱</sup>.

۷۱ - بدایع الزمان (تاریخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۳؛ سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۱۳۱؛ تاریخ کرمان، ص ۳۶۲ مقایسه کنید با: فارسانه ناصری، گفتار اول، ص ۱۶۱؛ انقراض سلسله صفویه، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹؛ برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ جدید یزد، ص ۹۰، در باره محاصره شهر یزد بوسیله تیمور و قحطی و مرگ و میر مردم، روضات الجنات، ج ۲، ص ۵۳ در مورد قحطی شهر هرات؛ خلاصه التواریخ، قاضی احمد قسی، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازیک‌ها و قحط و غلا شهر؛ جامع جعفری، ص ۴۷۳ در تخریب خانه‌ها و آبادی‌های شهر کرمان بدستور آقا محمد خان قاجار.

یکی از مأموران دولتی که در سال ۱۹۹۶ هـ (۱۳۹۵) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می‌نویسد: "شهرهای جیرفت و زرند و سیرجان که هریک دارای ۲۰۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۵ هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیاری (کسی) نبود و در بعضی کم از ۱۰۰ تن و کم از ۵ تن بود".<sup>۷۲</sup>

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم درباره نتایج شوم حمله ترکان غز به کرمان یادآور می‌شوند: "آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه‌ای و از هر خانه‌ای، ناله‌ای و از هر گوشه‌ای، فریاد بسی توشه‌ای، نفسِ مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده‌ها) ری قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه‌ها) ری قحط روی نمود... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضائق اضطرار مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می‌زند و به تحمل و احتیال (چاره‌اندیشی) به انتظار فرج، روزی به شب می‌بردند".<sup>۷۳</sup>

ویلم فلور نیز گزارش‌های ارزنده‌ای از غارت و تاراج شهرهای تجاری کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان‌ها و قحط و غلای آن دوران بدست می‌دهد. نگاه کنید به: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۰-۴۴، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵، ۲۱۱-۲۷۸ و ۲۸۵-۲۸۵.

۷۲ - جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل از: آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳ - سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳ و ۱۴۴، بدایع الزمان، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۷۷، ۱۴۴-۱۴۳، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۱۸، ۱۰۴-۱۰۰؛ تاریخ

چنانکه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم‌ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می‌رفت مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۱۲۹۵-۱۳۹۶م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مأیوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانیان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند ولذا، اردوانی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاونگ آوردند. هاونگ سدی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می‌کردند. سپاهیان شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی: "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند"<sup>۷۴</sup>

آل مظفر، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن فقيه، ص ۲۰؛ صوره الارض، ابن حوقل، ص ۷۷؛ حدودالعالم، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ سرزمین های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۲۹؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳؛ ۷۴ - نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۱۸ و ۱۱۳؛ ۱۱۴-۱۱۳؛ مطلع السعدين، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۱۳ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴؛ صوره الارض، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰ و ۱۶۱؛ مختصرالبلدان، ابن فقيه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامي، ص ۹۲.

## ۲- حوادث طبیعی: قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها و...

گفتیم که بسیاری از شهرهای مهم ایران که در مسیر حملات اقوام و قبایل مهاجم قرار داشتند - بارها - ویران گردیدند بطوریکه - مثلاً - کرزن و لاکهارت در مورد نیشابور تأکید می‌کنند که: "هیچ شهری در جهان به اندازه نیشابور، ویران و بازسازی نشده است"<sup>۷۵</sup>.

در اینجا، بی آنکه بخواهیم به قرینه سازی های ظاهری دچار گردیم، یادآور می شویم که حمله عراق به ایران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونین و بیهوده، و نتایج سهمگین این جنگ در ویرانی شبکه های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) می تواند یک مصدق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین المللی تحقیقات در باره صلح" (سپیری) در استکلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بیلیون دلار ذکر کرده اند.

روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکنی در محوطه های باستانی، نمونه هایی از بی توجهی به سیاست عدم استقرار مواضع نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخرب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحملی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنیبل - یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان - اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارد و وجود نداشته است".

براساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): ۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "برازجان" بدلیل خواری های غیر مجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشگاه، یک معبد میترانی (مهرپرستی)، دیڑ دفاعی و آثار دیگر می باشد. ۷۶ - ۷۷ - ایران و قضیه ایران، کرزن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاله نیشابور، لوزن لاهه، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهنیست" در واقع اشاره به عدم هجوم‌های قبایل بیابان‌گرد به این منطقه می‌باشد و گرنه فارس نیز ماند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و...) دچار آسیب‌های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹ هـ (۱۲۹۹ م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مردند بطوریکه بقول وصف: "... در دارالملک (شیران) و سایر ولایات فارس، بیش از صدهزار تن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپایی در آن حدود نماند"<sup>۷۶</sup>.

ناصرخسرو یادآور می‌شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۱۴۳۴/۱۰۳۲ م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند<sup>۷۷</sup>. در سال‌های ۶۷۱ و ۱۱۹۴ هـ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸ م) نیز زمین لرزه‌های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی‌های فراوان گردید<sup>۷۸</sup>.

۷۵ - شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ نیشابور به روایت تاریخ، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۴-۳، صص ۷۵-۸۰.

۷۶ - تحریر تاریخ وصف، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷ - سفرنامه، ص ۹.

۷۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه‌های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت‌آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ زمین لرزه‌های تبریز، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه‌های

نیشابور - مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میعادگاه بازرگانان نواحی مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار می رفته، بر اثر قحطی و خشکسالی سال ۱۰۴ه (۱۶۱م) دچار آسیب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبی: تنها در نیشابور صدهزار تن از قحطی و خشکسالی هلاک شدند<sup>۷۹</sup>. قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ میلادی نیز چنان لطمہ ای به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کرزن "هیج وقت جبران پذیر نخواهد بود"<sup>۸۰</sup>.

شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: تاریخ زمین لرزوه های ایران، تألیف ن.ن. آمیرسیز و ج.پ. ملویل.

۷۹ - تاریخ یمینی، صص ۲۷۶-۲۷۸.

۸۰ - ایران و قضیه ایران ج ۱، ص ۲۴۸.

۳- جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم‌های قبایل نیمه‌وحشی و عشایر چادرنشین و بروز حوادث طبیعی باید از جنگ‌های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست بدست گشتن حکومت‌ها نیز یاد کرد که هریک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً محمدبن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سلجوقی (۱۱۴۰-۵۳۵هـ) می‌نویسد: "چون جمله خراسان، سنجرا مُسلم شد، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و قسمت اسباب نعمت، با غشی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند... بی‌رسمی‌ها در محاوراء النهر آغاز کردند... ولایت خراسان از وطانت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری‌های حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..."<sup>۸۱</sup>.

با مرگ تیمور (۱۴۰۵هـ) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمدبن حسین می‌نویسد: "اما و شاهزادگان به هم برآمدند و هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتد و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایت‌ها راه یافت و

۸۱ - راحه الصدور، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم‌های ترکان غزنی در خراسان نیز یاد آور می‌شود که: غزان در خراسان بی‌رسمی‌ها کردند و بی‌رسمی‌ها نمودند که "اگر بشرح آید ده کتاب چنین باشد" راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴.

مردم پرآکنده گشتند... در تمام بلاد ایران، قحط و وبا واقع شد<sup>۸۲</sup>:  
یار احمد خوزانی - یکی از سرداران شاه اسماعیل صفوی در حمله  
به نواحی ماوراء النهر - در شهر نصف یا نخشب (تزدیک بخارا) به کشتار  
همه موجودات زنده - چه انسان و چه حیوان - فرمان داد. پس از اجرای  
این دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنی از یارانش گفت: "حال،  
اندک د- تسلی شد، عوض قتل عام چنگیز و تیمور را کردم"<sup>۸۳</sup>.

#### ۴- زدوخوردها و کشمکش‌های مذهبی

زد و خوردها و کشمکش‌های فرقه‌های مذهبی نیز در ویرانی و قتل و غارت  
شهرهای مهم ایران نقش مهمی داشت مثلاً پس از حمله غزها به نیشابور و قتل  
عام مردم و کشتار دانشمندان این شهر (بسال ۱۱۵۳=۵۴۸) به تصریح راوندی:  
"چون غزان بر قتند، مردم شهر را بسب اخلاف مذاهب، حقایق قدیم بود. هر شب

- ۸۲ - تاریخ جدید یزد، صص ۲۴۹-۲۵۰. برای آگاهی از جنگ‌های داخلی، حمله‌ها،  
کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجی و داخلی و فروپاشی اقتصاد شهرها و روستاهای  
فارس، خوزستان، بیهق، لار، کرمان و... از جمله نگاه کنید به: روضات الجنات معین الدین  
اسفاری، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ حبیب السیر، خواندمیر، ج ۴، ۴۳۹؛ تاریخ آل  
مظفر، صص ۴۳ و ۱۰۸؛ راحه الصدور، ص ۳۷۷ و ۲۸۱ و ۳۹۲؛ سلجوقیان و غز در  
کرمان، صص ۵۸-۶۰؛ تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛  
تاریخ وصف، ص ۳۶۱؛ ظرفنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و ۵۶۲-۵۵۹  
(روایت شاهدان هلندی)، ویلم فلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۷۸، ۶۳، ۸۲، ۲۱۱-۲۰۵  
و...  
۸۳ - نگاه کنید به: تاریخ عالم‌آرای صفوی، مؤلف ناشناس، یکوشش یبدالله شکری،  
ص ۳۷۲. برای نمونه‌های دیگری از کشمکش‌های سرداران و امیران داخلی و ویرانی شهرها  
در این دوره نگاه کنید به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و...، تاریخ عالم‌آرای صفوی.

فرقتی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خرابه‌ها - که از غزان مانده بود - اطلاع شد و قحط و وبا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد<sup>۸۴</sup>. بی‌شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه می‌ساخت و زمینه را برای هجوم و سلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا می‌کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (بسال ۱۲۲۰هـ=۶۱۷م) می‌نویسد که بر اثر زدوخوردگان مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی‌ها و شافعی‌ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند<sup>۸۵</sup>.

وصاف، تیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم‌ها، پریشانی‌ها و ویرانی‌ها را چنین توصیف می‌کند:

"در هر سرائی، نوچه سرائی، و در هر کاشانه‌ای، غم خانه‌ای و در هر جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی"<sup>۸۶</sup>.

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه‌گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش می‌یافند

<sup>۸۴</sup> - راحه الصدور، ص ۱۸۲، همچین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۸۸ و ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴.

<sup>۸۵</sup> - نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹۳ مقایسه کنید با روایت خوانده‌میر و مستوفی در: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ نزهه القلوب، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به: زندگی من، احمد کسری، ص ۱۳؛ ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، ص ۳۰-۳۲.

<sup>۸۶</sup> - تاریخ وصف، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمدبن ابراهیم در: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۶ و گزارش سیف بن محمد هروی در: تاریخ نامه هرات، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی در: بدایع الزمان، ص ۸۹.

- آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود توانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که یدادگری او دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند.

### - نتیجه و پایان سخن

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را

یاد آور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی - جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

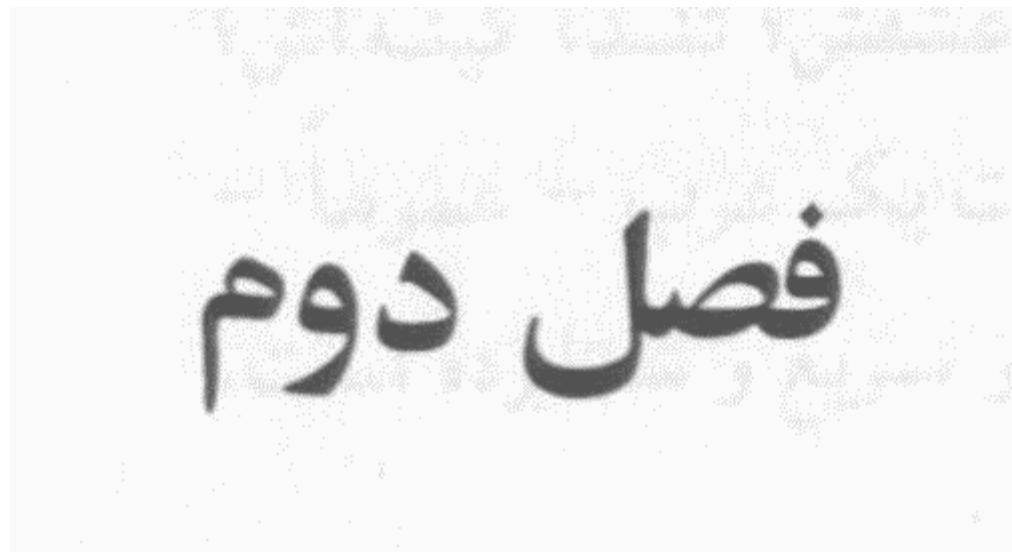
- این حملات و هجوم ها - هر بار - با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وققه ها و گست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسوزی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و

کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید.

- سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه‌وری، جدا نشدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خود اختار و مستقل (آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله تاییج این حملات و گسترهای تاریخی بوده‌اند.

- حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی‌ها و پریشانی‌های ناشی از خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و زمین لرزه‌ها، همچنین جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردگان فرقه‌های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشت و باعث تضعیف همبستگی‌های ملی و قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. هر حمله‌ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه‌ها و با آوارگی و فلکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی‌هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی‌هیچ دورنمایی از آینده و... .



استقرار اسلام، چه در شبِ جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمايل قلبی مردم همراه نبوده، بلکه قهر و خشونت - بعنوان شیوه‌ای برای اعمال حاکمیت - در مسلمان‌سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را دارد. این خصوصیات - که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی-اجتماعی قوم سامی است - در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی - عموماً - قومی تند، زودخش، حساس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می‌نماید: هندی - که برجسته‌ترین خصایل قوم آریانی را دارد - با همه حساسیت‌ها و دقت‌ها و ریزه‌کاریهایی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویداست) اساساً انسانی آرام و صبور است.

یک آرامش پهناور و صبوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می‌باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام: شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند، کینه اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب - عموماً - با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است.

موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می‌کند، در این مورد مشهورترین و جهانی ترین ترانه عرب (یامصطفی، یامصطفی...) را می‌توان بیاد آورد.

در مورد اسم‌ها نیز همین خصوصیت به چشم می‌خورد: اسم‌های آریانی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطرجمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیرووس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم‌های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی‌توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

فارسی	عربی
قلم	فَلْم
ورق	وْرَق
خامه	خَامِه
برگ	بَرْج
ماه	مَاه
اسد	أَسَد
شیر	شَيْر
گاو	كَوْ
دست	دِسْت
عنق	عَنْق
نسب	نَسْب
درخت	شَجَر
عمل	عَمَل
کردار	كَرْدَار
فراز	فَوْقَ
سوی‌است	طَرْفَ
سوگند	قَسْم
پرواز	طَيْرَان
گوسفند	غَنْم

هم آریانی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهر خواهد کرد. این دوره، نزد آریانی‌ها هزار سال است و نزد سامی‌ها، صد سال. در نزد آریانی‌ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی‌ها، سی سال. بطور کلی سامی، مطلق‌اندیش و مطلق‌بین است و آریانی، نسبی‌بین و نسبی‌اندیش. سامی یک بعدی است و آریانی چند بعدی. بقول نیکل سون (Nickolson) : "سامی درخت را می‌بیند و نه جنگل را، اما آریانی، هم جنگل را می‌بیند و هم درخت را".

تجلى همین تفاوت روحی و معنوی را می‌توان در ادبیات داستانی اقوام آریانی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پروردۀ جامعه‌ای است که عاشق شدن و دلبختن را آغاز انحراف و فحشا می‌داند. در محیطی این‌چنین دشوار، یک لبخند محبت‌آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ‌تنگی بر جیبن حیثیت افراد خانواده و قبیله می‌تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند. قیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوا - دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسراهی تازیان است و جرایش بسیار: یکی آنکه زن بدینا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبائی و زندگی در محیطی است که بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متولّ می‌شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوانی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می‌کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر

خدنگ می‌روند. اما در فضای داستان شیرین ارزش‌ها بکلی متفاوت است. در دیار لیلی اثری از مدارا و مردمی نیست، همه، خشونت و عقده‌گشائی است. در سرزمین شیرین – اما – مدارا است و مردمی و ملاطفت و گذشت. پیامبران سامی و آریائی نیز چنین‌اند: داستان پیغمبران آریائی داستان‌اندیشیدن، گوشه‌گیری، عشق ورزیدن پنهان و ریاضت آرام و خاموش است، نمونه‌اش: بودا و زرتشت. داستان پیغمبران سامی – اما – داستان خون و جهاد و قیام و کشتار و درهم کوییدن است، نمونه‌اش: موسی و محمد.<sup>۸۷</sup>

بنابراین: اسلام بخاطر سرشت سامی خود – اساساً – دینی خشن، تندر و مهاجم است. اینکه در قرآن آنهمه به جهاد و قتال تأکید شده برای اینست که اسلام، خیر را – اساساً – در شمشیر می‌بیند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سایه شمشیر بدست می‌آید. *الخیر كله في السيف و تحت ظل السيف ولا تقييم الناس إلا بالسيف*.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشیر فرستاده شده‌ام و آنچه نیکوست در شمشیر و با شمشیر است... من فرستاده شده‌ام تا دروکنم نه بکارم".<sup>۸۸</sup> و یا: "بهشت، زیر سایه شمشیرها است". "شمشیرها، کلید

۸۷ - نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، علی شریعتی، صص ۲۶۵-۲۷۷، م. آ. ۲۷؛ سیمای دو زن (براساس شیرین و لیلی نظامی گنجوی)، علی اکبر سعیدی سیرجانی، صص ۷-۳۴؛ مقاله نادر نادریور در تفاوت عرفان ایرانی با ادیان سامی (يهودیت، مسیحیت و اسلام) و تفاوت ادیان سامی با ادیان آسیانی (برهمانی، بودانی و زرتشتی): نشریه مهرگان، شماره ۳، پائیز ۷۲، صص ۴۳ و ۴۵-۴۶. همچنین نگاه کنید به مقالات پانیکار و هایون کبیر، در: اسن فرنگ هند، صص ۱۵-۲۰؛ نه شرقی، نه غربی، انسانی، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷.

۸۸ - نگاه کنید به: البيان والبيان، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسیر طبری، سوره الحجر، آیه ۱۴ و سوره البروج، آیه ۳۲؛ سیمای محمد، علی شریعتی، ص ۸.

بهشت اند”.<sup>۸۹</sup>

چنین عقیده‌ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می‌کند: ”چشم پیغمبر بر هیچکس نمی‌گرست، وقتی غمش سخت می‌شد، ریش خود را می‌گرفت“.<sup>۹۰</sup> تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی‌توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تندا و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین بر جسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson) حضرت محمد را یک ”پیغمبر مسلح“ نامیده‌اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است.<sup>۹۱</sup> دکتر علی شریعتی نیز تأکید می‌کند: ”محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می‌رساند و برای تحقیق این پیغام‌ها... شمشیر می‌کشید و به همه اعلام می‌کرد: یا تسليم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هر کس نرفت به رویش شمشیر می‌کشم“.<sup>۹۲</sup> چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ‌ها و قتل عام‌های فجیع و گسترده برای مسلمان‌سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می‌کند و در حوزه ”ملاحظات“ مانیست.<sup>۹۳</sup> با اینحال، سخنِ کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام

۸۹ - نگاه کنید به: نهج الفضاحه، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸، حدیث ۱۷۸۷.

۹۰ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیماهی محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵. 91-Mahomet, Editions du Seuil, chapitre V, Paris, 1961, pp. 179-248.

۹۲ - امت و امامت، صص ۶۱۸-۶۱۹، م. ۲۶ آ.

۹۳ - برای آگاهی از این جنگ‌ها و قتل عام‌ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ میغاری یا تاریخ جنگ‌های پیامبر، محمدبن عمرواقدی، ج ۱ و ۲ و ۳؛ سیرت رسول الله (سیره النبی)، ابن هشام، ج ۲.

حباب بن منذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می‌تواند نمونه‌ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۱۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان سازی قبیله بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: "اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!". سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: "اگر خالد نتوشته بود که اسلام آورده‌اید، سرهای تان را زیر پای تان می‌انداختم".<sup>۹۴</sup> حباب بن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: "در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده‌اند".<sup>۹۵</sup>

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش‌های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن‌ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ‌های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در

۹۴ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۵۶-۱۲۵۸.

۹۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.

مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (تسوده‌های عربی که بلافضله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب‌ها و قتل عام‌های گسترده، بسیاری را از فراز خانه‌ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"<sup>۹۶</sup>.

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان، اگرچه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۱۴۰۶-۱۴۲۱م) و درگیری‌ها و کشمکش‌های موجود برای جانشینی او، به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و اتزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. بقول عروة بن زبیر: "وقتی پیغمبر درگذشت، هریک از قبایل - همگی یا بعضی شان - از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هرجا چنین بودند"<sup>۹۷</sup>.  
مجالدین سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هریک از قبایل، همگی یا بعضی شان از دین بگشتند"<sup>۹۸</sup>.

مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان حضرموت، بنی سلیم و... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند"<sup>۹۹</sup>.

۹۶ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۱۱-۱۴۱۹ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبری در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۳-۱۴۹۴ از پرویز تا چنگیز، سیدحسن تقی زاده، ص ۱۸۲. اسلامشناسی (پرتوی در مطالعات اسلامی)، علی میرفطروس، صص ۲ و ۴۳ و ۴۴.

۹۷ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

۹۸ - همان مأخذ.

۹۹ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۵۴-۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۷-۹۸؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۳-۶۱۴.

قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف "عامل رسول (حضرت محمد) را بکشند و زنان خوش را بفرمودند تا دست‌ها رنگ کردند از شادی وفات رسول، و دف‌ها زدند"<sup>۱۰۰</sup> بهماء معاشر

چنگ‌های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش‌های ارتدادی و بخاطر مسلمان‌سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوريکه ابوبکر و جانشينانش فرمان دادند تا "هر که را که از دین برگشته باشد، با شمشير گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند"<sup>۱۰۱</sup> بهماء معاشر

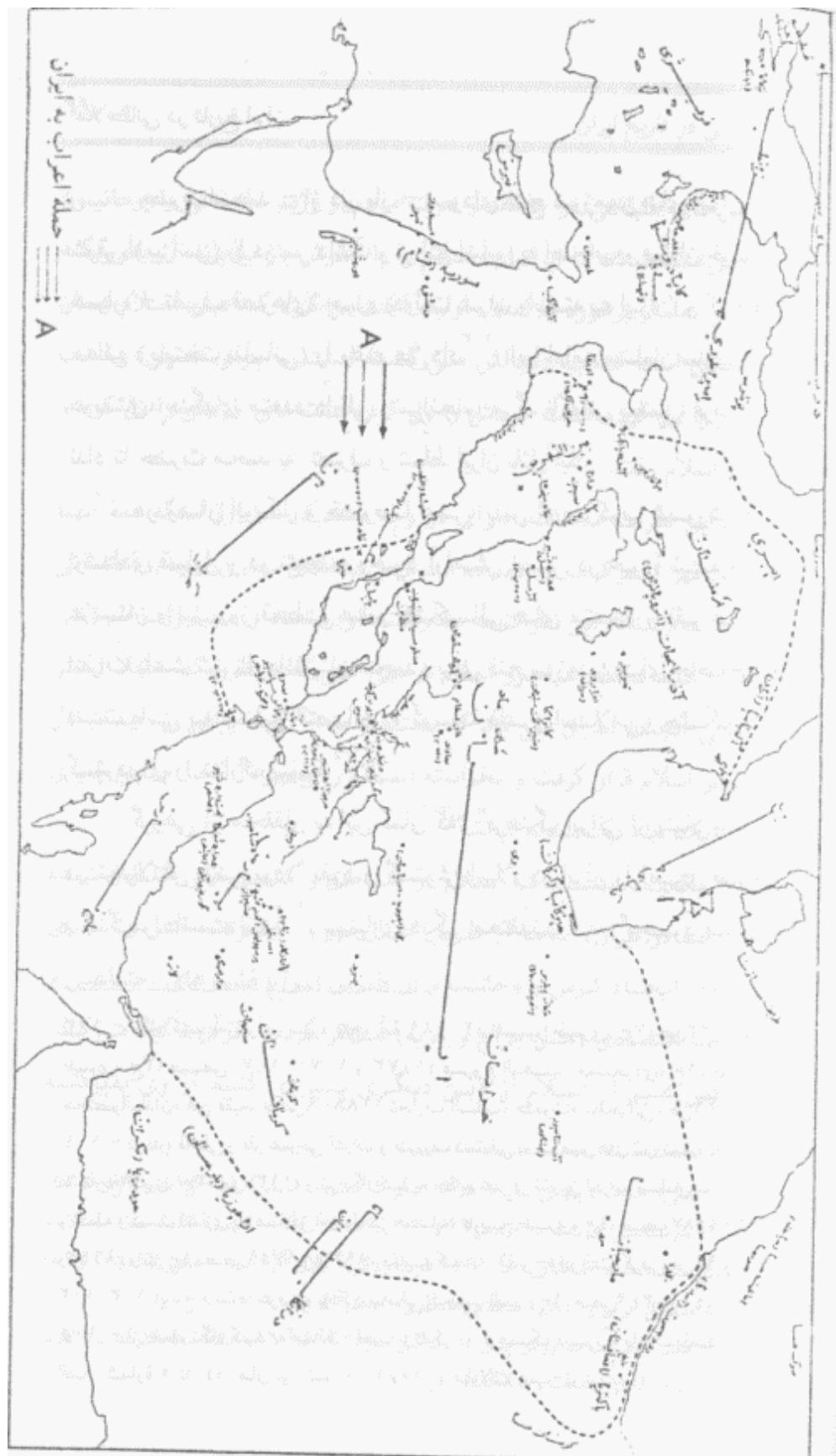
ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشير سردارانی چون خالد بن ولید (شمشير خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عريستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید: "... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادی وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن‌های ايشان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتمیم از آنجه می‌گفتمیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را بازخوان"<sup>۱۰۲</sup> بهماء معاشر

۱۰۰ - قصص الانبیاء، نیشابوری، ص ۴۵۵.

۱۰۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و ۱۳۹۴-۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲ و ۲۶۶۵.

۱۰۲ - قصص الانبیاء، ص ۴۵۵-۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴،

صفحه ۱۴۰-۱۴۱؛ الفتوح، ص ۱۵-۱۸ و ۳۷-۴۵.



حضرت محمد - از دیر باز - سودای فتح سرزمین‌های ایران و روم شرقی (بیزانس) را در سر داشت و بر این اساس به اصحاب و یاران خویش - همواره - تصرف قصرهای حیره (دولت عرب وابسته به ایران) و کاخ‌های مدارن (پایتخت ساسانی) را وعده می‌داد<sup>۱۰۳</sup>. اما ادامه مسلمان‌سازی قبایل عربستان، جنگهای متعدد داخلی و سرانجام، مرگ ناگهانی پیغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ایران نائل آید.

در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش‌های ارتادادی قبایل و در نتیجه، وجود آرامش نسبی در حوزه شبے جزیره عربستان و نیز بروز قحطی‌ها و خشکسالی‌های متعدد و فقر عمومی اعراب باعث شد تا جانشینان محمد، برای فتح سرزمین‌های حاصلخیز و دست یابی به منابع اقتصادی و توسعه قلمرو اسلامی، جنگ‌های گسترده‌ای را تدارک ببینند<sup>۱۰۴</sup>.

گروهی از محققان به این گمان که: "فرهنگ ایرانی از بنیاد و ناگزیر در تحولاتش دینی بوده" نفوذ و گسترش اسلام در ایران را امری طبیعی و ناگزیر دانسته‌اند<sup>۱۰۵</sup>. بسیاری دیگر معتقدند که: "وجود فساد و

۱۰۳ - نگاه کنید به: قرآن، سوره فتح، آیه ۱۹-۲۰؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۰-۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصرالبلدان، ابن فقيه، ص ۹-۱۸۸؛ تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۲۶.

۱۰۴ - در باره قحطی و فقر عمومی اعراب و ضرورت دستیابی به سرزمین‌های شروتمند، نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۳۰؛ و نیز نگاه کنید به خطابه عمر در تشویق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازی به مناطق حاصلخیز همسایه: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۸۹-۱۵۸۷؛ و نیز ج ۵، ص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی ص ۹۴ و ص ۱۶۵۵.

۱۰۵ - (یاسخ فرستاده عرب به بیزدگرد ساسانی)؛ حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۰۲ و ۴۰۱.

الفبا، شماره ۱ تا ۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همین نویسنده.

تبغیض‌های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی، باعث شد تا ایرانیان، اسلام را با آغوش باز پذیرند... بطوریکه "ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده‌ای است که به دنبالش می‌گشته است... برای همین، مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت‌های خودش را ول کرد و بطرف اسلام رفت..."<sup>۱۰۶</sup>. این نظرات مختلف، دارای دو وجه مشترک‌اند: اول اینکه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ایران و مسلمان‌سازی مردم، اعتنایی ندارند. دوم اینکه این نظرات به مقاومت‌های متعدد و مبارزات طولانی ایرانیان علیه سلط اعراب و اسلام توجهی نمی‌کنند بطوریکه مثلاً دکتر شریعتی آنچنان اغراق می‌کند که معتقد است: "کجا ایرانی از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواسته اسلام را پذیرد؟ کجا چنین چیزی است؟ یک جا، یک نمونه نیست"<sup>۱۰۷</sup>. واقعیت اینست که اسلام در مناطق و کشورهای اشغال شده (خصوصاً در ایران) اساساً از طریق اعمال قهر و خشونت، قتل عام‌های گسترده، ایجاد ترس و وحشت و از طریق انواع فشارهای اجتماعی و خصوصاً اقتصادی (مثل خراج و جزیه) مستقر گردید. قرآن تأکید می‌کند: "هر کس غیر از اسلام از دین دیگری پیروی کند از وی پذیرفته

۱۰۶ - علی، *حیات بارورش پس از مرگ*، علی شریعتی، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۴-۴۳۵.

۱۰۷ - م. آ. ۲۶؛ بازشناسی هوت... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲ و ۲۷. آ. م. آ. م. مالکیت، سید محمود طالقانی، ص ۱۶۰؛ غرب زدگی؛ جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ایران و اسلام، مرتضی مطهری، صص ۸۲ و ۱۱۲.

۱۰۸ - علی، *حیات بارورش پس از مرگ*، ص ۴۲۵، م. آ. ۲۶، مقایسه کنید با نظر سید محمود طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۱۶۰.

نیست“<sup>۱۰۸</sup> یا: ”با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند – حتی با آنان که کتاب داشته اند – پیکار کنید تا اسلام را پیذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) پردازند“<sup>۱۰۹</sup>. نایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: ”پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هر کس این دین (اسلام) قبول کند – نعم کرامه – و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما پیذیرد یا جزیت بدهد“<sup>۱۱۰</sup>.

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می‌گوید: پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: ”سه چیز است، هر یک را که می‌خواهید انتخاب کنید“. ایرانیان گفتند: ”چیست؟“ گفتیم: ”یکی اسلام و اگر نمی‌خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی‌خواهید جنگ می‌کنیم...“ ایرانیان گفتند: ”به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می‌پذیریم“<sup>۱۱۱</sup>. مسلماً بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی – در مجاورت قلمرو اسلامی – پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی – به تکرار – آنرا ”استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام“ قلمداد کرده‌اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی

۱۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۱۰۹ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹؛ سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۳۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائدہ، آیه ۲۷ و ۳۳ و ۴۰؛ سوره نسا، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۱۱۰ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، این اعثم کوفی، ص ۵۱.

۱۱۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸:۶ و ۱۸:۷ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۴۸۱ و ۱۵۰۵ و ...

عرب نشین ایران (مانند حیره، آنبار، فرات، نواحی سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگیخته بود.<sup>۱۱۲</sup>

فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگهای طولانی با دولت روم شرقی (بیزانس) و خالی شدن خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات‌های سنگین بر توده‌ها و نیز قحط و غلا و شیوع وبا، بی‌توجهی روحانیون و موبدان زرتشتی، اختلاف بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدیینی و تحقیر نسبت به سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبینه، خر خسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرویز و آشتفتگی‌های سیاسی- نظامی متعاقب آن و خصوصاً همکاری بعضی افراد عادی و خیانت بعضی سرداران سپاه ساسانی (مانند سیاه دیلمی و شیرویه) - بی‌شک - عوامل مساعدی در حمله اعراب به ایران و شکست سپاهیان ساسانی بوده‌اند.

این امر، حتی از اسناد و پیش‌بینی‌های بعضی از سرداران ساسانی نیز پیداست. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ایرانی) در نامه‌ای به برادرش، شکست سپاهیان ایران از اعراب را پیش‌بینی کرده بود.<sup>۱۱۳</sup>

۱۱۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۵۰۱ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ...

۱۱۳ - از این پس شکست آید از تازیان ستاره نگردد مگر بر زبان شود بندۀ بی‌هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار چو این خانه از پادشاهی تهی است نه هنگام پیروزی و فرهی است چو آگاه کشتم از این راز چرخ که ما را از او نیست جز رنج، برخ (بهره) به ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بزیان شدم خلاصه شاهنامه فردوسی، ص ۸۲۴، مقایسه کنید با سخن سیاه دیلمی (یکی دیگر از سرداران معروف ساسانی) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۰۵-۱۹۰۴

همه این عوامل - اما - باعث "پیشواز ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگردید، بلکه تقریباً در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاومت‌های سخت مردم روپروردیدند.<sup>۱۱۴</sup> در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلو لا (۶۳۶ م)<sup>۱۱۵</sup> اعراب مسلمان، خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام "واقعه هولناک جلو لا" یاد کرده‌اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفته‌ند و بسیار کشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود.<sup>۱۱۶</sup>

در حمله به دهکده الیس (هم‌مرز قلمرو اسلامی) جاپان - سالار دهکده الیس - راه را بر خالد بن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعدها به "رود خون" معروف گردید درگرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرخтанه ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید "چندان از آنها بکشم که خون‌هاشان را در رودشان روان کنم" و چون پارسیان مغلوب شدند، بدستور خالد "گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند، می‌آوردند و در رود گردن می‌زدند." مغیره گوید که: "بر رود، آسیاب‌ها بود و سه روز

<sup>۱۱۴</sup> - دینوری حتی تأکید می‌کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جلو لا و فرار یزدگرد به قم، "مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت یزدگرد، حرکت کردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان بسوی یزدگرد روی آورده‌ند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند: اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

<sup>۱۱۵</sup> - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶-۶۵؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۱.

پیاپی با آب خون‌آسود، قوت سپاه را که هیجده هزار کس یا بیشتر بودند، آرد کردند... کشتگان دشمن (پارسیان) در ایس هفتاد هزار تن بود<sup>۱۱۶</sup>. در جنگ نهاوند (۶۴۲=۵۲۲م) نیز ایرانیان مقاومت بسیار و اعراب، خشونت بسیار از خود نشان دادند بطوریکه عروة بن زید (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نیز بعنوان "پیکار هولناک" نام می‌برد<sup>۱۱۷</sup>. مقدسی در باره جنگ نهاوند و مقاومت ایرانیان می‌نویسد: "... و دسته‌های ایرانی - که گویند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شکیباتی و پایداری سوگند یاد کرده بودند... و اعراب از ایشان (ایرانیان) چندان کشتند که خدا داند... و از اموال و غنیمت‌ها، چندان نصیب اعراب مسلمان گردید که در هیچ کتابی اندازه آن ذکر نشده است".<sup>۱۱۸</sup>

در شوستر (تستر)، مردم وقتی که از تهاجم قریب الوقوع اعراب باخبر شدند، خارهای سه پهلوی آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند. چون قشون اسلام - خالی الذهن - به آن حوالی رسیدند، خارها به دست و پای ایشان بنشست، متحیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف کردند... پس از تصرف شوستر، لشکر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانی را که از پذیرفتن اسلام خودداری کرده بودند، گردن زدند.<sup>۱۱۹</sup>

در فتح استخر (۶۴۸=۲۸ه) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول

۱۱۶ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقایسه کنید با عمل یزید بن مهلب و عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، ص ۷۶ و ۷۸. قتاب حاضر.

۱۱۷ - اخبار الطوال، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۱۱۸ - آفرینش و تاریخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱۹ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذكرة شوستر، سیدعبدالله شوستری، ص ۱۶.

طبری: اعراب مسلمان "کشتاری بزرگ کردند". با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خودداری کردند بلکه با حفظ آئین خود، به پرداخت جزیه (مالیات سرانه) گردن نهادند.<sup>۱۲۰</sup> رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم شهر را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متعای هنگفتی بچنگ آوردند.<sup>۱۲۱</sup> در حمله به سیستان، مردم، مقاومت بسیار و اعراب مسلمان، خشونت بسیار کردند بطوریکه ریبع بن زیاد (سردار عرب) برای ارعاب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "نا صدری بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتد)... و هم از آن کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ریبع بن زیاد بر شد و بر آن نشست" (بدین ترتیب) اسلام در سیستان ممکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم به امیر المؤمنین دهند با هزار و صیف (غلام بچه) و...<sup>۱۲۲</sup> در حمله اعراب به ری (نزدیک تهران کنونی) مردم این شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه مغیره (سردار عرب) در این جنگ چشمش را از دست داد. بقول طبری: "مردم جنگیدند و پایمردی کردند... و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنائم مدائی بود..."<sup>۱۲۳</sup> بقول ابن فقیه: "در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری

۱۲۰ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۲۱ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۱۲۲ - تاریخ سیستان، صص ۸۲-۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۲۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زند“<sup>۱۲۴</sup> . در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: ”جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود“<sup>۱۲۵</sup> . در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه عبیدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز ”چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند“<sup>۱۲۶</sup> . در حمله به سرخس، اعراب مسلمان ”همه مردم - مگر ۱۰۰ تن - را کشتند“<sup>۱۲۷</sup> .

در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه ”آن روز از وقت صبح تا نماز شام می کشتند و غارت می کردند“<sup>۱۲۸</sup> . مردم کرمان نیز - سالها - در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز

<sup>۱۲۴</sup> - مختصر البلدان، ص ۱۱۱.

<sup>۱۲۵</sup> - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-

<sup>۱۲۶</sup> ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵ و ۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳ و ۳۰۴-۳۰۷ و ۳۰۹-۳۱۰.

<sup>۱۲۷</sup> - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

<sup>۱۲۸</sup> - کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

<sup>۱۲۹</sup> - الفتوح، ص ۲۸۲.

- بعنوان خراج سالانه - با اعراب مهاجم صلح کردند<sup>۱۲۹</sup>. مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار درهم از اعراب مسلمان خواستند "تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای ویران نکنند"<sup>۱۳۰</sup>. مردم اصفهان نیز پس از جنگ سخت، صلح کردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود، جزیه پردازنند<sup>۱۳۱</sup>.

ناحیة قم نیز با جنگ فتح گردید (۶۴۳=۲۳هـ) و بقول طبری: "عبدال بن عتبان (سردار عرب) در قم هر چهاریائی را که یافت - از شتر و گوسفند - که عدد آن خدا می دانست، همه را جمع کرد و آنرا غنیمت کرد"<sup>۱۳۲</sup>.

در حمله اعراب به گرگان (۶۵۰=۳۰هـ) مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند بطوریکه سردار عرب (سعیدبن عاص) از وحشت، نماز خوف خواند<sup>۱۳۳</sup>. پس از مدت‌ها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعیدبن عاص به آنان "امان" داد و سوگند خورد که "یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت..."، مردم گرگان، تسليم شدند اما سعیدبن عاص همه مردم را بقتل رساند - بجز یک تن - و در توجیه نقض عهد خویش گفت: "من قسم خورده بودم که یک تن از مردم را نکشم!"... تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود<sup>۱۳۴</sup>.

۱۲۹ - البلدان، یعقوبی، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۱۳۰ - فتوح البلدان، صص ۱۴۸ و ۲۶۵-۲۶۷.

۱۳۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۶۳-۱۹۶۵.

۱۳۲ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۵۲، همچنین نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ص ۲۵.

۱۳۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۱۳۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۸-۲۱۱۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۸-۱۷۹.

وقتی اسیران جنگ نهادند را به مدینه آوردند، یکی از اسیران به نام ابوالولوٰ (فیروز ایرانی) هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید، بر سرش دست نواش می کشید و می گریست و می گفت: ”عمر، جگرم را بخورد“<sup>۱۳۵</sup>. همین فیروز ایرانی بعدها با کشتن عمر (عامل و آمر حمله به ایران) سرانجام انتقام گرفت. جشن ”عمر سوزان“ در بسیاری شهرها و ولایات ایران - امروزه - شاید یاد آور کینه ایرانیان نسبت به عمر و حمله اعراب باشد.<sup>۱۳۶</sup>

تقریباً در همه شهرها و نواحی ایران، مقاومت‌های درازمدت یا کوتاه مدتی در برابر سپاهیان اسلام بوقوع پیوست و اعراب مسلمان - آنچنان که بعضی‌ها تصور می‌کنند - به آسانی موفق به فتح ایران نشدند.

اشغال نظامی ایران توسط اعراب، معنای فتح روحی ایرانیان و بعزم پایان مقاومت‌ها و مخالفت‌های آنان علیه دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سال‌های سلطه اعراب، ایرانیان همچنان علیه حاکمیت اعراب و اسلام مبارزه می‌کردند:

پس از فتح استخر (در سال ۲۸هـ=۶۴۸م) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... اعراب مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم شهر آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت بطوریکه: ”سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر

۱۳۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸؛ دو قرن سکوت، ص ۷۷.

۱۳۶ - اسلامشناسی، صص ۸۶-۸۸.

که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی‌رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس برفت... و عده کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجھولان...<sup>۱۳۷</sup> پس از فتح ری نیز مردم آنجا - بارها - علیه والیان عرب شورش کردند بطوریکه عمر و عثمان مجبور شدند به ری لشکرکشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند.<sup>۱۳۸</sup>

مردم آذربایجان نیز در زمان عمر شورش کردند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورشهای متعددی در آذربایجان روی داد بطوریکه: "ولیدبن عقبه به جنگ ایشان رفت و غنیمت و اسیران فراوان بدست آورد".<sup>۱۳۹</sup>

مردم خراسان نیز - بارها - طغیان کردند و "رَدَّتْ آورَدَنَدْ" بطوریکه عثمان فرمان داد آنان را سرکوب کنند.<sup>۱۴۰</sup>

مردم فارس نیز بسال ۲۸ هجری (۶۴۸م) - بار دیگر - شورش کردند و عبیدالله بن معمر (حاکم عرب) را کشتند... مردم دارابگرد نیز طغیان کردند.<sup>۱۴۱</sup>

مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش

۱۳۷ - فارسname، ابن بلخی، ص ۱۱۶ و نیز نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰-۹.

۱۳۸ - فتوح البلدان، ص ۱۴۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۳۰ و ۳۲-۲۴.

۱۳۹ - فتوح البلدان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۳۲۶.

۱۴۰ - مجلل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰-۳.

۱۴۱ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیار گردید و سعیدبن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد... در این هجوم، امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعیدبن عاص همراه بودند، اما اعراب هیچگاه توانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را "ثغر" می خواندند و "ثغر" در ترد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات "اهل کفر" جدا می ساخت. در ضرب المثل های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان "دشمنان اسلام" یاد شده است<sup>۱۴۲</sup>. مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند<sup>۱۴۳</sup>. در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم: یزیدبن مُهلب (سردار عرب) در سال ۹۸ هجری (۷۱۶م) با لشگری فراوان بسوی گرگان شتافت و بقول مورخین: ۴ هزار تن از مردم گرگان را بقتل رساند. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند... پس به گرگان آمد و ۴ هزار تن از مردم گرگان را گردان زد، و چون خون، روان نمی شد (برای آنکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهنده) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم، آرد کردند و یزیدبن مُهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خویش وفا کرده باشد... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (۱۲ کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب طریق (جاده)

۱۴۲ - نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن فقيه، ص۲۱۵؛ فتوح البلدان، ص۱۸۳؛ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۱۱؛ اسلامشناسی، علی میرفطروس، صص ۹۲-۹۴.

۱۴۳ - تاریخ طبری، ج۵، ص۲۱۱۸.

بیاویختند<sup>۱۴۴</sup>. سال‌ها بعد (۱۳۰هـ=۷۴۷م) قحطبه بن شبیب (عامل خلیفة عباسی) نیز قریب ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت<sup>۱۴۵</sup>. مردم سیستان نیز - بارها - قیام کردند و حکام عرب آنجا را از شهر بیرون کردند<sup>۱۴۶</sup>.

در مدت کوتاه خلافت حضرت علی نیز، شورش‌های متعددی در ایران روی داد. در این زمان، مردم استخر - بار دیگر - قیام کردند و حضرت علی، زیادbin ایه را به سرکوبی آنان فرستاد<sup>۱۴۷</sup>. مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند و بقول طبری: "علی، زیاد را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند"<sup>۱۴۸</sup>.

مردم ری نیز در زمان علی - بار دیگر - طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خودداری کردند بطوریکه: "در خراج آن دیار، کسری پدید آمد". حضرت علی، ابوموسی را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد. بقول بلاذری: "پیش از این نیز ابوموسی بدستور علی بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین بازآورده بود"<sup>۱۴۹</sup>.

<sup>۱۴۴</sup> - تاریخ گردیزی، ص ۲۵۱؛ هیچنین نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۴-۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴؛ زین الاخبار، گردیزی، ص ۱۱۲؛ روضه الصفا، ج ۲، ص ۳۱۱؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۶۹.

<sup>۱۴۵</sup> - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۵۷۷.

<sup>۱۴۶</sup> - نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۷۲؛ مجلل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳.

<sup>۱۴۷</sup> - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۲. در باره این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: مسروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛ آفرینش وتاریخ، ج ۶، ص ۴؛ انقلاب‌های اسلامی، خریوطیلی، ص ۵۹.

<sup>۱۴۸</sup> - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵۷.

<sup>۱۴۹</sup> - فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و "کافر شدند و مقاومت کردند". حضرت علی، جعده بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او، مردم نیشابور را - مدت‌ها - محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. مردم مرو نیز - بار دیگر - طغیان نموده و سپس با وی صلح کردند.<sup>۱۵۰</sup> مردم استخر نیز در زمان حضرت علی - بار دیگر - سر به شورش برداشتند و این بار عباد بن عباس شورش مردم استخر را سرکوب کرد "و خلائقی بی اندازه بکشت".<sup>۱۵۱</sup>

\* \* \*

بطوریکه اشاره کرده‌ایم: پایداری‌های ایرانیان در برابر اعراب و سلطه اسلام به دوران خلافت ابوبکر، عمر و علی، محدود نبوده بلکه در سراسر دوران حکومت‌های اموی و عباسی نیز ادامه داشت:<sup>۱۵۲</sup> در زمان معاویه نیز خراسانیان "خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند".<sup>۱۵۳</sup> نرشخی در باره شورش مردم بخارا یادآور می‌شود

۱۵۰ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۲.

۱۵۱ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۷. با اینهمه، محققان شیعه (خصوصاً دکتر علی شریعتی)، در توضیح مسلمان شدن و شیعه گرانی ایرانیان معتقدند: "علی، برای توده مردم ایران، هم مرجعی بود که اسلام محمد را با اطمینان مطلق از او فرا می‌گرفتند و هم اسلامی بود که بروی آنان شمشیر نزد بود و هم امامی که سرشان را به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق خواهی و عدالت طلبی بود که از قرن‌ها پیش در تلاش و آرزوی آن بودند... برای همین، (ایرانیان) مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت‌های خویش را ول کردند و بطرف اسلام رفتند..." بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، ص ۱۹۴؛ علی و حیات بارورش پس از مرگ، صص ۴۳۵-۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۴۲ و ۴۴۳، م آ ۲۶۰، ۲۶۱ و ۲۶۲. ۱۵۲ - تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳.

که: معاویه، عبیدا بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبیدا پس از نبردی سخت آنجا را - بار دیگر - تصرف کرد. " Ubieda فرمود تا درختان می کندند و دیه ها را خراب می کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود، خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهار هزار بردۀ<sup>۱۵۳</sup>.  
اما، بزودی مردم بخارا - بار دیگر - از پیمان صلح خود، سر باز زدند. سعید بن عثمان (عامل معاویه) در سال ۵۶ هجری (۶۷۵ م) بسوی بخارا شتافت و "در آنجا کشتاری عظیم کرد" تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند.<sup>۱۵۴</sup> سعید بن عثمان با سی هزار بردۀ و مال بسیار از بخارا بازگشت.<sup>۱۵۵</sup> گروهی از بزرگ زادگان بخارا نیز بعنوان " گروگان" در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه، توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند بطوریکه: " ایشان (اسیران بخارائی) بغایت تنگد شدند و گفتند: این مرد (سعید بن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف (خواری) خواهیم هلاک شدن - باری - بفائد هلاک شویم... (پس) به سرای سعید اندر آمدند، درها را بستند و سعید (سردار عرب) را بکشند و خویشتن را نیز به کشنند دادند"<sup>۱۵۶</sup>.

در زمان یزید بن معاویه نیز مردم بخارا شورش کردند و یزید، مسلم بن زیاد را مأمور سرکوب آنان ساخت، سپاهیان یزید پس از جنگی سخت با مردم بخارا توانستند آنجا را - بار دیگر - تصرف کنند.<sup>۱۵۷</sup>

۱۵۳ - تاریخ بخارا، صص ۵۲-۵۳.

۱۵۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۵۵ - تاریخ بخارا، ص ۵۶.

۱۵۶ - تاریخ بخارا، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۹۸.

۱۵۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

در سال ۹ هجری (۷۰۹م) مردم بخارا - بار دیگر - کافر شدند و این بار قتیبه بن مسلم بسوی بخارا شافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را در هم شکستند بطوری که "وارد اردوگاه قتیبه شدند و از آن گذشتند". اما - سرانجام - قتیبه مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت.<sup>۱۵۸</sup> قتیبه در ادامه فتوحات خویش، با مردم طالقان (نژدیک بلخ) نیز بخاطر نقض پیمان جنگید و "بسیاری از مردم آنجا را بکشت و اجساد کشتنگان را در دو صفت چار فرسنگی (۲۴ کیلومتری) بر دو سوی جاده بیاویخت"<sup>۱۵۹</sup> مردم فاریاب نیز بار دیگر پیمان شکستند و "ردت آوردنده" و عليه حاکمان عرب شوریدند، بطوریکه قتیبه در ادامه حملات خود به نواحی بخارا - بار دیگر - بسوی فاریاب شافت و مردم آنجا را قتل عام کرد و شهر را در آتش سوخت بطوریکه از آن پس، شهر فاریاب را "سوخته نامیدند".<sup>۱۶۰</sup>

در حمله به کش و نسف (واقع در افغانستان امروز) حجاج بن یوسف ثقیلی به قتیبه دستور داد: "... کش را بکوب و نسف را ویران ساز".<sup>۱۶۱</sup> در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب، چهار هزار اسیر گرفتند که آنان را نزد قتیبه آوردند و او همگی را بکشت.

۱۵۸ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۵. مقایسه کنید با عمل یزید بن مهلب در حمله به گرگان، ص ۷۲ کتاب حاضر.

۱۵۹ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۸. مقایسه کنید با عمل خالد بن ولید و یزید بن مهلب در حمله و سرکوب مردم الیس و گرگان در صفحات ۷۲-۷۱ و ۷۸ کتاب حاضر.

۱۶۰ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵.

۱۶۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵.

طبری می‌نویسد: "وقتی اسیران را بیاوردند، قُتبه بگفت تا تخت وی را بیرون آوردن و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب می‌گوید: در آن روز، شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردان می‌زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی‌برید و زخم می‌زد (لذا) شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند، جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قُتبه بر من حسد آوردن و به کسی که با شمشیر می‌زد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت"<sup>۱۶۲</sup>.

اهالی سعد نیز - بار دیگر - پیمان شکستند و نقض عهد کردند و قُتبه - بار دیگر - به آن شهر لشگر کشید. مردم سعد پس از پایداری بسیار، سرانجام مغلوب شدند و صلح شد که هر سال یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب بدھند. همچنین قرار شد که آن سال ۳۰ هزار برده جوان بدھند و شهر را خالی کنند "تا مرد جنگی در آن نباشد و در آنجا مسجد بسازند تا قُتبه در آن نماز کند"<sup>۱۶۳</sup>. بقولی: "قُتبه از خوارزم یکصد هزار اسیر به دست آورد"<sup>۱۶۴</sup>.

در حمله قُتبه به بیکند (نژدیک بخارا) مردم شهر، مقاومت درخشنانی کردند بطوریکه: "مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند". پس از دو ماه محاصره، سرانجام مردم شهر تقاضای صلح کردند. اما پس از پیمان صلح، حاکم عرب آنجا (ورقا بن نصر باھلی) سالار

۱۶۲ - تاریخ طبری، ج<sup>۹</sup>، ص ۳۸۵۴.

۱۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج<sup>۹</sup>، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹.

۱۶۴ - تاریخ طبری، ج<sup>۹</sup>، ص ۳۸۵۴.

نگهبانان قُتبیه در خراسان را کشتن و لذا قُتبیه دستور داد تا بیکند را غارت کنند...، و "خون و مال مردم بیکند را مباح گردانید". ... هر که در بیکند اهل حرب بود همه را بکشت و هر که باقی ماند، برده ساخت چنانکه اندر بیکند کس نماند و بیکند خراب شد..." بقول نرشخی: "در این زمان (۸۸۷-۷۰۷) بیکند را زیادت از هزار ریاط (کاروانسرا) بوده است به عدد دیهای بخارا"<sup>۱۶۵</sup>.

نرشخی در ذکر حمله‌های قُتبیه به بخارا یادآور می‌شود: "هر بار اهل بخارا مسلمان شدندی و باز چون عرب بازگشتندی، ردت (برگشتن از دین) آورده‌ندی و قُتبیه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود. باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قُتبیه حرب کرده، شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار، اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان (مردم بخارا) بشاند، بهر طریقی، کار بر ایشان سخت کرد و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی، عقوبیت می‌کرد..."<sup>۱۶۶</sup>

دوران حمله و تسليط قُتبیه بر نواحی خوارزم، بخارا، مرو، سمرقند و دیگر شهرهای خراسان و مأواه النهر یکی از سیاه‌ترین و خونبارترین دوران تاریخ ایران است. حملات و قتل و غارت‌های قُتبیه در این نواحی، جمعیت، آبادانی و رونق شهرها را نابود ساخت و باعث فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و زوال فرهنگی گردید. یکی از شعرای این دوران می‌گوید: "قتیبه به هر شهری جای گیرد یا سوی آن رود، سوارانش در آنجا گودالی بر جای نهند"<sup>۱۶۷</sup>.

<sup>۱۶۵</sup> - تاریخ بخارا، صص ۲۵ و ۶۱-۶۲.

<sup>۱۶۶</sup> - تاریخ بخارا، ص ۶۶.

<sup>۱۶۷</sup> - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۶۵.

در تأسف و تحسر از ویرانی سمرقند یکی از شاعران سمرقندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می‌گوید:

سمرقند کند مند! پذینت که افکند  
از چاچ ته بنه همیشه ته خنه  
سمرقند آبادان! که ترا بدین حال و روز افکنده است؟ تو از چاچ<sup>۱۶۸</sup>  
بهتری، همیشه تو خوبی<sup>۱۶۹</sup>.

حکومت‌های اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مردم شهرها و جلوگیری از بروز شورش‌ها، کوشیدند تا عده‌ای از قبایل عرب را به شهرها و روستاهای ایران منتقل کنند تا بعنوان "چشم و گوش خلیفه" بر زندگی مردم نظارت نمایند. بر این اساس، اعراب فاتح در صلح‌نامه‌ها - از جمله - قید می‌کردند که "مردم مغلوب، بایستی اعراب مسلمان را در خانه‌های خویش جای دهند و دارائی خویش را با آنان قسمت کنند"<sup>۱۷۰</sup>. در زمان معاویه (۴۱-۶۱ه) ۵ هزار سپاهی عرب بهمراه خانواده‌های شان در نیشابور و بلخ و مرو و دهات طخارستان و دیگر نواحی خراسان اسکان داده شدند<sup>۱۷۱</sup>. بقول نرشخی: "قتیبه فرمود تا (مردم بخارا) یک نیمه از خانه‌های

۱۶۸ - چاج یکی از آبادترین شهرهای مجاورا النهر در قرون وسطی بوده است. تاشکند کهنه - امروزه - باقیمانده آن شهر است. در باره چاج نگاه کنید به: صوره الارض، صص ۲۲۳-۲۲۵.

۱۶۹ - شاعران هم عصر رودکی، احمد اداره چی گیلانی، ص ۲۱؛ مسالک الممالک، ابن خردابد، صص ۲۲-۲۳؛ دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۱.

۱۷۰ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، بلاذری، صص ۱۰۱-۱۶۷ و ۱۶۸-۲۸۸؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، صص ۴۲۲ و ۴۲۷.

۱۷۱ - کامل، ج ۷، ص ۸۶؛ فتوح البلدان، صص ۲۹۴ و ۳۰۹. همچنین نگاه کنید به: شهریاران گفتم، احمد کسری، ص ۱۴۳؛ نظری به تاریخ آذربایجان، محمدجواد مشکور، ص ۱۳۵.

خوش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت، مسلمان باشند. بدین طریق، مسلمانی آشکار کرد و احکام شریعت به ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کفر و رسم گبری برداشت و چند عظیم کرد<sup>۱۷۲</sup>. بلاذری نیز تأکید می کند که: قتبیه گروهی از اعراب را "به حیله و ستم در بخارا جای داد"<sup>۱۷۳</sup>. در حمله مسلم بن زیاد به بخارا (در زمان یزید بن معاویه) نیز قرار شد: "... از خانه ها و ضیاع (زمین ها) یک نیمه به مسلمانان دهنده علف ستوران عرب و هیزم، و آنچه خرج گردد (هم دهنده)"<sup>۱۷۴</sup>.

بنظر می رسد که اختلاط ایرانیان با اعراب از همین زمان آغاز شده باشد بطوریکه در یکی دو قرن بعد، بخش هائی از شهرها و روستاهای مهم ایران بوسیله قبایل مهاجر عرب اشغال شده بود. یعقوبی بسال ۲۷۸ه (۸۸۹م) در باره شهرهای سیروان، صیمره (در پشتکوه لرستان)، حلوان (نزدیک قصر شیرین)، دیشور، کرج، نهاوند، نیشابور، مرود، بخارا، طوس، قزوین و آذربایجان یادآور می شود که: "اهمال آنجا، مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم اند"<sup>۱۷۵</sup>. یعقوبی در باره شهر قم می نویسد که: "بیشتر مردمش از قبیله مذحج و از اشعریان اند"<sup>۱۷۶</sup> در باره اصفهان می گوید: "بیشتر اهالی آن، عجم و از اشراف دهگان اند، و در آن، قومی عرب است که از کوفه و بصره، از ثقیف و بنی تمیم و بنی ضبه و خزاعه و

۱۷۲ - تاریخ بخارا، ص ۶۶.

۱۷۳ - فتوح البلدان، ص ۳۰۹.

۱۷۴ - تاریخ بخارا، ص ۶۹. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، ص ۲۸۸ و ۲۹۴ در فتح "مرود".

۱۷۵ - البلدان، ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۱-۵۰ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵.

۱۷۶ - البلدان، ص ۴۹.

بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و... بدانجا منتقل گشته اند“<sup>۱۷۷</sup>. انتقال قبایل عرب به ایران و مجاورت آنان با ایرانیان - غالباً - با تعرُض و تصرُف املاک دهقانان ایران همراه بود بطوریکه بلاذری و ابن فقيه تأکید می کنند: ”چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، عشیره های عرب از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند، هر قوم (عرب) بر هرچه که توانست، مسلط گردید...“<sup>۱۷۸</sup>.

در قم، اعراب مسلمان - در یک روز - ۷۰ تن از سران مجوس (زرتشتی) را سر بریدند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند<sup>۱۷۹</sup>. همین مؤلف در شرح چگونگی نفوذ و قدرت یابی دو تن از اعراب مهاجر (بنام اخوص و عبدالا) و مصادره املاک مردم، می نویسد: ”عرب، دست برآورده و سدها که در میان روادخانه ها نهاده بودند - مجموع - خراب کردند... و کشتزارهای انار و تیمره بكلی خشک گشتند و خراب شدند و همه اوقات عرب با ایشان (مردم قم) کارزار می نمودند و مردم ایشان را به اسیری می گرفتند و بدیشان مضرت و زیان می رسانیدند و سدها و روادخانه ایشان می شکافتند و خراب می کردند... و ایشان (مردم قم) در دفع عرب، هیچ چاره و حیلت نداشتند و مقاومت نمی توانستند کرد پس بناقار به حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می کنیم و متابعت سیرت شما می نمائیم... و هرگاه عرب پانگ نیاز گفتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی...“<sup>۱۸۰</sup>.

۱۷۷ - البلدان، ص ۵.

۱۷۸ - فتوح البلدان، ص ۲۸۸؛ مختصر البلدان، ص ۱۲۶.

۱۷۹ - نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، صص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۸۰ - تاریخ قم، صص ۴۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

ستم عرب‌های مهاجر در قم به جائی رسید که مردم آن منطقه مجبور شدند زمین‌ها و اراضی خویش را به اعراب مسلمان بفروشند و خود، از شهر مهاجرت نمایند<sup>۱۸۱</sup>. انتقال قبایل عرب به ایران و ضرورت حفاظت شهرهای مفتوحه و نیز لزوم جلوگیری از شورش مردم و سرکوب مقاومت آنان باعث شد تا خلفای عرب - بتدریج - در هریک از شهرهای مهم ایران پادگان‌های ایجاد کنند و سپاهیان فراوانی از طواویف و قبایل عرب را در آن‌ها مستقر سازند بطوریکه چندی بعد، تنها در خراسان ۴۷ هزار تن و در طبرستان بیش از ۳۰ هزار تن جنگاور عرب حضور داشتند<sup>۱۸۲</sup>.

در کنار تحمیل انواع فشارهای اجتماعی و اقتصادی، محدودیت‌های مذهبی و ویران کردن آتشکده‌های زرتشتی و کلیساها و ساختن مسجد به جای آنها نیز رواج کامل داشت. به گفته ابن اخوه: اهل ذمہ متعهد شدند که در شهرهای خود کلیسا و دیر نسازند و کلیساها و ویران را مرمت و آباد نکنند، آنها همچنین موظف شدند تا اسب سوار نشوند و شمشیر حمل نکنند و سلاح بر نگیرند<sup>۱۸۳</sup>. قاضی احمد غفاری از خراب کردن آتشکده‌های زرتشتی حتی در قرن

- ۱۸۱ - نگاه کنید به: تاریخ قم، صص ۲۶۱-۲۶۲. برایت قمی در این زمان (۵۹۹=۷۱۷م) قم دارای ۹۰۰ ده و ۵۱ آسیاب بود. این رقم نشانه آبادی و رونق مناسبات ارضی در این ناحیه خشک و کم آب می‌تواند باشد. قمی همچنین یادآور می‌شود که "از ناحیه هریسان قم - هر سال - چهارهزار جریب انزادانه به مطبخ کسری (انوشیروان) می‌برده اند. تاریخ قم، صص ۸۴ و ۲۶۲".  
۱۸۲ - نگاه کنید به تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۰؛ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۷۹.  
۱۸۳ - آئین شهرداری (معالم القربه فی أحكام الحسبة)، صص ۳۷ و ۳۸، ۳۹ و ۴۰.

سوم هجری (نهم میلادی) یاد می‌کند<sup>۱۸۴</sup>. با اینهمه، سیاحان اسلامی از وجود آتشکده‌های بسیار در قرن سوم و چهارم هجری خبر می‌دهند، مثلاً: یعقوبی از آتشکده‌های زرتشتی در نواحی قزوین یاد می‌کند<sup>۱۸۵</sup>. ابن حوقل و اصطخری - سه قرن پس از حمله اعراب به ایران - در ذکر آتشکده‌های فارس تأکید می‌کنند: "در فارس آتشکده‌های بسیار وجود دارد... شهری و ناحیه‌ای و روستائی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای فراوان دارد"<sup>۱۸۶</sup>.

اعراب فاتح، ایرانیان را "عجم" (یعنی گنگ و بی‌زبان) و یا "موالی" (بنده‌گان آزاد کرده) می‌دانستند و آنها را به پست‌ترین کارها مجبور می‌کردند. در هر موردی به ایرانیان اهانت و آزار می‌نمودند بطوریکه در کوچه و خیابان، هر گاه عربی - با بار - با ایرانی نامسلمانی برخورد می‌کرد، ایرانی مجبور بود تا بار اعرابی را - بی‌اجر و مزد - تا متزل وی حمل کند و اگر شخص عرب، پیاده بود و او سواره، مجبور بود عرب مسلمان را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند. اگر غیرمسلمانی، مسلمانی را دشنا� می‌داد، شکنجه می‌شد و چنانچه او را می‌زد، بقتل می‌رسید<sup>۱۸۷</sup>.

مأموران مالیاتی و مسئولین جمع‌آوری خراج (مالیات ارضی) و جزیه (مالیات سرانه)، مردم غیرمسلمان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند. "اهل ذمه" (مسيحی‌ها و یهودی‌ها) نیز که با قبول پرداخت جزیه، ظاهراً تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده بودند، مانند

۱۸۴ - تاریخ نگارستان، ص ۹۲.

۱۸۵ - البلدان، ص ۴۳.

۱۸۶ - صوره الارض، ص ۴۲؛ مالک المالک، اصطخری، ص ۱۰۶. همچنین نگاه کنید

به: حدودالعالم، یاقوت حموی، صص ۱۲۰ و ۱۲۱، ۱۳۰ و ۱۳۱، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

۱۸۷ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

زرتشتی‌ها، با آزارها و شکنجه‌ها و تحقیرهای فراوان روبرو بودند. حضرت علی در نامه‌ای به عامل خود تأکید می‌کند: ”در مورد یهودیان و نصاری (مسيحی‌ها): خراج را بر ایشان سخت بگیر و با کسانی که آنسوی ایشانند نبرد کن“<sup>۱۸۸</sup>. ابن اخوه (که خود کارگزار حکومت و مسئول و محاسب خراج بود) در مورد چگونگی وصول جزیه از ”أهل ذمہ“ یادآور می‌شود: ”چون محاسب برای اخذ جزیه نزد ذمی آید، او را پیش خود بایستاند و به او پس گردنی زند و گوید: جزیه را بپرداز، ای کافر!“<sup>۱۸۹</sup>. علاوه بر خراج و جزیه، هر سال - بهنگام نوروز و جشن مهرگان - مالیاتی بنام ”عیدی“ نیز از مردم اخذ می‌کردند بطوریکه در زمان معاویه این ”عیدی“ به ۱۰ میلیون درهم می‌رسید<sup>۱۹۰</sup>. همچنین در روستاهای محصول باغها را به بهانه ارزان‌تر از معمول، تخمین می‌زدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از روستائیان مالیات می‌گرفتند<sup>۱۹۱</sup>. اینگونه غارت‌ها و چپاول‌ها از یکطرف باعث فقر و فلاکت مردم و موجب عدم علاقه آنان به حفظ و احیاء شبکه‌های آبیاری و کشاورزی و گسترش پیشه‌وری می‌شد و از طرف دیگر با دخالت حکومت در امور آبیاری و کشاورزی، ثروت سرشاری نصیب حاکمان عرب می‌گردید بطوریکه خالدبن عبدا قسری (حاکم خراسان از سال ۱۲۰-۱۱۵ هجری

۱۸۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱۸۹ - آئین شهرداری (معالم القریب)، ص ۱۴. مقایسه کنید با سخن مغیره بن شعبه در: الفتوح، ابن اعصم کوفی، ص ۱۰۴.

۱۹۰ - نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۲۸۰.

۱۹۱ - نگاه کنید به: مالک و زارع در ایران، لمبیتون، ص ۱۱۲؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

= ۷۳۷-۷۲۳ میلادی) ضمن وصول بیست میلیون درهم حقوق سالانه خود، مبلغ صدمیلیون درهم دیگر نیز از طریق غارت مردم بدست می‌آورد. درآمد فرزند او نیز ۱۰ میلیون دینار بود<sup>۱۹۲</sup>. عبدالرحمن بن زیاد (عامل معاویه در خراسان) پس از عزل خود می‌گفت: "به اندازه‌ای مال با خود (از خراسان) آورده‌ام که صد سال مرا بقرار روزی هزار درهم بس است"<sup>۱۹۳</sup>. اخذ مالیات‌ها - همواره - با شکنجه و کشتار مردم همراه بود بطوريكه مثلاً: اسد و اشرس بن عبدا (برادران خالد قسری) در اخذ مالیات‌های گوناگون از مردم خراسان: "تعصّب‌ها كردنده با مردمان، جماعته را تازیانه زدند و دست‌های مردم را نعل کردنده و به رعایا از ستم‌ها و بیدادگری‌های فراوان، هیچ فرونگذاشتند"<sup>۱۹۴</sup> و یا مردم اصفهان بمدت سه سال از پرداخت خراج خودداری کردند. حاجاج (حاکم کوفه) عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد. عرب مذکور به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت گرفت و برای خراج شهر، دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج را نپرداختند، حاکم عرب، ضمان‌ها را احضار و مطالبه خراج کرد. ماه رمضان بود. آنها گفتند: "آفته به ما رسیده است و گرنه پیمان خویش را نقض نکرده‌ایم". اعرابی که چنین دید، قسم خورد که افطار نمی‌کند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و گردن‌وی را زد و روی آن نوشت:

۱۹۲ - حجۃ الحق، ابوعلی سینا، سیدصادق گوهرین، ص ۶۶؛ البدایه والنهایه، این کثیر شامي، ج ۹، ص ۳۲۵.

۱۹۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۱۹۴ - نگاه کنید به: زین الاخبار، گردیزی، صص ۱۱۵-۱۱۲، مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۱۶۷-۴۱۶۶.

”فلان پسر فلان قرض خود را ادا کرده“. و سررا در کیسه‌ای نهاد و مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم دیدند که حاکم، سرها را بربیده و بجای پول در کیسه می‌نهد، گفتند: ”ای امیر! درنگ کن تا پول را حاضر کنیم“. حاکم نیز درنگ کرد و مردم شهر، خراج را - بسرعت - تهیه کرده و پرداختند.<sup>۱۹۵</sup>

وجود انواع فشارهای مالی، تبعیض‌های نژادی و تحقیرهای اجتماعی و مذهبی، جان‌توده‌های ایرانی را بر لب آورد و آنان را برای رهائی از آن شرایط دشوار - بتدریج - به تسلیم و پذیرش اسلام کشانید. اشپولر (محقق آلمانی) بدرستی می‌نویسد: ”انگیزه و اسباب عمدۀ در گرایش ایرانیان به اسلام از جنبه‌های اقتصادی و از میل به فرار از مالیات‌های سنگین و رهائی از فشارهای گوناگونی که در مجموع سخت و دشوار بود، ناشی می‌شده است“.<sup>۱۹۶</sup>

احمد امین (محقق معروف عرب) نیز تأکید می‌کند که: ”فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه‌ای بود که بعضی از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند“.<sup>۱۹۷</sup> نخستین گروههای که به اسلام گرویدند، اشراف و اعیان ایرانی بودند. آنان برای حفظ مالکیت و منافع اقتصادی خود، به اسلام گرویدند، بطوريکه خالدبن ولید در نامه‌ای به اشراف ایرانی نوشت: ”به دین ما درآئید تا شما را با سرزمهین تان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم“.<sup>۱۹۸</sup> بقول بلاذری: ”گروهی از بزرگ زادگان اصفهان در جفریاد و نیز در

۱۹۵ - نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۱۹۶ - جهان اسلام، ص ۸۰.

۱۹۷ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۹۸ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۰۷.

قلعه‌ای بنام ماریین، دِر و بارو داشتند. چون جَی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگار گردیدند و نیز از پرداخت جزیه سر باز زدند (با پرداخت جزیه را بسود خود ندیدند) و اسلام آوردند<sup>۱۹۹</sup>. این فقیه همدانی نیز یادآور می‌شود: ”قویشیان از پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند“<sup>۲۰۰</sup>. به جراح (حاکم خراسان در سال ۱۰۰هـ/۷۱۸م) گفته: ”مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است“<sup>۲۰۱</sup>. اشرس (حاکم خراسان در سال ۱۱۵هـ) به یکی از عاملان خود نوشت: ”شنیده‌ام که مردم سعد و امثال آنها از روی دلبتگی اسلام نیاورده‌اند بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند“<sup>۲۰۲</sup>. ابوالصیدا (سردار عرب در خراسان به سال ۱۱۵هـ) نیز مردم سمرقند و اطراف آنرا به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود“ و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردن“<sup>۲۰۳</sup>. گرایش مردم به اسلام - بشرط ندادن جزیه - آنچنان بود که باعث بحران مالی حکومت‌های اسلامی شد بطوریکه چندی بعد علیرغم مسلمان شدن مردم، اعراب مسلمان کوشیدند تا - بار دیگر - اخذ جزیه را برقرار نمایند<sup>۲۰۴</sup>. این امر باعث نارضائی و طغیان توده‌ها گردید بطوریکه مثلاً: ”مردم سعد و بخارا - بار دیگر - کافر شدند و مردم نواحی ماوراء النهر را به جنبش آوردند“<sup>۲۰۵</sup>.

۱۹۹ - فتوح البلدان، حصه ۶۶ و ۱۳۹.

۲۰۰ - مختصر البلدان، ص ۱۲۲.

۲۰۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶.

۲۰۲ - تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۳-۴۰۹۴.

۲۰۳ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶.

۲۰۴ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۲۹۶ و ۴۰۹۴.

۲۰۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۵ تا ۴۱۰۸.

نحوه‌ای است که می‌تواند بعدها نیز مورد توجه قرار گیرد.

آنچه در اینجا می‌خواهیم بررسی کرد، تأثیر این اتفاقات بر ایران است.

### نتیجه و پایان سخن

کلیه اتفاقاتی که در اینجا معرفت شده‌اند، نتیجه نیز می‌شوند.

- حمله اعراب به ایران، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی -

اقتصادی، مهم‌تر و موثرتر از حملات اقوام دیگر (نظیر اسکندر، مغول‌ها، غزه‌ها، تیموریان و...) بود، چرا که برخلاف دیگر اقوام مهاجم، اعراب، با شمشیر و قرآن از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی "حل" کنند.

- اسلام، اساساً از طریق توسل به قهر و خشونت و کشتارهای گسترده و با تحمیل انواع فشارهای طاقت فرسای اقتصادی- اجتماعی و مذهبی، وارد ایران شد.

- توده‌های ایرانی پس از مبارزه‌ها و مقاومت‌های بسیار در برابر اعراب و اسلام - سرانجام - در تسلیل همه آن حملات و هجوم‌ها، ستم‌ها و سرکوب‌ها، ویرانی‌ها و پریشانی‌ها، بتدریج از "خود" بی‌خود شدند، خاطرة مزدک‌ها و بابک‌ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را بخاطر کشیدند و آنان را بعنوان تجسم مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش، با خود "خودی" ساختند. توده‌های ایرانی با گرایش به خاندان علی و با یادآوری خاطرة شهدای کریلا، مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش را فراموش می‌کردند و "آرامش" می‌یافتدند،

آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود توانسته بودند بدست آورند.  
- یکی دیگر از نتایج این حملات و تداوم حکومت‌های مطلقه قبیله‌ای در ایران، این بود که نهاد دین و دولت در شخصیت خلفاً و سلاطین متمرکز شد. حکومت تک قدرتی و سلطه سلاطین پدرسالار قبیله‌ای - بعنوان نماینده و خلیفة خدا در زمین - باعث تنزل اقشار و طبقات اجتماعی به "رعیت" و "بنده" و موجب رواج روحیه اطاعت، بنده پروری و مریدی در ایران شد.  
- انتقال و اسکان قبایل عرب در ایران، ترکیب جمعیت و بافت شهرها و مناسبات شهرنشینی را دگرگون ساخت و باعث رواج روابط و روحیات قبیله‌ای در ایران شد. حملات و هجوم‌های قبایل بعدی (ترکان غزنوی، سلجوقی، مغول‌ها، تیموری‌ها... و قاجارها) روند فروپاشی و عقب ماندگی جامعه ایران را شدیدتر کرد.

## فصل سوم

انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶م)، اگرچه ضربات مهمی بر سیاست شریعتمداران و سلطه دیسپای علماً مذهبی وارد ساخت اما با خاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی جهت پی‌گیری در اعمال نظرات شان برای خاتمه دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی مشروطیت و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد.<sup>۲۰۶</sup> جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون - عامیون به سال ۱۹۰۵م) در برخورد با دین - عموماً - و با دین اسلام - خصوصاً - هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده ۱۱ نظامنامه اجتماعیون - عامیون تصریح شده بود که "مجموع کار و رفتار اعضا حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قدس مذهب، خللی وارد نیاید...".<sup>۲۰۷</sup> سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال

۲۰۶ - نگاه کنید به: ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۱۲-۴۱۳.

۲۰۷ - لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲۰۷ - دستورنامه حزب سوسیال دموکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۳۴، همچنین نگاه کنید به: تعهدنامه جمعیت اجتماعیون - عامیون، اسناد جنبش کارگری...، ج ۳، ص ۱۲.

دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت‌های وقت و سرکوب مدام روش‌نگران ترقیخواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی- سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه‌ها و علل شکست مبارزات نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه‌های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هرچه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاہ‌ها، امام‌زاده‌ها و...) باز گذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروهها و سازمان‌های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی‌اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان ”اسلام راستین“ و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی- اجتماعی آیت‌الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌ها باز بمانند. در این میان، نقش حزب توده در توهمندی اسلام و سوسیالیسم، بسیار مؤثر بود.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه‌ای بتأثیر ۲۵ دیماه ۱۳۶۵ اعلام نمود: ”... حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب - بطور کلی - و مذهب اسلام - خصوصاً - احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیه مذهب محمدی منافقی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف

روحانیون روش‌نگر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدينین به دیانت اسلام مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که بنام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزنند، آنَا و شدیداً از صفوں خود طرد خواهد کرد<sup>۲۰۸</sup>.

حزب توده ایران در تأثید و حمایت از شورش ارجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ نیز در مقاله‌ای خطاب به "پیشوایان دینی و روحانی" نوشت: "آیت الله خمینی مستغنى از توصیف است. مردم از همه روحانیون - بخصوص از پیشوایان مبرز مذهبی - انتظار دارند که مانند آیت الله خمینی، آیت الله میلانی، آیت الله طالقانی و آیت الله شریعتمداری و امثال آنها در این جهاد مقدس و عمومی آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران شرکت کنند و نیروی معنوی خود را در راه پیروزی این جهاد بکار اندازند"<sup>۲۰۹</sup>.

احسان طبری - بعنوان بزرگترین نظریه پرداز حزب توده ایران - در تطبیق مارکسیسم و اسلام و شبه‌آفرینی بین سوسیالیسم و اسلام کوشش بسیار کرد. در این مورد مقاله‌وی بنام "سوسیالیسم و اسلام" دارای اهمیت فراوان است<sup>۲۱۰</sup>. طبری از "اسلام انقلابی" و "آزادی بخش" چنین

- ۲۰۸ - مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره ۶۲، اول تیرماه ۴۲.

- ۲۰۹ - مردم، شماره ۱، دوره پنجم، ۱۵ خرداد ۴۳. همچنین نگاه کنید به مقاله‌ای کیا: حزب توده ایران و روحانیت مبارز (بنای است سالگشت جنبش ۱۵ خرداد ۴۴)، دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۹، صص ۱۱۱-۱۲۳.

- ۲۱۰ - ما و روحانیت مترقبی، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸؛ مقاله "سوسیالیسم و اسلام"، احسان طبری، در: دنیا، شماره ۶ و ۷، مهرماه ۱۳۵۷ و مقایسه کنید با مقاله نورالدین کیانوری در: دنیا، آذرماه ۱۳۵۵، صص ۶-۷.

یاد می کند: ”اگر این نکات: مانند زندگی گرانی، خردگرانی، انسان گرانی، پیکاردوستی، دشمنی با اشراف و مال اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید می شود که می تواند پاسخگوی خواست های امروزین باشد. اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظہربت می یابد در این سبیل، پویاست و سنن دموکراتیک اسلام - مانند شورا، بیعت و اجماع - را مورد تأکید قرار می دهد و به این دین - که در زیر غبار قرون، جلوه خود را از دست داده بود - جلالی نو می بخشد... گرچه متأسفانه برخی، تنگ نظرانه نمی خواهند این قرابت (اسلام) با سوسياليسم را بیینند یا در ”مصلحت“ خود ندانند... ما اکیداً خواستاریم که این قرابت دو بینش (بینش توحیدی اسلامی و بینش سوسياليسم علمی) در کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند اسوه حسنی را در همه زمینه ها بوجود آورند و بر جذابیت اسلام انقلابی باز هم بیفزایند“<sup>۲۱۱</sup>.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، بتدریج چپ نوینی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط و مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ نوین ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی های تئوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپولیسم و مارکسیسم عامیانه حزب بوده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسیست معروفی مانند مصطفی شعاعیان - گاندی وار - بسال ۱۳۴۳ در مقاله ای بنام ”جهاد امروز یا تری برای تحرک“، تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک ها و...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه داری شاه ارائه می دهد. او نیز با

۲۱۱ - دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸، صص ۱۲ و ۱۳ و مقایسه کنید با مقاله ”نگرشی نواز دیدگاه اسلام و تشیع“، رحیم نامور: دنیا، شماره ۱، مرداد ۱۳۵۸.

تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: "ما فکر می کنیم که فتوی دادن این جامعه (روحانیت) در باره بانک ها و غیره اشکال عمدۀ ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می کند، بدیهی است که وظيفة دینی و وجودانی هر فرد باشرفتی حکم می کند که این مزايا را - بسم خود - قطع نماید".<sup>۲۱۲</sup>

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست های آینده نیز می بینیم، مثلاً خسرو گلسرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولاهسین" آغاز می کند و می گوید: "سخن را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه، آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لئینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونه صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولاعلی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباذر غفاری ها...".<sup>۲۱۳</sup>

۲۱۲ - مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزئی، مقدمه راه فدائی، ص ۶، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۶۹-۷۰.

۲۱۳ - دفاعیات خسرو گلسرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲، مقایسه کنید با مقاله "زندگی و پیکار علی"، احسان طبری در: دنیا، شماره ۱۱، مردادماه ۱۳۵۸ و نیز مقاله م.ح.روحانی: جان گرانبهانی که حسین در راه خلق برکف نهاد: دنیا، شماره ۴، سال ۵۸، صص ۵۷-۶۳.

روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم در باره دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام چرا که - حداقل - یک قرن قبل از "مولاعلی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است.<sup>۲۱۴</sup>

باید یادآور شد که بخش عظیمی از چپ نوین ایران (چپ غیرتوده‌ای) اگرچه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما با خاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده‌های شیعی، در حوزه فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت طلبی، مرگ گرانی، اعتقاد به خون و شهادت (عنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس (به عنوان همبستگی با کارگران و زحمتکشان) نفی کتاب، هنر و زیبائی و...، جلوه‌هایی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده‌اند. در حقیقت بریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانه عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده‌آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسنده‌گان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران - خصوصاً نسل جوان - نقشی اساسی داشته‌اند که از آن میان باید از جلال آل احمد نام برد.

۲۱۴ - در مورد شخصیت و مواضع سیاسی - طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: پندار یک "تقد" و تقد یک پندار (در باره اسلام و اسلام‌شناسی)، علی میرفطروس، صص ۳۷-۳۵ و ۵۳-۸۰-۷۶ در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت، نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت‌آبادی، ج ۲، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۰ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ...

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دوران رونق بازار حزب توده (سالهای ۱۳۲۰) به این حزب پیوست و بخاطر همان التقاط مارکیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت. با انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت) آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی بسوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب‌های "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است. مخالفت با اندیشه‌های جدید و علمی به اتهام غرب زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تأکید بر "وحدت روشنفکر با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه با دانشگاه")، متهم کردن نویسنده‌گان و روشنفکران غیرمذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غیربزدۀ"، دفاع از بزرگترین و معروف‌ترین مرجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی - بعنوان دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران - همه و همه - جوهر اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است<sup>۲۱۵</sup>. او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چونان "خسی" به "میقات" اندیشه‌های اسلامی پیوست و مستقیم

۲۱۵ - نگاه کنید به: غرب زدگی، ص ۷۸؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۳۲ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در باره آیت الله خمینی، بازشناسی هویت...، ص ۲۴۵. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می‌نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی "راه مشترکی" را دنبال می‌کند، ابراز خوشحالی و رضایت می‌نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، صص ۲۱-۲۱.

و غیرمستقیم – نظریه پرداز حاکمیت اسلامی گردید.<sup>۲۱۶</sup> علاوه بر گرایش التقاطی حزب توده و کوشش معنوی از روشنفکران "لائیک" در اسلامیزه کردن مارکسیسم و سوسیالیزم، از اوایل دهه ۱۳۴۰ ما شاهد کوشش‌های عده‌ای از روشنفکران مسلمان در سوسیالیزه کردن اسلام هستیم. رfrm ارضی و اجتماعی شاه (در بهمن ۴۱) ترکیب طبقاتی نوینی در جامعه ایران بوجود آورده و باعث شد تا طبقه متوسط شهری، رشد و گسترش چشم گیری یابد. این طبقه نوین بنا بر سرشت طبقاتی خود، در برخورد با طبیعت و انسان، جهان بینی و دیدگاههای نوینی طلب می‌کرد که نمی‌توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و آموزش‌های اجتماعی اسلام سنتی بیابد.

متزلزل شدن ساختار فئodalی جامعه و تحولات اقتصادی-اجتماعی ناشی از آن، گسترش مدارس عالی و دانشگاهها، رشد و توسعه تکنولوژی مدرن و نفوذ عقاید متفکران و فلاسفه اروپائی، همه و همه، بر توقعات سیاسی-اجتماعی و دیدگاههای فلسفی اقتشار خرد بورژوازی مدرن شهری تأثیری اساسی گذاشت بطوریکه ضمن تضعیف سلطه دیرپایی روحانیون سنتی، بسیاری از "مسلمات چند هزار ساله" و انبوهی از باورهای مذهبی را متزلزل ساخت، آنچنانکه متفکر معروف اسلامی (مرتضی مطهری) اعتراف می‌کند: "حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد، مسلمات چند هزار

۲۱۶ - نگاه کنید به: خسی در میقات، انتشارات رواق؛ همچنین به نامه جلال آل احمد به آیت الله خمینی از بیت الله الحرام (مکه) بسال ۱۳۴۳ که در آن خود را "فقیر گوش بزنگ و بفرمان و فرمانبردار" نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۷۳.

ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعت باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشتبه فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهرآ افکار را در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت”<sup>۲۱۷</sup>.  
بسی اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت‌های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب “ضاله”， از انتشار تحقیقات علمی درباره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تأسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل “سپاه دین”， در اشاعة خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه‌های دینی (مساجد و امام زاده‌ها) کوشیدند.

در چنین شرایط مساعدی است که عده‌ای از روشنفکران مسلمان (خصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطری جدی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام ”حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن“ و ”علل گرایش جوانان به مادیگری“ به ضرورت یک ”نهضت پروتستاتیسم اسلامی“ و ”احیا فکر دینی“ و ”لزوم نوکردن مذهب“ تأکید کردند.<sup>۲۱۸</sup>.

۲۱۷ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمدحسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص ۵۶

۲۱۸ - در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمدحسین طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی؛ مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی؛ از کجا آغاز کیم، دکتر شریعتی؛ پدر و مادرها، ما متهمیم، دکتر شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی تحول قرآن را ”کشفی همسنگ

دکتر شریعتی در باره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه‌ها و عقاید "بنیاد کن اعتقادی" در این دوران تأکید می‌کند: "با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفان‌های بنیاد کن اعتقادی و اخلاقی و مکتب‌های فکری و فلسفی این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می‌آورد - احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدھیم و نسل‌های آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها نداشته باشند... خطر اینست، خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست... اگر محتوای اسلام را در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و ظروف - هر دو - نابود می‌شوند".<sup>۲۱۹</sup>

"لزوم نوکردن مذهب در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب"، دکتر شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هرچه "علمی تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه‌های فلسفی و سیاسی - اقتصادی مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوء استفاده) از مفاهیم مارکسیستی و جامعه‌شناسی مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی‌طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامی کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی‌ترین و علمی‌ترین مکتب فلسفی و سیاسی - اجتماعی تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز - با غرور - مدعی شوند: "این

کشف اسرار نیوتن" می‌داند. در این کتاب، "وحنی بودن قرآن به همان اندازه بدیهی می‌نماید که علمی بودن طبیعت"!! نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱، م. آ. ۷۱.

۲۱۹ - امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۷۱-۴۷۰، م. آ. ۲۶. اسلام‌شناسی، ج ۲، صص ۵۷-۵۶ م. آ. ۱۷۰؛ یاد و یادآوران، ص ۱۷۸، م. آ. ۷۱.

ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیستها گرفته باشیم. این مارکسیستها هستند که این حرف‌ها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته‌اند.”<sup>۲۲۰</sup>

بررسی عقاید نظریه پردازان ”اسلام راستین“ مستلزم مهمی است که باید به طور اساسی به آن پرداخت. زیرا - همانگونه که گفته‌ایم - ترویج و تبلیغ این افکار در سال‌های ۴۰-۵۷ باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه (خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب ”تأسیس“ نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردید، هم از این روست که نهادها و رسانه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک - مثلاً - از دکتر شریعتی به عنوان ”عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم نظیر در تاریخ“ یاد می‌کنند.<sup>۲۲۱</sup>

در بررسی عقاید نظریه پردازان ”اسلام راستین“ - که امروزه در غرب به ”بنیادگرایان“ (fondamentalistes integristes) معروف‌اند - آیا

- جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، دکتر شریعتی، ص ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار، صص ۹۷ و ۲۱۷-۲۲۱ و ۲۲۲-۲۲۳ و ۲۶۲-۲۶۳ و ۲۶۴؛ جزئیت فلسفه حزبی، ابوذر وردابی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶، ص ۲، مقاله محمدعلی توحیدی.  
- نگاه کنید به: کیهان فرهنگی، شماره سوم، خردادماه ۶۳، ص ۳۷. سید احمد خمینی در باره نقش دکتر شریعتی در پیوایتی حکومت اسلامی تأکید می‌کند: ”پدر من (آیت الله خمینی) برای مردم و انقلاب چیزی نداشته و کاری نکرده است، همه از آن شریعتی است...“ موحدین انقلابی (هواداران مكتب دکتر شریعتی) اطلاعیه ۲۹ دی ۶۴، ص ۲، نقل از صفحات شورا، نشریه مجاهد. مقایسه کنید با نظر مهندس عزت الله سحابی و دکتر عبدالکریم سروش در باره شریعتی: کیان، شماره ۳۷، ص ۴۸.

می توان همه آنها را در یک دسته و ردیف قرار داد و عقاید همه آنان را یکجا بررسی کرد؟

جواب می تواند مثبت باشد، زیرا که علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعی این متفکران، شالوده نظری و جوهر فکری آنان - خصوصاً در باره آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی - یکی است.<sup>۲۲۲</sup> همه این متفکران، "حکومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و علی" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" که بقول دکتر شریعتی: "چهارده قرن از آن دور شده اند" را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده اند.<sup>۲۲۳</sup>

۲۲۲ - دکتر شریعتی در باره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتی و آخوندهای حوزه علمیه قم - به روشنی - تصریح می کند: "اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدری است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد می کنم، اما در برابر بیگانه (یعنی: غیراسلامی ها، غیرمذهبی ها، کافرها و کمونیست ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هست... من همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقبی کرده ام، دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی (یعنی حوزه علمیه قم) وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که می توان امیدوار آن بود که توده های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدری باشد همین پایگاه طلب و حوزه و حجره های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب به بخارط مصلحت است چرا که خدا و خلق می دانند که تاکنون دروغی را بخارط مصلحت نگفته بودم، نگفته ام و نخواهم گفت"، اسلامشناسی، ج ۲، صص ۱۴ و ۱۵، م. آ. ۱۸؛<sup>۲۶۰</sup> قاسطین، مارقین، ناکشی، صص ۳۷۲ و ۳۷۴؛ م. آ. ۲۶.<sup>۲۶۱</sup> کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲۲۳ - نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۴۱-۴۰؛ امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲؛ م. آ. ۲۶؛ چه باید کرد؟ دکتر شریعتی، صص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴؛ م. آ. ۲۲؛ لواح، شیخ فضل الله توری، صص ۵ و ۵۲ و ۵۵؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲-۵۳؛ مصاحبه مهندس مهدی بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۵۷؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، دفتر اول، ص ۴۱؛ دیدگاههای مجاهدین در باره قانون اساسی دولت اسلام، صص ۱۳ و ۱۷ و ۲۵ و ۱۹ و ۲۸.

بررسی آراء و عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" به ما نشان خواهد داد که جوهر واقعی و ماهیت مشترک افکار آنان در سه اصل زیر خلاصه می شود:

۱- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی (در مفهوم فلسفی و سیاسی آن).

۲- خصلت ضدغربی (ضدیت با مظاهر تمدن غرب و نفی فلسفه سیاسی، آزادی و دموکراسی غربی).

۳- فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توپالیتر (فاشیسم و استالینیسم).

ما، در اینجا ضمن اشاره ای گذرا به موارد ۱ و ۲ بخاطر اهمیت مسئله آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی، در نقد آراء متفکران "اسلام راستین" بیشتر به فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توپالیتر (فاشیسم و استالینیسم) در حاکمیت سیاسی می پردازیم.

۱- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی

گفته‌یم که بدنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۱۳۴۰) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی- اجتماعی، این طبقه نوین، جهان‌بینی و دیدگاههای نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می‌کرد که نمی‌توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید.

گسترش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فروریختن بسیاری از دگم‌ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی رویرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سالهای پس از رضاشاه (۱۳۲۰- ۱۳۳۲) نیرومند بود، پس از رفرم ارضی- اجتماعی سال‌های ۴۰ قوی‌تر گردید. حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می‌شود: "مدارس جدید (دانشگاهها) پایگاههای روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضددینی و ضدخدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه‌ها و این پایگاهها، روشنفکران بی‌دین، غرب‌زده و ملحد... بودند"<sup>۲۲۴</sup>.

۲۲۴ - کیهان هوائی، ۲۷ خرداد ۶۶، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص ۲۷، آ. ۲۷، م. ۲۴۸؛ سخنرانی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای: کیهان هوائی، ص ۲۰، شماره ۷۹۹، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می‌کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب ۵۷ را بر سرتاسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعصیم دهند تا از

نفوذ عقاید مارکسیستی در این دوران سبب پیدایش و پرورش نسل جدیدی از مارکسیست‌های ایرانی گردید که گروه ییژن جزئی و سپس گروه پرویز پویان و مسعود احمدزاده (از شاگردان اولیه کانون نشر حقایق اسلامی) از آن جمله‌اند. عقاید مارکسیستی و ماتربالیستی در این دوران، بخصوص بر بخش مهمی از اقلاییون مذهبی تأثیر اساسی گذاشت. این تأثیر را می‌توان در عقاید نخستین بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق (سعید محسن، محمد حنیف نژاد، ناصر صادق و...) نیز مشاهده کرد.<sup>۲۲۵</sup> تأثیر این عقاید بر بخش عمدتی از کادرها و اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، بعدها به انشعباب بزرگ سال ۵۴ و موجب پیدایش مجاهدین مارکسیست (سازمان پیکان) شد. دکتر علی شریعتی در همین دوران - ضمن تبلیغ "بازگشت به خویش" (یعنی اسلام) تأکید می‌کند: "بطور کلی مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی ملت‌ها می‌نمایم، مورد هجوم قرار دادند".<sup>۲۲۶</sup>

این طریق، "دینیت" و "اسلامیت فرهنگ ایران" را استنتاج نمایند، مورد انکار قرار می‌دهد. در این باره، سلسله مقالات بابک بامدادان در: نشریة الفباء، شماره‌های ۱-۴ و نشریه زمان تو، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ قابل ذکر است.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که احزاب سیاسی، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگران، کشاورزان، زنان و کمیته‌های اصناف در این دوران - بطور کلی - فاقد خصلت مذهبی یا اسلامی بوده‌اند. انقلاب مشروطیت ایران نیز - در کلیت خود - اساساً دارای فضا و هدف‌های غیرمذهبی بود بطوری که ضمن اعدام یکی از بزرگترین مراجع اسلامی آن عصر (شیخ فضل الله نوری) توسط مردم، دیگر رهبران بزرگ مذهبی (مانند طباطبائی، بهبهانی و...) نیز مجبور به دنباله روی از خواست‌های مردم بودند. در این باره نگاه کنید به: لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶-۱۴ و ۲۰-۲۲ و ۲۸ و ۳۲ و ۳۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۵۵-۵۶ و ۶۶؛ تاریخ بسداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۳۰۶ و ۳۲۱؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، صص ۴۲۲-۴۲۳.

۲۲۵ - نگاه کنید به: اقتصاد، محمود عسگری زاده؛ شناخت، محمد حنیف نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق.

۲۲۶ - بازگشت به خویش، ص. ۸۵.

حجت الاسلام سید محمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف و زیبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می‌نویسد: "دانشگاهها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بوسیله الحاد مارکسیستی - بچه‌های مسلمان ما در دانشگاههای ایران قاچاقی زندگی می‌کردند"<sup>۲۲۷</sup>. همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی پردازد، و از طرف دیگر: موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه‌ها و حجره‌های خویش بیرون خزیده، با استفاده از متون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم پردازنند. پیدایش انجمن‌های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمد تقی شریعتی) حسینیه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) - در این راستا بوده و لذا - تا مدت‌ها - فعالیتهای آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود.<sup>۲۲۸</sup>

۲۲۷ - مقاله "تهاجم هنرمندانه به مبادی الحادی مدن"؛ کیهان هوایی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۶، ص ۲۶.

۲۲۸ - مرحوم محمد تقی شریعتی یادآور می‌شود که: "مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می‌گرفت، بعبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می‌کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می‌کوشیدیم بی‌پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدیم، در برابر، از اسلام سخن می‌گفتیم و ارزش‌های اسلام را مطرح می‌کردیم"؛ ویژه‌نامه استاد محمد تقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره ۳۱-۳۳، خرداد ۱۳۶۶، ص ۳. مقایسه کنید با: مدافعت مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص ۸۲ و ۱۲۲ و ۱۲۴. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت‌الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۳۴، در مورد فعالیت‌های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال متینی (استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایران‌شناسی، شماره ۲، ۱۳۷۳، خصوصاً صص ۳۸۹-۳۸۲.

## ۲- خصلت ضدغربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان‌ها تنها با ارزش‌های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می‌شوند. اعتقاد به مذهب - بعنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - بعنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش‌های انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبیسی و تمام‌خواهی (totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی برمی‌خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شیعیتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزش‌های اجتماعی- سیاسی غرب مطرح است یا به انکار می‌پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مدون درباره غرب را می‌توان در کتاب "غرب زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است.

جلال آل احمد پس از سرگشتگی‌های سیاسی- فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "عنوان مدافعان کلیت تشیع اسلامی"<sup>۲۲۹</sup> کوشید تا عقل ستیزی خود را در لفافه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (عنوان غریزدگان) پوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت

۲۲۹ - غریزدگی، ص ۷۸.

به خویش” (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد ”منبرهای برای تظاهرات مالیخولیا آمیز آدم‌های نامتعادل“ و ضمن ابراز تأسف از اینکه ”ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم“، ”روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی“ می‌دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، ”وحدت روحانی و روشنفکر“ و ”تدربیس قصص مذهبی و ملی در مدارس“ را توصیه می‌کرد.<sup>۲۲۰</sup>

با چنین برداشتی از غرب و غربیزدگی است که دکتر شریعتی نیز ضمن تأکید به ”هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی مان“ کوشش می‌کند تا ”نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب“ رهانی بخشد.<sup>۲۲۱</sup>

دکتر شریعتی در سال‌های ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالیه خویش را در دانشگاه‌های پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن‌تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - بسان آخوندی که بهر حال از حجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزش‌های علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم‌آور و ارتجاعی ابراز می‌کند. دکتر شریعتی براساس دگم‌های ایمانی و اصول

<sup>۲۲۰</sup> - نگاه کنید به: کارنامه سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب‌زدگی، صص ۲۵-۳۶ و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۷۳.

<sup>۲۲۱</sup> - بازگشت به خویش، ص ۸۵؛ شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹؛ آ. آ. م. آ. هریه، ریاست

اعتقادی خویش - که به عقیده او: "حقایقی ثابت و لایتغیر است"<sup>۲۳۲</sup> با پیشداوری، به داوری ارزش‌های عقلی، مادی و فردی غرب می‌پردازد و می‌نویسد: "برای مصونیت از میکرب غریزدگی... و برای نسیرومند شدن در برابر هجوم ارزش‌های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مثنوی (مولانا) واکسینه کردم"<sup>۲۳۳</sup>. مثنوی نفوذ فرهنگی از پیشوایان طوایف این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می‌شد که: "نهضت تشبیه به غربی (غیرزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی‌ترین حفاظت‌های وجود ملت‌ها و فرهنگ‌ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزش‌های تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت‌های شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند"<sup>۲۳۴</sup>. برای بسیاری از نظریه پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله‌ای " fasد" ، " گمراه کننده" و "ضداخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیت غرب را تنها در "روابط جنسی" ، "آزادی شهوات" ، "آزادی همجنس بازی" و "مجالس شب نشینی و رقص" خلاصه کرده و نتیجه می‌گیرند که: "جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه‌ای است منحط، فاسد و متغرن" و لذا بر اخلاقیات و ارزش‌های اسلامی تأکید می‌کنند<sup>۲۳۵</sup>.

٢٣٢ - شعبه، ص ١٧٨، م. ١٧٩٠

۲۳۲ - اسلامشناز، ۲، ص ۱۴۷-۱۴۸، م. آ. ۱۳۷۰.

۲۲۶ - همان کتاب، ص: ۸۹

۲۲۵- از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سید محمد حسین طباطبائی، ص ۳۰؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ مستلة حجاب، مرتضی مطهری، صص ۲۲۴-۲۲۵.

### ۳- ولایت فقیه (رهبی) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتی

آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی  
امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی  
اسلام مانند دیگر ادیان سامی، اساساً یک دین خداوار است و  
انسان‌ها – در تحلیل نهائی – یا ”عبد الله“ (بنده خدا) هستند یا ”اغنام  
الله“ (گوسفدان خدا). تصویر خدا در قرآن، تصویر یک فرمانروای مطلق قبایل پدرسالار است  
و ضرورت وجودی ظهور پیغمبران؛ گمراحت، ضلالت، طفولیت و نادانی  
انسان‌ها و نیاز فطری آنان به یک هدایت کننده و پیشوا (رسول و امام)  
می‌باشد. مسئله ”خداگونگی انسان“ در قرآن<sup>۲۳۶</sup> و خلیفه خدا بودن انسان بر  
روی زمین<sup>۲۳۷</sup> که مستقیماً از تورات اخذ و اقتباس شده است<sup>۲۳۸</sup>، در اسلام و  
خصوصاً در شیعه نه بر ”نوع انسان“ بلکه ناظر بر ”فرد“ (یعنی پیغمبر، امام و  
ولی فقیه) می‌باشد. در چنین دیدگاهی، پیغمبر و امام چونان پدر یا شبانی  
است که از طرف خدا، رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا خیل عظیم  
گلهای انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوی کمال هدایت کند.

مرگ حضرت محمد (در سال ۱۱ هجری/۶۳۱م) و مشخص نبودن  
جانشین او، اختلافات و منازعات فراوانی را در جامعه اسلامی آن زمان

<sup>۲۳۶</sup> - سوره حجر، آیه ۲۹.

<sup>۲۳۷</sup> - سوره بقره، آیه ۸۲.

<sup>۲۳۸</sup> - سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶-۲۸.

بدنبال داشت. از یکطرف: ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران (بعنوان شیوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزدیک پیغمبر) و از طرف دیگر: حضرت علی (بعنوان داماد و وارث پیغمبر) کشمکش‌های شدیدی را برای تصاحب قدرت سیاسی- مذهبی آغاز کردند. اکثریت مسلمانان، ابوبکر را عنوان خلیفه اول در نظر داشتند، در حالیکه علی و گروه قلیلی از یاران او، با استناد به گفتة محمد در "غدیر خم" (هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست) معتقد به وصایت پیغمبر جهت انتصاب علی به خلافت (امامت) بودند<sup>۲۳۹</sup>. در جریان سقیفه، گروهی معتقد به انتخاب خلیفه از طریق اجماع مسلمین بودند، در حالیکه گروه اندکی، خلافت (امامت) را مبتنی بر اصل وصایت، موروثی و مختص به خاندان پیغمبر (علی) می‌دانستند<sup>۲۴۰</sup>.

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سیاسی خود را مبنی بر الهی و موروثی بودن امامت (خلافت) در خاندان علی - در طول دوازده نسل - اعلام می‌کند. بعبارت دیگر: تداوم و استمرار رهبری پیامبر را - در طول دوازده نسل - دوازده امام بعهده دارند که "از بالا" و از طرف فرماندهی انقلاب اسلامی و نخستین ایدئولوگ نهضت (یعنی حضرت محمد) براساس وصایت، تعیین شده‌اند که آخرین آنان امام دوازدهم است که تا قیامت، رهبری جامعه اسلامی را بر عهده دارد... وصایت اینست، مردم باید به این وصیت عمل کنند، مردم باید زمام خود را به دست

<sup>۲۳۹</sup> - در باره غدیر خم و بنی پایه بودن استدلال شیعیان نگاه کنید به: اسلامشناسی، علی میرنطروس، چاپ یازدهم، صص ۷۱-۷۳.

<sup>۲۴۰</sup> - نگاه کنید به: خاندان نویختی، اقبال آشتیانی، صص ۵۲-۵۸؛ فرق الشیعه، نویختی، صص ۷۴ و ۱۶۰؛ ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۲۸-۱۲۳۶ و ۱۲۴۲-۱۳۵۴.

”ولی“ بدهند و گرنه به گمراهی افتاده‌اند... امامت (خلافت)، منصبی است الهی و نه شورائی و انتخابی... امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت خود امام نه ناشی از عامل خارجی انتخاب...<sup>۲۴۱</sup> بنابراین: فلسفه سیاسی شیعه - بطور آشکار - ماهیت تبعیض نژادی و برتری قومی و ارشی خود را - با انحصار حق حکومت در خاندان علی در طول دوازده نسل - به نمایش می‌گذارد. در این فلسفه، پیغمبر یا امام چونان ”پدر“ یا ”شبان“ی است که از طرف خدا رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا گله‌های انسانی را از ورطهٔ ضلالت و جهالت بسوی کمال (نه سعادت) هدایت کند. در این دیدگاه، نادانی، طفویلیت فکری و گمراهی اکثریت مردم جامعه - بعنوان یک واقعیت - امری مسلم و پذیرفته شده است. قرآن در بیش از ۲۰ مورد، اکثریت مردم را ”جاہل و نادان“ (واکرَهُمْ لَا يَعْلَمُون) می‌داند و در بیش از ۱۹ مورد اکثریت مردم را ”بی‌خرد و بی‌عقل“ و ”فاسق“ معرفی می‌کند و در موارد متعددی آنان را ”ناسپاس“ و ”فاسد“، ”گمراه“، ”منکر حق“ و ”گمراه کننده“ می‌نامد. بنابراین به پیغمبر توصیه می‌شود که از آراء و خواست اکثریت مردم، پیروی مکن زیرا ”اگر از اکثریت مردم پیروی کنی، آنان ترا از راه

۲۴۱ - شیعه یک حزب تمام، دکتر علی شریعتی، صص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. آ. ۷۰؛ امت و امامت، صص ۵۷۷-۵۷۹ و ۶۳۱، م. آ. ۲۶؛ اسلامشناسی، ص. ۳۱، م. آ. ۲. مقایسه کنید با کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵؛ آیت الله خمینی، ولایت فقیه، صص ۲۱ و ۷۰؛ آیت الله مطهری، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقالهٔ ولاءها و ولایتها، ص ۳۶۲؛ استاد محمد تقی شریعتی؛ خلافت و ولایت در قرآن و سنت، صص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۹۹؛ آیت الله سیدصادق روحانی؛ نظام حکومت در اسلام، صص ۲۹-۳۰؛ محمدحسین حبیبی (عضو سازمان مجاهدین خلق)، ضرورت عام رهبری، ص ۱۴۵-۱۴۸؛ حجه‌الاسلام سیدحسن طاهری خرم‌آبادی؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۹۵-۹۶؛ مجلهٔ پیام انقلاب، شماره ۶۹، ص ۴۸.

حق و حقیقت منحرف می‌سازند”<sup>۲۴۲</sup>. اعتقاد به گمراهی، نادانی و طفولیت فکری اکثریت مردم بعنوان برجسته‌ترین ویژگی تشیع<sup>۲۴۳</sup> جوهر اعتقادی همه نظریه پردازان ”اسلام راستین“ است. در آراء این نظریه پردازان، اکثریت مردم بعنوان ”گله“، ”کودک خردسال“ و ”رأس‌ها“ (الاغ و گاوها) تصور شده‌اند. آیت‌الله خمینی تأکید می‌کند: ”مردم، جاهم و ناقصند و نیازمند کمال‌اند و ناکاملند...“<sup>۲۴۴</sup> بنظر آیت‌الله سیدصادق روحانی نیز: ”اکثریت مردم نادان و ناقص و محتاج و غیرکاملند... و نمی‌توانند خیر و شر را تشخیص دهند...“<sup>۲۴۵</sup>.

دکتر علی شریعتی نیز در توجیه انتصابی بودن امام (پیشوا) و عدم اعتبار آراء اکثریت مردم، ضمن منحط نامیدن اکثریت مردم جامعه، آنان را به گوسفندانی تشبیه می‌کند که فاقد عقل و اراده‌اند، او با این پیشداوری کوشش می‌کند تا در باره ضرورت ماهیت ضدodemکراتیک حکومت اسلامی داوری نماید: ”جهل توده‌های عوام مقلد منحط و بندۀ‌واری که رأی شان را به یک سواری خوردن یا یک شکم آب گوشت به

۲۴۲ - وَ انْ تَطِعَ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، سوره انعام، آیه ۱۱۶. همچنین نگاه کنید به: سوره مائدۀ، آیه ۵۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱۰ و ۱۱۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۰۲؛ سوره توبه، آیه ۸؛ سوره زخرف، آیه ۷۷؛ سوره فرقہ، آیه ۱۲۰ و سوره های دیگر. حضرت علی نیز در خطبه‌های خویش، اکثریت مردم را بعنوان کسانی تعییر می‌کند که همیشه بر باطل اجتماع می‌کنند و در مسیر گمراهی گام می‌نهند. او معتقد است که ”توده‌های مردم همواره بر سر سفره‌ای جمع می‌شوند که سیری آن‌اندک و گرسنگی آن بسیار است“، نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبه ۶۴۹.

۲۴۳ - اندیشه‌های سیاسی در اسلام، حمید عنایت، ص ۴۴.

۲۴۴ - ولایت فقیه، صص ۵۸ و ۶۲.

۲۴۵ - نظام حکومت در اسلام، حصص ۳۰ و ۹۶.

هر که بانی شود، اهداء می‌کند و تازه، اینها، غیر از آراء اسیر گوسفندی است... آراء رأس‌ها (الاغ‌ها و گاوها)... رهبری نمی‌تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده از متن توade منحط باشد...”<sup>۲۴۶</sup>

وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، ناآگاه، کودک و گوسفند قلمداد شوند، لازم می‌آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: ”در پرتو هدایت او، امت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خوش را گم نکند“<sup>۲۴۷</sup>.

چنانکه گفته ایم اصل ”ولایت“ (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفویلیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متاثر از قرآن است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژه ”ولاء“ و ”ولایت“ و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهی پدر، حجر و قیومیت (قیم صغار، اشخاص غیررشید و مجانین) مصادیقی از نظریه ”ولایت“ (سرپرستی) می‌باشند<sup>۲۴۸</sup>.

آیت الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود ”ولی“ و ”قیم“ را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می‌داند. به عقیده او: ”قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت

۲۴۶ - امت و امامت، صص ۵۰۴ و ۶۰۴ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷. مقایسه کنید با: بخشی در باره مرجعیت و روحانیت، مقالة آیت الله سیدحسین طباطبائی، صص ۷۴، ۷۳، ۹۳-۹۴؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقالة مرتضی مطهری، صص ۳۶۱-۳۶۲؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، ص ۹۱-۹۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲۴۷ - شیعه یک حزب تسام، ص ۴۷، م. آ. ۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بخشی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶.

۲۴۸ - نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد ۱۱۸۰-۱۱۹۴ و ۱۲۰۷-۱۲۱۷.

هیچ فرقی ندارد“.<sup>۲۴۹</sup>

مرتضی مطهری نیز تأکید می کند: ”امامت و پیشوائی، نوعی ولایت است، زیرا نوعی حق سلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است“<sup>۲۵۰</sup>. با چنین اعتقادی است که ”اسلام – بدون استثنا – در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می کند“<sup>۲۵۱</sup>. بروز این مفهوم اعتماد به ”ولایت“ اساسی ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا ”فطری“، ”غیرقابل الغاء و تغییر“ و ”اهمال ناپذیر“ می دانند که ”برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد“<sup>۲۵۲</sup>. بقول دکتر شریعتی: ”قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینی، منوط به اصل ولایت است“<sup>۲۵۳</sup>.

بنابراین: در فلسفه سیاسی شیعه، استقرار حکومت اسلامی، لزوماً

<sup>۲۴۹</sup> - ولایت فقیه، ص ۴۶.

<sup>۲۵۰</sup> - خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۳۶۱-۳۶۲. مقایسه کنید با نظر آیت الله طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷.

<sup>۲۵۱</sup> - علامه طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۲۶؛ اسلام و نیازهای واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص ۵۲. آقا سید ابوالفضل نبوی نیز در تعریف ”ولایت کلیه“ می گوید: ”امام هر عصری با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرماننفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستی، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است“، امراء هستی، ص ۷۸، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ هجری قمری.

<sup>۲۵۲</sup> - نگاه کنید به نظرات آیت الله طباطبائی در: بحثی در مرجعیت و روحاًیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۷۵-۷۶ و ۷۹ و ۸۲ و ۹۲ و ۹۶ و ۹۸ محمد تقی شریعتی: خلافت و ولایت...، ص ۱۹۳. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتی اقتصاد اسلامی را نیز جزوی از ”سیستم ولایت“ می دانند، ”سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلام است“، ابوذر ورد اسی: جزییت فلسفه حزبی، ص ۲۰۷،

<sup>۲۵۳</sup> - اسلامشناسی، ج ۱، ص ۸۶، م. آ. ۱۶؛ حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ. ۱۹.

و لاجرم مبتنی بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولی" (سرپرست) امت، و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهائی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبری و رسالت از منبع الهی به جانشینان پیغمبر - یعنی امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) - تفویض می‌شود.

امام (پیشاوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آرای اکثریت مردم عمل کند زیرا - قبل و فطرتاً - اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر "امام" سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می‌نماید. او تنها متعهد است که هرچه زودتر جامعه را بسوی "کمال" رهبری کند، حتی اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علی رغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتی: "مسئلیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئلیت گستاخ بودن در برابر مصلحت‌ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذاته و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشاوا) در راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبری و پیشرفت - یعنی تغییر انقلابی مردم - قرار دهیم آنوقت/انتخاب این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی‌دهند که با سنت‌ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می‌کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می‌کند و به آنها درس جدید

تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسنول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علیرغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لرزان دموکراسی نصی‌سپارد”<sup>۲۵۴</sup>.

دیگر متفکران ”اسلام راستین“ نیز تأکید می‌کنند که: ”در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آرا مردم باشد، قطعاً اکثرب آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی ولذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد...“<sup>۲۵۵</sup>.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌کند، مسئله حاکمیت و منشأ آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثرب مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند، اما در حکومت اسلامی (در

۲۵۴ - دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص ۴۰۰-۵۰۰ و ۵۲۱ و ۶۰۱-۶۰۲ و ۶۳۰-۶۳۱ م. آ. ۲۶؛ مستولیت شیعه بودن، صص ۲۴۸-۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۶۴، م. آ. ۷۱؛ انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ. ۱۹۰؛ کلمات داخل پرانتز از ما است.

۲۵۵ - آیت الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۷، مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بخشی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۸۵-۸۶؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص ۳۶-۲۵؛ محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۸۸-۸۹؛ جمعت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۵۰ و ۷۶ و ۹۷-۹۸.

هر شکل و نام آن) بدليل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان‌ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می‌شود.

فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انساع حکومت‌های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصلاح رهبر است. در این فلسفه، امام، انسان مافوق و پیشوای است. ابرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند. دوام و قوام جامعه بوجود امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می‌سازد. امام، "پیشوای" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوای است تا در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند.<sup>۲۵۶</sup>

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می‌کنند: "رهبری، مطلقاً، هیچ تعیینی به سمت پائین (تدوہ‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد، تعین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می‌کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتواهی مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند".<sup>۲۵۷</sup>

۲۵۶ - نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۸-۴۷؛ امت و امامت، صص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۸-۵۴۶، م. آ. ۲۶. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، صص ۹۴ و ۹۶؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، صص ۱۱-۱۲، ج ۵، ص ۵۶؛ ولایت قیه و حاکمیت ملت، حجت الاسلام حسن طاهری خرم آبادی، صص ۶۰-۶۱؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی صدر، ص ۲۶۳.

۲۵۷ - سخنرانی مهدی ابریشم چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۲۳.

مسئله ولایت فقیه براساس آیه ۵۹ سوره نسا قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می کند که: "اطبِعُوا اللَّهَ وَ اطْبِعُوا الرَّسُولَ وَ اولی الامْرِ مِنْکُمْ" (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشیان وی را اطاعت کنید) فقهاء و مفسرین شیعه "اولی الامر" را ناظر بر امامان شیعه و جانشیان آنان (فقهاء) می دانند. بنظر آیت الله خمینی: "رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، ائمه اطهاراند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهاء عادل علمدار این مقامات هستند... فقهاء از طرف امام(ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمثیل امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی، از آنجا که فقهاء، امنا رسول هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاءست از گرفتن خسوس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که

<sup>۲۵۸</sup> "الفَقَهَا حَكَامُ عَلَى السَّلَاطِينِ"...

دکتر علی شريعی نیز در باره نقش سیاسی امام و ولی فقیه معتقد است: "امام در کنار قدرت اجرائی نیست. هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتضی، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه

<sup>۲۵۸</sup> - ولایت فقیه، صص ۱۹-۲۱، ۴۲-۴۳، ۳۵، ۳۹، ۶۷، ۶۵، ۴۵، ۴۷، ۷۰ و ۷۶؛

کشف الاسرار، صص ۲۳۴-۲۳۲.

”اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم“ توصیه می کند و امام را ”ولی امر“ می داند که خدا اطاعتیش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیرامام که نایب اوست در شیعه شناخته می شود (زیرا که) *العلماء حکام على الناس*<sup>۲۵۹</sup> . مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، در باره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می کنند: ”باوجود عامل هدایت کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده ها و افراد جامعه بجا نمی ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می کند که سراسر جامعه را دربر گرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند...، توده های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید“<sup>۲۶۰</sup>. روشن است که در این ”تقلید“، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و حتی گناه کبیره خواهد بود. در چنین شایطی، ایمان به سلطه باسلطه ایمان در هم می آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک

- ۲۵۹ - امت و امامت، ص ۵۹۲، آ.م. ۲۶؛ جهت گیری طبقاتی اسلام، صص ۱۵۲-

۱۵۳ - م.آ. ۱۰؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بخشی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۹۴؛ آیت الله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولایت ها، صص ۳۶۴-۳۶۲ و ۳۶۹-۳۶۸؛ آیت الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۱۷ و ۳۰ و ۳۹ و ۷۱ و ۱۸۱.

- ۲۶۰ - نشریه مجاهد، شماره ۲۶۰، ص ۱۰؛ چگونه قرآن بسیار موزیم (۲)، ص ۶۴، از اشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، ص ۱۱، ج ۵، ص ۵۴؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، دد گفتار، صص ۲۲۷-۲۲۶؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، آ.م. ۱۹.

است، بقول دکتر شریعتی "باید اطاعتی کورکورانه و تشکیلاتی داشت... این معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیرامام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است"<sup>۲۶۱</sup>.

بنابراین: امام یا ولی فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت‌ها هستند، از بین ببرید، (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد"<sup>۲۶۲</sup>.

\* \*

"انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق" در حقیقت طرح و تثبیت نظریه امامت و ولایت در ایدئولوژی و فلسفه سیاسی مجاهدین بود. این "انقلاب ایدئولوژیک" با طرد عناصر غیراسلامی و التقااطی

۲۶۱ - نقش انقلابی یاد و یادآوران، صص ۲۰۸-۲۰۹، م. ۷۶؛ حسین وارث آدم، صص ۲۶۷-۲۶۸، م. ۱۹۶۸. مقایسه کنید با نظر دکتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره ۵، مقاله "عقل و آزادی". همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگی و دلبرگی، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۵؛ آیت الله طالقانی در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می‌کند که: "... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادات نبود، توحید در ذات و در عبادات، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت. آزادی و مساوات از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می‌گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنی: تسليم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی...: "تبیه الامه و تنزیه الله". علامه محمد حسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص. ۸.

۲۶۲ - ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۷۵ و ۷۸. همچنین نگاه کنید به سخنرانی او: روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ماه ۶۶.

(مارکسیستی- سویسیالیستی) بسود تحکیم اصول اساسی شیعه، نظریه امامت و ولایت را در بینش سیاسی- ایدئولوژیک مجاهدین خلق تحکیم و تشییت کرده است.

” انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین“ و طرح مستله ”رهبری خاص الخاص مسعود رجوی“ - جدا از علل و انگیزه های سیاسی- تشکیلاتی و جوانب اسرارآمیز، اخلاقی و عاطفی آن، اگر برای همه سازمان های سیاسی ایران حیرت و شگفتی بدنبال داشت، برای آگاهان مسائل اسلامی و خصوصاً شیعی - اما - قابل فهم و پذیرش بود، زیرا روشن بود که مجاهدین خلق با اعتقاد به اسلام و قبول فلسفه سیاسی تشیع (یعنی امامت و ولایت) بعنوان چهارچوب ایدئولوژیک و ارزشی خود، سازمان خویش را اساساً بر حول رهبری و تداوم نظریه امامت و ولایت بنا نهاده اند.

مسعود رجوی (همانند آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و...) تأکید کرده که: ”امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست“<sup>۲۶۲</sup>. با اعتقاد به اصل ولایت است که رجوی، انتخاب رهبری را مغایر با اصول عقیدتی خویش می داند و تأکید می کند: ”علی العموم در سازمان ها و احزاب... کمیته هایی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب، کمیته های بالاتری را انتخاب کنند... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان از انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیک

<sup>۲۶۲</sup> - تبیین جهان، ج ۱، ص ۳۷ و ۴۱، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۵، ص ۵۴. همچنین نگاه کنید به کتاب: ضرورت عام رهبری، صص ۵۰ و ۱۴۷-۱۴۸.

است، در رأس رهبری دسته جمعی سازمان - به معنای رهبری عام - قرار دارد<sup>۲۶۴</sup>. بر این اساس "رهبری (امام یا ولی فقیه) مطلقاً هیچ تعیینی به سمت پانین (توده‌ها) را نمی‌تواند پذیرد... در یک سازمان انقلابی، یگانگی ایدئولوژیک - که تجسم مادی آن در رهبری یگانه ایدئولوژیک است - اساسی ترین بستر دموکراسی و رهائی است... جز با ایدئولوژی و روابط فوق دموکراتیک درونی، امکان ندارد که متحد بمانیم..."<sup>۲۶۵</sup>. بنابراین: هرگونه تأمل، تعقل و تردید در فلسفه وجودی "انقلاب ایدئولوژیک" امری باطل و بیهوده است چرا که "برای فهم و درک آگاهی شکرف و رهبری خاص الخاصل مسعود رجوی... تنها و تنها با رهائی کامل از هرگونه تردید می‌توان بسوی آن دست دراز کرد"<sup>۲۶۶</sup>.

۲۶۴ - سخنرانی مسعود رجوی، نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، نهم اسفند.

۲۶۵ - نشریه مجاهد، شماره‌های ۲۵۵ و ۲۵۶، سخنرانی مهدی ابریشم چی و شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق).

۲۶۶ - ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، ص ۳۴. این کتاب، تنها تحلیل نیمه رسمی درباره "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" است که متن آن قبلاً در نشریه مجاهد چاپ گردیده و بعد بصورت کتاب، از طرف انتشارات واپسیت به سازمان مجاهدین (انتشارات طالقانی) منتشر شده است. تویستنده - مانند دکتر شریعتی - ابتدا اصل امامت یا رهبری عام و تمام را مغایر با اصول دموکراتیک و موازین آزادیخواهی می‌دانست و لذا - مدت‌ها - در "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و "طرح و تشییت رهبری خاص الخاصل مسعود رجوی" با تردید، آشتفتگی و سرگردانی می‌نگریست (চص ۹ و ۱۴ و ۲۳ و ۲۸). اما پس از یک ماه "کشف و شهود عارفانه" و "سفر دور و دراز تاریخی" و با "رهائی کامل از هرگونه تردید" سرانجام به توجیه عجیب و "کشف عظیم" ای نائل شد: "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق کشف بزرگی است هستنگ کشف قره جاذبه زمین و کشف قره بخار"! نگاه کنید به: صص ۲۹ و ۳۲-۳۱ و ۴۲، ضرورت عام رهبری، و مقایسه کنید با نظر دکتر علی شریعتی، شیعه یک حزب تمام عیار، ص ۸۱، م. آ. ۷۶ که در آن، کتاب "سیر تدریجی تحول قرآن" مهندس مهدی بازرگان را "کشفی هستنگ کشف نیوتون" دانسته است!!!

قبل‌گفتیم که خداگونگی انسان و خلیفه بودن وی بر زمین بجای خدا در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) است چرا که نشان داده ایم در دیدگاه قرآنی، انسان‌ها - در تحلیل نهانی - یا عبدالله هستند یا "اغنام الله" (گوسفندان خدا). با این دیدگاه و با اعتقاد به اصل امامت و ولایت کلیه یا "رهبری تام و تمام" است که در دیدگاه مجاهدین خلق، مسعود رجوی نیز چونان موجودی "فوق بشری" متصل به "منبع وحی" و حتی "خدا" قلمداد می‌شود که "آینده" را می‌بیند و جهان و جامعه را در حیطه "آگاهی شگرف" خود دارد.<sup>۲۶۷</sup>

مهدی خدائی صفت (عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق) در باره " انقلاب ایدئولوژیک" و نقش و جایگاه معنوی مسعود رجوی در اندیشه و اعتقاد مجاهدین - بروشنا - تأکید می‌کند: "ما به خدائی معتقدیم که در عمل روزمره ما حضور داشته باشد، خدائی که بتوانیم با او رابطه‌ای واقعی و عینی برقرار کنیم و این، جز از طریق تنظیم رابطه با رهبری تام و تمام عقیدتی (یعنی مسعود رجوی) حاصل نمی‌شود".<sup>۲۶۸</sup>

هدف اساسی و رسالت غائی امام (رهبر) پرورش و ایجاد یک "امت" است یعنی ایجاد یک جامعه مبتنی بر یک ایدئولوژی. بنابراین: امت یک جامعه اعتقادی است و امام، رهبر عملی و عینی امت است، یعنی زمامداری که این جامعه اعتقادی را بسوی تحقق هدف‌هائی که

۲۶۷ - برای آگاهی از نمونه‌های اینگونه باورها در نزد مجاهدین و علل روانی و اجتماعی آن نگاه کنید به: نشریه مجاهد، شماره‌های ۲۵۰ تا ۲۶۰؛ اندیشه رهانی، شماره ۵، صص ۹۸-۳۰.

۲۶۸ - نشریه مجاهد، شماره ۲۴۶، ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۶، ص ۳۵.

مکتب و مذهب آن را تعیین کرده، هدایت می‌کند و رسالت امت سازی پیامبر را ادامه می‌دهد. اگر ملت در تنوع آرا و عقاید واقعیت می‌یابد، امت - اما - تنها و تنها براساس "وحدت کلمه"، یگانگی عقیده یا "توحید فکری" بوجود می‌آید: "افراد یک امت - از هر خون و خاک و نژاد - یک گونه می‌اندیشند، ایمانی یکسان دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند که بسوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به کمال ببرند نه به سعادت".<sup>۲۶۹</sup>

بدین ترتیب: جامعه بی طبقه توحیدی نظریه پردازان اسلام راستین، تولد می‌یابد. جامعه بی طبقه توحیدی - در واقع - قبول فلسفه سیاسی تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوائی امام یا ولی فقیه، یکی شدن یا بقول مجاهدین "یگانه سازی" اعتقادات، بینش‌ها، روش‌ها، راه‌ها و توحید در اندیشه و عمل است: "در جامعه توحیدی تمام ذرات و همه حرکات و پدیده‌های وجود با یک آهنگ و به یک جهت در حرکت اند و هرچه به آن سوی، روی ندارد، نابود شدنی است. جامعه‌ای که در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می‌آید، جامعه‌ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه‌ای که مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همه عرصه‌های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد".<sup>۲۷۰</sup>

۲۶۹ - امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۵۲۰، م. آ. شیعه، یک حزب تمام، شریعتی،

ص ۴۵، م. آ. همچنین نگاه کنید به: جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۸۷.

۲۷۰ - اسلامشناسی، دکتر شریعتی، ص ۱۷۲، م. آ. تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳؛

مقایسه کنید با نظریات آیت الله طباطبائی در کتاب: روابط اجتماعی در اسلام، ص ۸۴؛

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۸۴؛ مجاهدین خلق: پراغماتیزم، صص ۲۷-۲۸؛

جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر وردابی، ص ۲۶۰.

اسلام بنا بر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، نمی‌توانست - و نمی‌تواند - حامل آزادی‌ها و برابری‌های حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - بصورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، بردۀ و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - بعنوان یک نص و حکم ثابت در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است<sup>۲۷۱</sup>.

در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد<sup>۲۷۲</sup>. با اینحال گروهی از نظریه پردازان "اسلام راستین" از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسياليسم سخن گفته‌اند و خصوصاً از شورا و حکومت شورائی یاد کرده و در این باره به آیه‌ای از قرآن (امرهم شوری بینهم) استناد کرده‌اند<sup>۲۷۳</sup>. در حالیکه اسلام یک نظام ایدئولوژیک است و هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته ایدئولوژی اسلام و به شرط اعتقاد به آن، طرح می‌شود. بهمین جهت در نظام اسلامی، انسان‌ها نه براساس خاستگاه طبقاتی یا اجتماعی خویش، بلکه - ابتدا - براساس گرایش‌های اعتقادی خود به مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند<sup>۲۷۴</sup>. در این طبقه بندی آنچه اصل و اساسی است نه انسان - بعنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه اصل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی

۲۷۱ - نگاه کنید به: اسلام‌شناسی، علی میرنطروس، صص ۵۳-۴۸ و ۶۳-۵۶؛ پندار یک "ند" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلام‌شناسی)، صص ۴۸-۴۰ و ۵۸-۵۵ و ۷۶-۸۰.

۲۷۲ - آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، کیهان هوایی، ۹ اردیبهشت ۶۶، ص ۸.

۲۷۳ - لازم به تذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه ۱۵۹، سوره آل عمران است و نه تنها معنای "شورا" - در معنای امروزی نیست، بلکه مزید نظریه ولایت است. در این آیه، خدا به محمد (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می‌کند که: "اگر امت بنادانی در باره تو بد کنند، برای دلجوشی آنها در کار جنگ مشورت نمای، اما، آنچه خود تصمیم گرفتی انجام ده".

۲۷۴ - امت و امامت، شریعتی، ص ۵۷۸.

و یک حقیقت برتر است. اسلامی که بقول مسعود رجوی: "محکم و استوار بر جای خویش خواهد ماند. هیچ کس و هیچ مکتبی هم تا به ابد، معتبرش نخواهد شد. هر کس معارض بشود چون با حق درآویخته، به خاک سیاه خواهد نشت"<sup>۲۷۵</sup>.

در نظام اسلامی، اصل بر اصالت ایدئولوژی است نه بر اصالت انسان، و هدف: اسارت انسان‌ها در برابر یک استبداد بیرونی (بنام خدا و امام) و انقیاد آن‌ها به یک ایدئولوژی عام و فراگیر می‌باشد<sup>۲۷۶</sup>. بقول دکتر شریعتی، هدف: "بازگشت به مذهب بعنوان یک استراتژی و یک ایمان، و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی می‌باشد"<sup>۲۷۷</sup>. "باید یک جنگ آزادیبخش برای خود اسلام آغاز کنیم که اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پیدا کند، نه اینکه مسلمان‌ها نجات پیدا کنند..."<sup>۲۷۸</sup>. نظریه پردازان "اسلام راستین" با محوری کردن دین در زندگی انسان‌ها و تبیین و تفسیر آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم تحت احکام شریعت، تأکید می‌کنند: توحید یکی از اصول اسلام در کنار دیگر اصول اعتقادی - مانند نبوت و قیامت و غیره - نیست بلکه توحید زیربنای همه این عقاید است. توحید زیربنای حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی است. به عبارت دیگر: توحید، مبنا و جهت اساسی همه وجوده زندگی انسان، اندیشه، احساس‌ها و اعمال با هر شکلی و کیفیتی است... پس تمام چیزهای این سیستم، این فرهنگ و این جامعه فی الواقع اسلامی

۲۷۵ - تبیین جهان، دفتر اول، ص ۳۰.

۲۷۶ - این اصالت ایدئولوژی - چنانکه گفتم و خواهیم گفت - از طریق "اصالت رهبر" (پیشوا یا امام) واقعیت می‌باید.

۲۷۷ - تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳.

۲۷۸ - جهت گیری طبقاتی در اسلام، ص ۱۳۳، آ.م. ۱۰، نسخه پرسنلی از کتاب فتوح، نشر

به این ختم می‌شود که خدا را دریابد، نه توی انشاء، بلکه در عمل، توی عمل یعنی چه؟ یعنی جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر باشد... جوهر نظام، خداست”<sup>۲۷۹</sup>

بنابراین: ”توحید زیرینای همه ارزش‌ها و اساس همه نوامیس اسلامی“ است. آزادی، دموکراسی و عدالت فقط و فقط با پذیرش این اصل قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان جهان‌بینی توحیدی است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می‌خواهد ”به هر قیمتی“ جامعه را نه به ”سعادت“ بلکه بسوی ”کمال“ هدایت نماید.

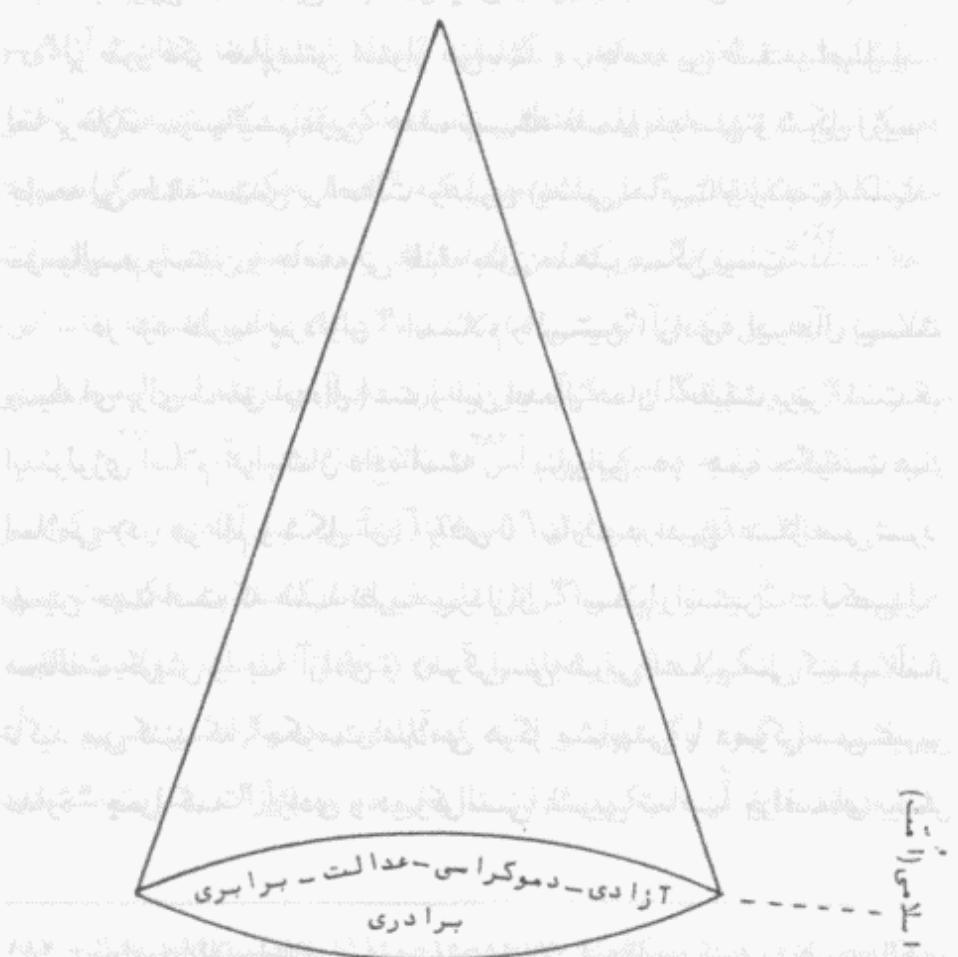
علامه سید محمدحسین طباطبائی در باره اهمیت اعتقاد به توحید و پیوند آن با آزادی و عدالت اجتماعی می‌گوید: ”عده‌ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه‌ها به بحث پرداخته‌اند با زحمت فراوان خواسته‌اند اثبات کنند که در اسلام، آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه ”لَا إِكْرَاهُ فِي الدِّينِ“ و نظایر آن استدلال کرده‌اند... آنچه فعلًا در اینجا می‌توسل بگوییم اینست که توحید، اساس همه نوامیس اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریع کند؟ اسلام در تمام قانونگذاری‌های خود، جز بر پایه توحید، اتکا نداشته است. این

۲۷۹ - اسلامشناسی، درسهای دانشکده مشهد، دکتر علی شریعتی، صص ۶۷-۶۸، آ.۲۱. نشریه کیان، شماره ۱۱، صص ۱۵-۱۶ مقاله ”حکومت دموکراتیک دینی“، عبدالکریم سروش؛ کتاب احیاء، دفتر پنجم، مقاله ”باعور دینی و داور دینی“، عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۰؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله مطهری، جهان‌بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص ۲۳۱، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص ۸؛ مجاهدین خلق: دیدگاه‌های مجاهدین خلق در باره قانون اساسی دولت اسلام، ص ۷۵.

توحید یعنی اینکه سه اصل مسلم توحید، نبوت و معاد را قبول داشته باشد... بنابراین آزادی در دایره این عقاید وجود دارد و اگر آزادی را خارج از این دایره نیز جاری و ساری بدانیم، دین را از اصل، ویران کرده ایم”<sup>۲۸۰</sup>.

#### اعتقاد خدا

#### (توحید)



۲۸۰ - ارزش‌های اجتماعی در نظام اسلامی

۲۸۰ - روابط اجتماعی در اسلام، صص ۴۶-۴۷ و ۶۷-۶۸ بخشی در مرجعیت و روحانیت، صص ۸۵-۸۶.

مرتضی مطهری نیز با تکیه بر آرا علامه طباطبائی تأکید می‌کند: "ما، عدالت را هم در سایه خدا می‌خواهیم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و یاد خدا اثری نباشد، ما از چنین عدالتی بیزاریم"<sup>۲۸۱</sup>.

بنابراین: جامعه بی طبقه توحیدی (قسط) جامعه‌ای است که - اساساً - "بر طرز فکر خدایپرستی استوار می‌باشد... جامعه بی طبقه، اصل است اما برخلاف سوسياليسم غربی، هدف نیست. فلسفه سیاسی و شکل رژیم در جامعه بی طبقه مبتنی بر اصالت رهبری (یعنی امامت و ولایت) است... سوسياليسم راستین و جامعه بی طبقه بدون مذهب مع肯 نیست"<sup>۲۸۲</sup>.

در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین" آزادی، ایده‌آل نیست. وسیله‌ای برای تحقق ایده‌آل است و این ایده‌آل همان "حقیقت برتر" است که ایدئولوژی اسلام آنرا نشان داده است<sup>۲۸۳</sup>. بنابراین: در همه حکومت‌های اسلامی (در هر نام و شکل آن) آزادی با اسارت در دین آغاز می‌شود، بهمین جهت است که همه نظریه پردازان "اسلام راستین" - یکصدا - مخالفت خویش را با آزادی و دموکراسی غربی اعلام می‌کنند. آنان تأکید می‌کنند که "حکومت اسلامی هرگز مشابهتی با دموکراسی غربی ندارد" چرا که "آزادی و دموکراسی غربی تماماً خرافه‌ای بیش

۲۸۱ - پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۵۴-۵۵ و ۳۰۷. مقایسه کنید با نظر عبدالکریم سروش در مصاحبه با نشریه فرانسوی لوموند، ۱۹۹۷، ۴-۵ اوت.

۲۸۲ - تاریخ تکامل فلسفه، دکتر شریعتی ص ۷، م ۴۳۱، اسلامشناسی ۱، ص ۷۵، م ۱۶۰؛ مذهب، علیه مذهب، ص ۲۲۲، م ۲۲۲. مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، مقاله "سوسياليسم، مولودی آلوده"، کیهان هوائی، ص ۱۲، ۵ آذر ۱۳۶۵؛ احمد رضایی، راه حسین، ص ۷؛ ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲۸۳ - امت و امامت، شریعتی، صص ۵۰۴-۵۰۵.

نیست”<sup>۲۸۴</sup>. آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان ”حجاب عصمت به چهره فاحشه“ است<sup>۲۸۵</sup>. در نزد نظریه پردازان ”اسلام راستین“: ”آزادی در جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می‌شود. آزادی غربی بنام آزادی زن و صریح تر، آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت فاسد کرده است...“<sup>۲۸۶</sup>. از این گذشته، در جامعه‌ای که اکثریت مردم آن - پیش‌پیش - ناقص و نادان و گوسفند قلمداد شده‌اند، رعایت آزادی و دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه بقول دکتر شریعتی: ”حتی خطرناک وِ ضدانقلابی“ می‌باشد چرا که ”اصل حکومت دموکراسی - برخلاف تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است، بنابراین: رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی شود و انقلاب را به دموکراسی رأس‌ها (الاغ‌ها) بسپارد...“<sup>۲۸۷</sup>.

مخالفت نظریه پردازان ”اسلام راستین“ با آزادی و دموکراسی غربی - اساساً - از واپس گرانی تاریخی (بازگشت به حکومت صدر اسلام) و از انگیزه‌های ارتجاعی آنان (تحقیق امامت و ولایت فقیه) سرچشمه می‌گیرد و گرنۀ روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با همه ضعف‌های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستمدیده

۲۸۴ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین...، ص ۱۱۴؛ راه حسین، احمد رضائی، ص ۸.

۲۸۵ - دکتر شریعتی، حسین، وارث آدم، ص ۹۹.

۲۸۶ - آیت الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ مسئله حجاب، ص ۲۴۴. مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در باره آزادی زن در ایران: غرب زدگی،

صف ۵۱-۵۰.

۲۸۷ - امت و امامت، صص ۶۰۷ و ۶۲۲؛ شیعه، یک حزب تسام، ص ۷۴، م. آ.

کلمات داخل پرانتز از ما است.

است. این آزادی و دموکراسی نه یک "کلمه مبتذل و صرفاً آزادی انتخاب بین کارتر و ریگان است"<sup>۲۸۸</sup> و نه "هدیه بورژوازی و لقمه چرب و شیرین مسمومی است که با صد منت به ما اعطا می‌کنند"<sup>۲۸۹</sup>. چنین نگاهی به ماهیت و منشأ آزادی و دموکراسی غربی در حقیقت جلوه‌ای از نظریه ولایت است که اکثریت مردم (حتی در جوامع غربی) را نادان و ناقص و منحط قلمداد می‌کند. آزادی و دموکراسی غربی حاصل ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع غربی و محصول مبارزات مشترک مردم و روشنفکران مترقی در کشورهای اروپائی و آمریکائی است که در ادامه خود - از جمله - باعث جدائی دین از دولت شده است.

۲۸۸ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین...، صص ۷۴ و ۱۱۴. ۲۸۹ - دکتر شریعتی، امت و امامت، ص ۶۲۲.

## جدائی دین از دولت

با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام اسلامی و جایگاه اسلام - عنوان یک حقیقت برتر - و با توجه به نقش، مقام و متزلت امام یا ولی فقیه - عنوان "پیشا" و "تجسم عینی ایدئولوژی اسلام" - عقیده نظریه پردازان "اسلام راستین" در باره عدم جدائی دین از دولت قابل درک است، زیرا که امام یا ولی فقیه در کنار قدرت اجرائی نیست، او خود، مسئولیت مستقیم سیاسی جامعه را دارد و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست. امام یا ولی فقیه هم پیشوای دین است و هم رئیس و رهبر دولت. بنابراین در عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسئله ای بنام جدائی دین از دولت - اساساً - نمی تواند وجود داشته باشد، چرا که در حقیقت، امامت جنبه معنوی شخصیت امام و خلافت، جنبه سیاسی - اجتماعی شخصیت اوست. مسئولیت امامت و خلافت در فلسفه سیاسی اسلام یکسان است و تفاوتی ندارد.<sup>۲۹۰</sup> بر این اساس است که دکتر شریعتی، مجاهدین خلق و دیگران جدائی دین از دولت (حکومت) را "انعکاسی از فکر القائی جدید غربی و ساخته و پرداخته ابرقدرت‌ها" می دانند و تأکید می کنند که "نظریه جدائی دین از دولت را قدرت‌هایی بنام تشیع ساخته‌اند... این نظریه، تعبیر دیگری است از تفکیک سیاست از روحانیت"<sup>۲۹۱</sup>

۲۹۰ - نگاه کنید به: احکام السلطانیه، ابوالحسن مادری، صص ۶-۴ و مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی، امت و امامت، صص ۵۸۲-۵۸۵ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۵۷-۵۸.

۲۹۱ - نگاه کنید به: امت و امامت، صص ۵۸۴ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولایت فقیه، صص ۱۶-۲۱؛ نشریه راه آزادی (وابسته به مجاهدین خلق)، مقاله ابودذر وردابی، شماره ۲، ص ۳۱؛ جلال کنجه‌ای، نشریه راه آزادی، شماره ۶، صص ۲۲ و ۲۰ و ۱۹.

- اسلام راستین و توتالیتاریسم (تمام خواهی و سلطه گرانی) مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگی‌های توتالیتاریسم این واقعیت را روشن می‌کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان دارای ذخایر فراوانی از اصول و ویژگی‌های توتالیتاریسم (فاشیسم و نازیسم و استالینیسم) می‌باشد، از جمله می‌توان از اصول و مشخصات زیر یاد کرد:
- ۱- وجود یک شخصیتِ گیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر.
  - ۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریع تصمیمات پیشوا یا امام.
  - ۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه.
  - ۴- کنترل و سلطه گستردهٔ پلیس سیاسی و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد.
  - ۵- ایجاد همصدایی و "وحدت کلمه".
  - ۶- بسیج و بسیج توده‌ای.
  - ۷- ایجاد "جامعهٔ بنی طبقه".
  - ۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی.
  - ۹- ضدیت با روش‌فکران.
  - ۱۰- اقتباس و استفاده از واژه‌ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و جامعه‌شناسی مدرن.
- هم در آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" و هم در توتالیتاریسم

حضور و وجود یک شخصیتِ گیرا و "آبرمرد" نقش و جایگاه اساسی دارد. در تفکرات اسلامی، این شخصیت گیرا، امام، رهبر یا ولی فقیه است و در نظام‌های توتالیتر این شخصیتِ فرهمند (charismatique) پیشوا نامیده می‌شود.

امام یا پیشوا کسی است که صفات "فوق انسانی" دارد و این صفات دارای برجستگی هائی است که دارنده آن (یعنی امام یا پیشوا) را بصورت "مرد تقدیر" و "فرستاده خدا" معرفی می‌کند. بر این اساس چنین وانمود می‌شود که در تصمیمات امام یا پیشوا حکمتی است که زمینیان (یعنی مردم جامعه) از درک و فهم آن، عاجز و ناتوانند. به این جهت خصوصی‌ترین اعمال رهبر یا پیشوا (حتی ازدواج‌ها و طلاق‌هایش...) اقدامی "تاریخ ساز" و در جهت "منافع خلق و انقلاب" معرفی می‌شوند. در حقیقت امام یا پیشوا عامل حیات و بقای جامعه است و بقول دکتر شریعتی: "حیات و بقای جامعه به وجود امام یا پیشوا بستگی دارد" از این رو: هم در رژیم‌های توتالیتر و هم در رژیم اسلامی، امام یا پیشوا تنها یک رئیس مقدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرsh هیچ نهاد مستقلی وجود ندارد. او با یک دستور یا "فتوا"، حتی تنها حزب موجود و خودساخته را تعطیل می‌کند. از این رو، نظام‌های توتالیتر و نظام اسلامی را نمی‌توان نظام‌های "تک حزبی" دانست.

هم فاشیسم و نازیسم و استالینیسم و هم حکومت‌های اسلامی افراد را - بسادگی - قربانی چیزی می‌کنند که مصلحت جامعه می‌دانند. موج دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، الغاء آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان و روشنفکران و قتل عام اقلیت‌های ملی و مذهبی و سیاسی همه و همه می‌توانند با مصلحت جامعه - که در حقیقت مصلحت و منفعت خود

امام یا پیشا است - توجیه و تشریع شوند.<sup>۲۹۲</sup> اصل "اصالت رهبری" در رژیم های توتالیتاریک سلسله مراتب قدرت ایجاد نمی کند و مانند رژیم اقتدارگرا (اتوریتر) قدرت به ترتیب از بالا به پائین سیر نمی کند. در واقع، اصل اقتدار و مرجعیت در رژیم توتالیتاری از جهاتی اساسی بر عکس رژیم اقتدارگرا است زیرا اقتدار مرجعیت در شکل های سنتی آن - همواره - به قصد محدود کردن آزادی است و هدفش هرگز الغاء آزادی نیست حال آنکه رژیم های توتالیتاری و اسلامی، هدفشان الغاء آزادی است.<sup>۲۹۳</sup>

۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریع تصمیمات "پیشا" (امام) توتالیتاریسم و اسلام - اساساً و ابتدائاً - یک نظام ایدئولوژیک می باشند، در این دو سیستم، ایدئولوژی (فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و اسلام) عنوان یک حقیقت برتر، همه ارزش ها و عقاید اجتماعی، سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتاری چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است آنچنانکه رئیس سیاسی جامعه در عین حال رئیس مذهبی آن نیز هست، او است که قوانین مدنی، شرعی و اخلاقی را تنظیم، تفسیر و اجرا می کند.

ایدئولوژی - عنوان یک حقیقت برتر - چه در رژیم های توتالیتاری و چه در حکومت های اسلامی (خصوصاً شیعی) خود را از طریق تبلیغات گسترده، تفتیش، بازرگانی فکری، تکفیر مذهبی، قهر و خشونت، ارعاب،

۲۹۲ - نگاه کنید به: صص ۱۳۱-۱۳۰ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتاریسم (سلطه گرانی)، ص ۹۵، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۸، همچنین با: Hannah Arendt : Le systeme totalitaire, ed Seuil, Paris, 1972, pp.101-103.

تровер جسمی و فکری، سرکوب هر نوع دگراندیشی و آزاد فکری تحمیل و تشییت می کند. اصول ایدئولوژیک بعنوان "وحی منزل" و "کلام آخر" به ابزار تحقیق توده ها و وسیله ای برای سرکوب آزادی ها و آرمان های دموکراتیک روشنفکران جامعه بدل می شود. نازیسم (در آلمان) و فاشیسم (در ایتالیا)، استالینیسم (در شوروی) و حکومت جمهوری اسلامی (در ایران) نمونه های عینی و تاریخی این مدعای هستند.

ایدئولوژی برای رژیم های توتالیتر دو نقش اساسی دارد؛ نخست: ایجاد مشروعیت برای رژیم و رهبر است. رهبر در رژیم توتالیتر (مانند امام و پیشوای حکومت اسلامی) برای جلوه دادن اختیارات بلا منازع خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد زیرا برای مشروعیت حکومت او هیچ منبع دیگری وجود ندارد. این بدان معنا نیست که ایدئولوژی حکومت های توتالیتر (از جمله حکومت اسلامی) یک مقوله مشخص و تفسیر شده است، زیرا اگر نقش رهبر، تنها عملی کردن برنامه روشن و از پیش معین شده باشد اصالت با ایدئولوژی و برنامه است نه با رهبر. هرچه ایدئولوژی، روشن تر و برنامه، دقیق تر باشد، دست و پای "رهبر فرهمند" بیشتر بسته است. هیتلر در "نبرد من" نوشته است: "برای بسیاری از پیروان، جوهر جنبش ما، در نص برنامه ها و اساسنامه ما نیست بلکه در معناهایی است که ما می توانیم به آنها بدھیم".<sup>۶۹۳</sup>

دومین نقش ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر و اسلامی عبارت از ایجاد از خود بیگانگی و جنون جمعی در میان توده های هوادار است. موج تظاهرات جنونآمیز، خودسوزی ها و سیل نامه ها و طومارهای گریهآlod در بیان عجز و ناتوانی و بسی ارزشی وجود توده هوادار و در

۶۹۳- نبرد من، ص ۶۷.

ستایش، "عظمت"، "آگاهی شگرف" و "معجزه آسا"ی رهبر، سراسر نشریات، روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو-تلوزیونی رژیم‌های توتالیتر را پر می‌کنند. این امر، از خود دیگانگی و رواج بسیاری اخلاقی در میان توده‌ها را تشدید می‌کند. هنگامی که رهبر، دست به تجاوزات آشکار به حقوق مردم می‌زند و حتی چهارچوبهای پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می‌گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد که جلو بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری متوجه نماید. در اینجاست که ایدئولوژی از طریق جنون جمعی و همراه با بسیاری اخلاقی نسبت به قربانیان، بكمک رژیم‌های توتالیتر می‌شتاید. هیتلر، استالین و خمینی و مسعود رجوی موفق شدند این "بسیاری اخلاقی" را بوجود آورند. وظيفة ایدئولوژی اینست که "مسائل"ی بوجود آورد که بتوان خشم مردم از کم و کاستی‌ها و بسیاری‌های موجود را متوجه آنها کرد. این مستولین و مقصرين، گاهی مشخص ترند: برای هیتلر، یهودیان و برای آیت‌الله خمینی، شیطان بزرگ (آمریکا) و جنگ عراق و... گاهی مبهم‌تر (مانند خرابکاران، خائنین، ضدانقلاب و...).

باید یاد آور شد که تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر و رژیم‌های مبنی بر دموکراسی، انحصاری بودن ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر است.<sup>۲۹۴</sup>

۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه هم در آراء متفکران "اسلام راستین" و هم در عقاید نظریه پردازان فاشیسم و استالینیسم، توده‌های مردم به "صفار" و یا به "گله‌های

گوسفند” تشبيه شده‌اند که امام یا پیشوا، ”رسالت“ دارد تا آنها را سرپرستی و هدایت نماید. هیتلر در کتاب ”نبرد من“ از توده‌های مردم بعنوان ”گله رأی دهنده“ و ”منحط و مقلد“ یاد می‌کند. گوبیلز و موسولینی توده‌ها را ”موم‌ها و گل‌های خام“ ی تصور می‌کردند که می‌توان – به دلخواه پیشوا – آنها را به هر شکلی درآورد. به عقیده روبرت لیه (نظیره پرداز جبهه کارگری حزب نازی) اکثریت مردم جامعه ”کودکان بزرگی هستند که هیچگاه فکر نمی‌کنند. بنابراین باید دائمآ آنها را آموزش داد و مواظب شان بود...“ چنانکه دیدیم در آراء نظریه پردازان اسلام راستین (خصوصاً دکتر شریعتی، طباطبائی و آیت‌الله خمینی) نیز از توده‌های مردم بعنوان ”گله‌های رأی دهنده“، ”گوسفند“، ”منحط و مقلد“، ”ناقص و نادان“ و ”کودک“ یاد شده است.<sup>۲۹۵</sup>

#### ۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی

و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد برای رژیمی که مدعی ساختن جهانی تازه براساس ایدئولوژی و الگویی از پیش معین است و برای رژیمی که بقول هیتلر و استالین می‌خواهد ”انسان‌های طراز نوین“ بسازد که جز به مسلک و ایدئولوژی رسمی به چیزی نیاندیشند، طبیعی است که هیچگونه اصول اخلاق شخصی یا ارزش‌هایی که از حوزه کنترل رهبری جامعه خارج باشد، قابل تحمل نیست. بنابراین، هم رژیم توتالیتاری و هم رژیم اسلامی می‌کوشند تا اصول و اخلاقی خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاههای اخلاقی و

۲۹۵- نگاه کنید به صص ۱۲۲-۱۲۴ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتاریسم (سلطه گرانی)، صص ۵۴ و ۸۴؛ نبرد من، هیتلر، صص ۳۵ و ۳۶ و ۸۴ و ۸۷.

ارزشی پیشین وجود داشته است.<sup>۲۹۶</sup> دستگاه اخلاقی رژیم‌های توتالیتر و رژیم اسلامی را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: "آنچه که به هدف اصلی رژیم خدمت می‌کند، اخلاقی و آنچه در راه آن مانع ایجاد می‌کند، غیراخلاقی است". بنابراین از نظر این دو نظام هیچ چیز خصوصی - از جمله اخلاق خصوصی - وجود ندارد.<sup>۲۹۷</sup> "نجات جامعه گمراه و فاسد کنونی" در دستور روز رهبران توتالیتر و اسلامی قرار دارد. آنان چنین وانمود می‌کنند که رسالت دارند تا جامعه را بهر قیمت و به هر شیوه ممکن از وضع موجود نجات دهند. از این رو، هم حکومت اسلامی و حکومت‌های توتالیتر بخود حق می‌دهند که در کلیه شئون زندگی مردم، دخالت کرده و حتی قلمرو زندگی خصوصی افراد را مسورد تعدی، تجاوز و تفتیش قرار دهند. آیت‌الله خمینی به پیروانش تأکید می‌کند: "امروز باید همه ملت، سازمان اطلاعات (جاسوسی) باشد"<sup>۲۹۸</sup>.

حکومت‌های توتالیتر از آنجاییکه آرمان خویش را "رهائی بشر" (بطور عام) قرار داده‌اند لذا در هدف‌های تبلیغاتی خود از هدف‌های محلی و منطقه‌ای (ناسیونال) گذشته و به نوعی "اترناسیونالیسم" معتقد‌اند، چرا که بقول آیت‌الله سید محمد باقر صدر: "امت اسلامی در خارج از خود نیز نسبت به همه جهان مسئولیت دارد"<sup>۲۹۹</sup>.

<sup>۲۹۶</sup> - سخنرانی آیت‌الله خمینی: روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰ تیرماه ۱۳۶۴؛ روزنامه اطلاعات، اول مهرماه ۱۳۶۴؛ روابط اجتماعی در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با: توتالیتاریسم، ص ۴۷. همچنین با:

Le systeme totalitaire, pp. 203-213.

<sup>۲۹۷</sup> - سچشمۀ قدرت در حکومت اسلامی، ص ۲۷. مقایسه کنید با نظر جلال الدین فارسی: انقلاب و ضدانقلاب، ص ۸.

صدور انقلاب اسلامی بوسیله آیت‌الله خمینی و کشورگشایی‌های هیتلر مصدق‌های عینی این مدعماً است.

۵- ایجاد همصدقانی و "وحدت کلمه" هم نظام اسلامی و هم نظام توتالیتر کوشش می‌کند تا میان توده‌های مردم، همصدقانی و "وحدت کلمه" ایجاد نماید. کسانی که همراه و هم‌صدا نیستند یا باید مطیع و خاموش شوند و یا باید از بین بروند، از این رو: سازمان‌های دموکراتیک، کانون‌های روش‌نگری و اقلیت‌های مذهبی که با سیاست حکومت‌های توتالیتر یا اسلامی موافق نیستند مورد هجوم اویاش، هواداران و پاسداران رژیم قرار می‌گیرند.

۶- بسیج و بسیج توده‌ای

بسیج و بسیج توده‌ای یکی از جنبه‌های اساسی رژیم‌های توتالیتر است. منظور از "بسیج" فراگردی است که رژیمهای توتالیتر بوسیله آن می‌خواهند مردم را به پشتیبانی از هدف‌های رسمی، فعال سازند، زیرا برخلاف حکومت‌های استبدادی دیگر - رژیم‌های توتالیتر تنها به حمایت غیرفعال یا خاموش مردم، قانع نیستند بلکه می‌خواهند مردم با شور و اشیاق در اجرای هدف‌های شان شرکت کنند. در اینجا کانونی گشتن اراده عمومی برای تحقق آرمان‌های رهبر یا امام به یک هدف اصلی و اساسی تبدیل می‌شود. اعتقاد به بسیج توده‌ای در نظام‌های فاشیستی از این دیدگاه ناشی می‌شود که توده‌ها - ذاتاً - کنش‌پذیر، غیرمتفکر، نابالغ و دستاموز هستند. باید توجه داشت که بسیج توده‌ای را نباید به معنای اراده آزاد تلقی کرد، زیرا پشتیبانی توده‌ای با کمک اجبارهای پنهان و

آشکار، از بالا تدارک می‌شود و بنابراین باید آن را در متن اجبار داوطلبانه در نظر داشت. وقتی مثلاً گفته می‌شود که: "عضویت در نیروی مسلح اس.اس یا سپاه پاسداران یا بسیج، داوطلبانه است" و در عین حال اعلام می‌شود که: "هر کس پیشوا یا امام را دوست دارد باید از انجام این خدمت سر باز زند" دیگر، آزادی اراده از میان رفته است. شخص، مجبور است که برای عضویت در آن سازمان "داوطلب" شود. بر این نوع اجبار، باید ارتعاب روحی و اجرار مادی را نیز افزود، کسی که از دستور پیشوا اطاعت نکند، از بسیاری حقوق و مزایای شغلی و اقتصادی-اجتماعی محروم خواهد ماند.<sup>۲۹۸</sup>

رژیم‌های توتالیتر با بسیج توده‌ای کوشش می‌کنند تا خود را "تجلى آرمان توده‌ها" و "نماینده و سخنگوی منافع خلق" (امت) معرفی نمایند.

#### ۷- ایجاد "جامعه بی طبقه"

هم رژیم‌های توتالیتر و هم نظریه پردازان "اسلام راستین"، ایجاد و استقرار "جامعه بی طبقه" را در گفتارها و نوشته‌های خویش تکرار می‌کنند. این جامعه بی طبقه - اساساً و ابتداناً - قبول فلسفه سیاسی تشیع یا توتالیtarیsm و گردن گذاشتن بر رهبری امام یا پیشوا، یکی شدن اعتقادات، بیانش‌ها، روش‌ها، راه‌ها، وحدت و یگانگی خلق (امت) است.

هم حکومت‌های توتالیتر و هم حکومت‌های اسلامی با تبدیل کردن طبقات به توده‌ها (امت) و با تأکید بر ارزش‌های ایدئولوژیک و دامن زدن

به همبستگی های عاطفی و احساسی، باعث یگانگی (توحید) و آشتی طبقات و موجب پیدایش جامعه "توده وار" (Masse societe) می شوند که طی آن، هرگونه تشکل مستقل سیاسی یا صنفی نفی شده و "فردیت" افراد، قربانی دخالت های دولت می گردد.<sup>۲۹۹</sup>

#### ۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی

هم رژیم های توتالیتر و هم رژیم های اسلامی با آزادی و دموکراسی (براساس منشور انقلاب کبیر فرانسه) دشمنی شدید دارند. موسولینی در سال ۱۹۲۴ گفت: "همه کسانی که قربانی اندیشه های جزئی نشده اند، این را حقیقتی روشن می دانند که انسان از آزادی خسته شده است... انسان آزادی را به گند کشیده است. آزادی دیگر آن باکره پرهیزگار نیست"<sup>۳۰۰</sup> دکتر علی شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" نیز تأکید می کنند که "آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی، چونان حجاب عصمت بر چهره فاحشه است".<sup>۳۰۱</sup>

ضدیت با آزادی را می توان جوهر نظام های توتالیتر و اسلامی دانست زیرا استقرار فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و نظام اسلامی، ممکن نمی گردد مگر وقتی که از نقیض آنها (یعنی آزادی) اثری نمانده باشد. این ضدیت، علیه چیزهای دیگری نیز که با آزادی پیوند نزدیک دارند - مثلاً عقیده به پیشرفت، انسانیت، احالت فرد، دموکراسی و خصوصاً آزادی زنان - متوجه است. در حقیقت رژیم های فاشیستی و نظریه پردازان

۲۹۹ - نگاه کنید به: Le systeme totalitaire, pp. 27-50, 214

۳۰۰ - توتالیتاریسم، ص ۷۲

۳۰۱ - حسین، وارث آدم، ص ۶۹؛ امت و امامت، ص ۶۲۲؛ مقایسه کنید با: دیدگاه های مجاهدین...، ص ۱۱۴، پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، صص ۱۰۴-۱۰۳.

”اسلام راستین“ در انکار اصول انقلاب کبیر فرانسه (خصوصاً آزادی و دموکراسی) وحدت نظر دارند.<sup>۳۰۱</sup>

۹- ضدیت با روشنفکران و دانشگاهیان - چه در رژیم‌های توتالیتر و چه در حکومت‌های اسلامی - مورد مسخره، استهزا، دشنا� و ناسزا قرار می‌گیرند. روشنفکران بعنوان ”غرب زده“، ”منحرف“، ”کافر“ و ”عوامل تهاجم فرهنگی ییگانه“ معرفی می‌شوند و هر دو نظام (توتالیتر و اسلامی خواهان طرد، تعقیب و سرکوب آنان هستند).

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه‌ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و جامعه‌شناسی مدرن ایدئولوژی توتالیtarیsm و اسلام فاقد محتوای اقتصادی- اجتماعی روشن است و لذا از عناصر ایدئولوژیک ناسیونالیستی، سوسیالیستی، داروینیسم اجتماعی و غیره... اقتباس می‌کند. نوشته‌ها و سخنرانی‌های هیتلر، موسولینی، دکتر شریعتی، مجاهدین و دیگر نظریه‌پردازان ”اسلام

۳۰۲ - دکتر شریعتی، ضمن مخالفت با آزادی، دموکراسی و دستاوردهای علمی و عقلی غرب و ستایش از طباطبائی، بهبهانی، مدرس و خصوصاً آیت الله خمینی، ضعف اساسی نهضت مشروطه را ”کبود جهان یعنی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه“ دانسته و متأسف است که: ”روح و بینش مشروطه بیش از آنچه که تحت جهان یعنی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است.“ دکتر شریعتی در این باره - خصوصاً - نظرات شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی را تکرار می‌کند. نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی، شریعتی، صص ۲۴۵-۲۴۶، م. آ ۲۷ و مقایسه کنید با: لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۲۱-۲۷ و ۴۳-۵۱ و ۶۱-۶۲؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۹-۱۷، ۲۱-۲۲.

راستین” سرشار از واژه‌ها و مفاهیمی چون: خلق، دیالکتیک، ترمودینامیک، تاریخ، تکامل، جامعه بسی طبقه، سوسيالیسم و... می‌باشد. آنان کوشش می‌کنند تا عقاید ارتجاعی و ضددموکراتیک خود را به زبان ”علمی“ و ”مارکسیستی“ بیان نمایند.

در واقع فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و ایدئولوژی اسلامی بخاطر محتوای کلی، مبهم و ناروشن خویش در حوزه برنامه ریزی های اقتصادی- اجتماعی، بیشتر جنبه منفی و انکاری دارند و علت اینکه جنبش های فاشیستی و اسلامی شکل های متفاوت یافته اند در درجه اول، زانیده همین بی شکلی ها، کلی بافی ها و ایده‌آلیسم نظریه پردازان آنها است.

## نتیجه و پایان سخن

- انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶) بخاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی، توانست به حضور دین در حاکمیت دولت پایان دهد.
- سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوییال دموکراسی در ایران و ادغام باورهای اسلامی (خصوصاً شیعی) در اندیشه‌های مارکسیستی، باعث بازتولید و تداوم فرهنگ و اخلاقیات اسلامی در اندیشه‌های سیاسی چپ ایران گردید.
- پیدایش بنیادگرایی یا "اسلام راستین" (fundamentalism) یا (integrisme) از سالهای ۱۳۲۰ و خصوصاً با رفرم ارضی - اجتماعی شاه در سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد خوده بورژوازی مدرن شهری همراه بوده است. همه انواع "اسلام راستین" خواستار بازگشت به حکومت صدر اسلام (حکومت زمان حضرت محمد و علی) می‌باشند و کوشش می‌کنند تا دگم‌ها و باورهای خویش را با تسلی به علم، فلسفه و جامعه‌شناسی مدرن (ترمودینامیک، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) ابراز نمایند.
- فلسفه سیاسی "اسلام راستین" (در همه اشکال آن) اعتقاد به "ولایت" (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه امام یا پیشاوا است.
- جامعه آرمانی نظریه پردازان "اسلام راستین" امت نام دارد. "امت" در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک ایدئولوژی عام و فراگیر که تنها بوسیله امام یا پیشاوا قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است، تمام حیات اجتماعی-سیاسی و همه عرصه‌های هنری-فرهنگی جامعه را می‌پوشاند.
- آزادی، برابری و عدالت اجتماعی (قسط) تنها و تنها با اعتقاد

به اسلام و در دایرۀ بستۀ "امت" (جامعة اسلامی) و به شرط عضویت در آن، قابل تصور است.

- اختلاف اسلام دکتر شریعتی، عبدالکریم سروش، مطهری و مجاهدین خلق با اسلام خمینی یک اختلاف ریشه‌ای نیست بلکه اختلاف در شکل بیان - یا بقول دکتر شریعتی: "اختلاف در ظرف‌های بیانی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لایتغیر اسلامی و شیعی" می‌باشد. اختلاف اسلام شریعتی و مجاهدین با اسلام آیت‌الله خمینی در شکل استفاده از اهرم مذهب، در شکل استفاده از جهالت توده‌ها، در شکل ادغام دین و دولت در حاکمیت سیاسی می‌باشد. اختلاف یا تقابل جمهوری اسلامی خمینی با "دولت دموکراتیک دینی" دکتر عبدالکریم سروش و یا با "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین ناشی از سرشت ضدдموکراتیک اسلام اولی و خصلت دموکراتیک اسلام آن دو دیگر نیست، بلکه اختلاف آنان در چگونگی توجیه، تبلیغ و اعمال سرشت ضدдموکراتیک عقاید خود در جامعه می‌باشد.

- بنیادگرانی یا "اسلام راستین" در جامعه شناسی سیاسی امروز خود را در نوعی توتالیتاریسم (فاشیسم، نازیسم و استالینیسم) به نمایش می‌گذارد. آنچه که ما اینک در ایران، الجزایر و افغانستان شاهد آن هستیم، تجلی عینی این مدعّا است.

### پایان

آغاز رساله: دسامبر ۱۹۸۵

پایان رساله: ژانویه ۱۹۸۸

بازنویسی و تجدیدنظر: سپتامبر ۱۹۹۷